نکسند و بر نکته وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود آن پاک بیچون و بیچگون بر تعلیم حمد و شکر خود این
ناچیز محض ابنواخته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام بمذاق کام جان بخشد
وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ وَسُبْحَانَ
اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ را همدم دم نفس و مونس نفس خود ورزد و درود نامحدود بر
علم عرصه وجود صاحب مقام محمود مطلع جریده اصفیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای چمن اصطفا
گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد و تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرای فرامین
تکلیف و تشریع خط کش دواوین تدلیس و تلبیس اعنی احمد مجتبی محمد مصطفی صلوات الله
وسلامه علیه وعلی آله واصحابه اجمعین وعلی ذریاته ونوابه الی یوم الدین
وعلینا معهم وفیهم برحمتک یا ارحم الراحمین اما بعد میگوید عاجز ذلیل
الراجی لرحمة الله الجلیل بنده ضعیف محمد اسمعیل که نعم الهی درباره این ضعیف نامتناهی است و از
اعاظم آن حضور محفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب [illegible] مرکز دایره
ولایت دلیل سبیل فلاح و رشاد رهنمای طریق استقامت و سداد مظهر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی
سلاله خاندان صلب طاهر سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوه دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی
حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین
تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد متع الله المسلمین بطول بقائه ونفعنا وسائر
الطالبین باقواله وافعاله واحواله است و این ضعیف در اداء حضوران
مجلس پاک مانند استماع کلمات هدایت آیات فایز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین و خیرخواهی
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه و فائده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین اشتراک
بهمرسد و طریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفص تحریر نیافته اگرچه از عیان
تا بیان و از حضور تا غیبت تفاوت کلیه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که الشاهد یری ما لا

يَرَاهُ الْغَائِبُ بران شاهد عدلست لیکن بحکم مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ
کمر همت در اتمام این امر چست بسته و نیت خالص از ته دل درست نموده سعی بیش از بیش بجا آورده
و در اثنای تحریر این کتاب مستطاب باوراقی چند که جناب افادت مآب قدوة فضلا زبان زبدهٔ
علمای دوران مولانا عبد الحی ادام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب باریافتگان حضور آن
والاقباب منسلک بودند پاره از مضامین هدایت آگین را که از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان
شنیده دران اوراق تحریر کرده بودند فایز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی
و ثالث این کتاب را بران کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن و اولی در تالیف این
کتاب چنان مینمود که بطوریکه در تحریر اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت
نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد در تمامی مضامین همان راه پیموده میشد لیکن از آنکه
نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب علیه افضل الصلوات والتسلیمات [illegible]
فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر
و تقریر مصفی مانده بود و لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات و ایراد
تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان که بعلوم رسمیه
معتاد اند از محض ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار مینمود
لهذا در بعضی مقامات گونه از تقدیم و تاخیر در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق
بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین فخر العرفاء المکملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله
قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذهان مستمعین بعمل آورده شد معهذا این ضعیف بار بار
را از ین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غث از سمین و مقصود از غیر
مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب مداخلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته باشد باصلاح حضرت
ایشان منجبر گردد و این کتاب را بالصراط المستقیم ملقب نموده بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب
ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید

ومبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را بلفظ افاده مصدر ساخت وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه انیب **مقدمه** وآن مشتمل بر سه افاده است **افاده** باید دانست که ثمره شریعت و
طریقت واساس حقیقت ومعرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه من کان الله ورسوله احب
الیه مما سواهما تصریحی است ازان والذین آمنوا اشد حبا لله تلویحی است بآن
این مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه متفق علیه طوایف انام مگر اینجا نکته ایست بس باریک که
اکثر اهل زمان ازان در غفلت ونسیان اند وآن تمیز است درمیان حب نفسانی که ملقب بعشق است
وحب ایمانی که مشهور بحب عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است وثانی از کمالات انبیاء
کرام ومقامات اولیاء عظام اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده ومشار الیه باشارات شرعیه پنداشته
در تطبیق سیر انبیاء واولیاء باحوال اهل عشق ومواجید تشویشات بیحاصل بکار میبرند حال آنکه سیر این
بزرگواران هیچ گونه بواردات این سالکان مطابقت پذیر نیست تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق
قلقی وشورشی است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید ودر تمام قوای باطنه سرایت می
کند وغایتش وجدان آن مقصود ووصال آن محبوب است موقع اول این قلب است که محل جمیع
کیفیات نفسانیه اوست وثانیا سایر قوای باطنه وغایتش اضمحلال واز خود رفتگی طالب است در وجدان
مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن قلق واضطراب فرو می نشیند وکیفیتیکه مسمی
بعشق است زایل میگردد ومراد از حب عقلی انبعاث داعیه طلب چیزی است که طالب بر فواید و
منافع واحتیاج خود بسوی او مطلع شده واین داعیه مقاسات مشاق طریق طلب را بر وی سهل
گردانیده وباین سبب کمر همت در طلب او بسته وهر حیله که در کیسه فکر خود میداشت بر طلب او باخته
واز سر وسامان خود درگذشته اختیارا لا اضطرارا وموقع اول این عقل است که خزانه معلومات است
وثانیا در سایر قوای باطنه همین داعیه سریان میکند مثل سریان آب از اصل شجر در برگ وثمر او پس
در عقل چه افکار وانظار است که برای تحصیل او درست میکند ودر قلب چه عزایم وهمتها است
که در طلب او می انگیزد ودر جوارح چه مشقت ها وترک مالوفات است که در سلوک طریق آن برخود

می پسندد و چنانکه نتیجه حب اول فنا در علم است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی که بنفس خود
همچنین ثمره حب ثانی فنا در همت است یعنی هرچه میگوید از محبوب میگوید و هرچه می شنود ازان می شنود
و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یعبأ بها
است و هر حبی و بغضی و استحسانی و کراهتی که بملایم و منافر محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض
لا یلتفت الیها است بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر
حکومت و فرمان روائی خود فرا گرفته بخلاف حب اول که امتلاء تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی
تواند شد چه بسا است که عشق چیزی با لبغض عقلی او مجتمع میشود لاسیما عند التعارض بین
المحبتین مثلا نوجوانی متدین بار بوالدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد
او محبوب و بحب عقلی اند تعرض ازین امر می نمایند هر آئینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را
مکروه و مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه
مقر اصلی او عقل است و ازانجا جنود القوا الطبعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را
هیچگونه دران راه نیست و چنانکه حب اول بعد وجدان محبوب زایل میگردد و لهب آن منطفی میشود
همچنان حب ثانی بوصال محبوب رو بازدیاد می نهد و از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد که هرگز آن وسعت
و قوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر و اذا فات الشرط فات المشروط
و ثانی بر علم فواید و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او و احتیاج بسوی او و این معنی در وصال اتم
تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود مثلا عطشان را نزدیک
عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب نسبت آب عشق بهم
رسیده یعنی از جذب طبیعت او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بنا یافت او سر بر میزند اگرچه از کسی نشنیده
باشد که آب مسکن عطش است و اگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد
و چون در عین شدت عطش باب زلالی می رسد و ازان سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او
سرایت میکند دران زمان یک حالتی وارد میشود که تعبیر ازان بجز نسیان ماسوای آب نتوان کرد

کرد بلکه ... است که خماری شبیه بسکر او را بهم میرسد و بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن
حالت عطشیه بالکل زایل میگردد و اهل زراعت و فلاحت را بنسبت آب حب عقلی است چه میلان
ایشان بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی و ریاض آنها که سرمایه معاش و
اساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد و بالجمله شدت احتیاج خود را بسوی آب و کثرت
منفعت او را در حبوب و ثمار دانسته داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر
میشود و چه حیل و تدبیرات است که در ترکیب دولابها و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه
مشقتها است که در حفر آبار و کری انهار و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان
و بر بهایم ایشان میگذرد و ایشان آنهمه را کمال و افتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراق و در مثال
این امور سرگرمی و چالاکی در تحصیل آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در ان دخلی نیست
و اگر احیاناً کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت شود هر آئینه او را مطعون و ملام خواهند کرد و سفاهت
و دون همتی او منسوب خواهند نمود و هر قدر که آب بدست ایشان می آید بر فواید و منافع او بعین
الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را در مشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بجا می انگارند و بآن فرحان
و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون اینمقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که
حق جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده محض
عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از آن بنسبت خود هدایت میکند و ایشان را باین سرمایه
سعادت دوجهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفتخر و متباهی میگرداند و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مولداتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص
میدارد ازانکه طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این
امور اربعه را بوجود تمایز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد **افاده ۳** ازانکه حب ایمانی و احوال و
مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت میشد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای

ان به نبوت است براه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده شد و از بسکه حب عشقی و احوال مقامات او و
نتایج و ثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت است
میشد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن بمعرفت است براه ولایت و نسبت
ولایت مسمی کرده آمد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی ائمه طریقت و پیشوایان حقیقت اگرچه بکمالات
طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل و راه ممتاز از طریق تحصیل
راه ولایت لفرموده و در مباحث او استقلالاً لب نکشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ نموده لهذا
چنان مناسب می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین الحبین عقد کرده شود و
از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر
ابواب کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از رذایل و تحلیه آن بفضایل و بجا آوردن عبادات شرعیه
بر طریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت هست پس لابد یک باب ازین
کتاب که مشتمل بر تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو
طریق و موخر از بیان وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سر رشته کار خود بدست
آید و سالکین راه ولایت را ثمرات سعی خود رو نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت
از اذکار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکه **مصرع**
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد، اشغال مناسبه هر وقت و ریاضات ملایمه هر قرن جدا جدا
میباشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال کوششها کرده اند بنا علیه مصلحت
دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدیده که مناسب این وقت است
تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بطرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده شود که این طرق ثلاثه اشهر
الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق مغنی از تجدید اشغال دیگر طرق است و از بسکه حصول نسبت ولایت بسلوک راه
نبوت آسان میگردد و صاحب نسبت ولایت بنسبت نبوت بسعی قلیل حاصل تواند کرد لهذا حسن ترتیب مستدعی تقدیم این باب
بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوت است گردید و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین

یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان وجوه تمایز
طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن
مشتمل بر دو افاده است افاده ۱ باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر
است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع
دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد
افاده ۲ اما سبب حصول عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که الطف و اصفی و اعلای عناصر
است با اجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع حیاز
عنصریه است جذب میکند تا او را فانی در خود گرداند و همرنگ خود در آثار و احکام بسازد ولیکن
چون غباریکه مجتمع در جو توده توده شده است حایل از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که
درمیان اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحمی و تعارضی بهم میرسد و باین سبب صولت هایله رعدیه
و شعل ناریه برقیه حادث میشود تا آنکه اجزای ناریه بسبب شدت و حدت خود بعضی عوائق را تحویل
باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه
دخانیه را کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی
حضرت بیچون است در انشاء الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر را بالطرق المعهودة فیما
بین الصوفیة للذکر الجهر الموضوعة لدفع الوساوس وجمع الخواطر وترقیق الارواح
از نور و سکینه و التذاذ مالامال میسازد و همچنین خیال و وهم او را بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر
الخفی الموضوعة لوجدان الحلاوة بهذا اللفظ ولحصول الالتذاذ بالخلوة والسکوت
والنفرة عن المخالطة مع الناس والمکالمة معهم اضمحلالی و خمولی
می بخشد خواه بذکر مجرد همین لفظ این معنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را از آن
انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در انشاء علم که الطف و اجلای تجلیات
و اقرب آنها است بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت است

در ذهن او استقراری میگیرو بحیثیتیکه بصر بصیرت او دایم السموح بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت
دراک او مثل چشم وا مقصور النظر علی ذالک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر نزند
اگر احیانا خطره ماسوا در ذهن خطوری کند هر آئینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این مسمی
بفکر است نزد یک قوم بالجمله چون طالب بادراک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند
و آن تجلی پیوند جان او میگردد الطف اجزای سالک را که روح الهی اوست و کر خود ساخته و با او امتزاج
بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح الهی که از عالم پاک هست و قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ در شان
اوست و بسبب مجبوستیه بابن مشتی خاک اصل خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده بود
چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی
صورته استارتیت بآن و وطن فراموش کردهٔ خود را باز یاد نموده اقتضای وصول باصل خود میکند
پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از استقراره این تجلی حاصل
کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیع اعلی مینماید اما چون غبار بشریت مانع
لحوق او به حظیرة القدس میگردد ناچار تزاحمی در این اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب یا انبساط و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه و مستانه شعار میگرداند و عقل و فکر او را
و لباسیست که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت و حدت این نسبت بغیانی و میان این
و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و اشکباری بهم میرسد و این
کیفیت مسمی بعشق است و از انکه حامل این کیفیت روح حیوانی است این را حب نفسانی مسمی کرده شد
و این کیفیت آناً فاناً متزاید میشود تا که حجاب بشریه و نکره منخرق شود و غبار نفسانیه پاش پاش گردد و ثمره
این حب مترتب شود هدایت ثانیه در بیان موید ات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است افاده ا از
عمده موید ات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را باین امور
رقتی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل و شورش و گرمی سریع تر

افاده ۲ از جمله مویدات آن استماع الحان خوش و اصوات دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق
انگیز است افاده ۳ از جمله مویدات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبعی باشد
مثل کثرت منام و مداومت با غذیه کثیفه و امثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست هدایت ثالثه
در بیان آثار حب عشقی و آن مشتمل بر پنج افاده است افاده ۱ از جمله آثار آن نیست که این حب بالذات مقتضای
انخراق حجاب بشری و وصول روح الهی باصل خود میکند و بس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع
باشد خواه قانون ادب نه اتباع رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام
متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن نه دانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب
عشق و مواجید مقید بقیود شرعیه و متادب باداب عرفیه و طالب رضای مولی و ملتزم متابعت +
مصطفی صلی الله علیه وسلم نمیباشند حاشا و کلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات مقتضای این
امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذوالجلال میخواهد و بس بهر طریقیکه
بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب این حال را ظن حصول
مقصود خود در استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل برزخ و تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و امثال
آنها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور رو خواهد گرفت
اگرچه اتقاء صاحب حال از راه تدین و تشرع از ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند
ایا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و قرب و وصال او مطلوب میباشد اگرچه
آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را
از دیده بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت میکنند و از قرب و جوار بلکه از محله و دیار خود اخراج
می نمایند حتی که نوبت بسب و شتم و لکد کوب میرسد و آن عشاق هیچگونه از دید و دید و از آمد و رفت
محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود و تحمل
غضب آنها نمودن و جان در کوی آنها باختن را کمال فخر و علو همت می شمارند چنانچه کلمات
نظمیه و نثریه آنها دلالت صراحة برین میدارد ایا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان

آوردن وحرف گله کسی بر زدن چقدر باعث رنجش آن شخص میشود و در مقام حب عقلی بکدام پایه می
افگند معهذا ارباب عشق مجازی در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود
را بامثال این مضامین رنگین و مزین میسازند بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا
وکلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب عشقی و حب عقلی است افاده ۲ از جمله آثار آن تفرد است
یعنی قطع علائق ماسوای محبوب و تنگدلی از عروض مشاغل متشتته و هجوم علائق متکثره و تنگی حوصله
از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزل و سیاست مدن و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات
و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال آن و لهذا از تزوج که اصل همه علائق است نهایت
نفرت و وحشت میگیرد افاده ۳ از جمله آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالا یعنی نه بآن لحاظ
که این شخص ناودان فیض حضرت حق و واسطه هدایت اوست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق همان میگردد چنانکه
یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آئینه مرا باو التفات
در کار نیست افاده ۴ از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم
از جمله نظم و ترتیب امور متشتته است و از بسکه کار او بباطنت در بساطت است اشتغال بامثال این امور
کار او را پریشان میسازد افاده ۵ از جمله آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که درمیان ظاهر
شرع و باطن آن واقع است تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است
بحضرت حق جل و علا و این تعلق را انحای است مختلفه که هر یکی را از آن انحا نسبتی مینامند چنانچه
تفصیل این در محل خود مذکور است و ظاهری است و آن امتثال اوامر و انتهاء از مناهی است و درمیان
این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس باریک که قبله ارباب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق
اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح و تفصیل آن موفق شده اند پس هر کسیکه بوجدان خود متفطن آن
علاقه میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست میگردد و احوال او ممتزج بافعال میشود و الا آن شخص قشری
محض و متقشف بحت میگردد اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد و الا شعبه از الحاد در عقاید
او راه مییابد اگر فقط تمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجه اعتبار ساقط داند و از بسکه تفطن باین

است بآن القصه اگر آن آهن پاره را در سجال مجال مقال بودی هر آئینه لعبد زبان آواز و منیه خود
با نار و غلغله اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختی البته البته سامعی از خود رفته و از حقیقت خود غافل
گشته باین کلمه متکلم شدی که من اخگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباخان و حدادان و صواغان
بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست همچنین چون امواج جذب و کشش رحمانی نفس کامله طالب را
در قعر لجج بحار احدیت فرو میکشند زمزمه انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از ان سر بر میزند که کلام هدایت
التیام کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِهٖ وَ بَصَرَهُ الَّذِیْ یُبْصِرُ بِهٖ وَیَدَهُ الَّتِیْ یَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ
الَّتِیْ یَمْشِیْ بِهَا و در روایتی وَلِسَانَهُ الَّذِیْ یَتَکَلَّمُ بِهٖ حکایتی است از ان وَاِذَا قَالَ اللّٰهُ
عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهٖ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَیَقْضِی اللّٰهُ عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهٖ مَا شَاءَ کنایتی است از ان
این مقالیست بس باریک و مسئله ایست بس نازک باید که در آن نیکو تامل کنی و تفصیل او را بر مقام دیگر
تفویض نمائی شعر: وَوَرَاءَ ذَاکَ فَلَا اَقُوْلُ لِاَنَّهُ : سِرٌّ لِسَانُ النُّطْقِ عَنْهُ اَخْرَسُ
و زنهار برین معامله تعجب ننمائی و بانکار پیش نیائی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ
رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ سر بر زد اگر از نفس کامله که اشرف موجودات و نمونه حضرت ذات است آواز انا الحق بر آید
محل تعجب نیست و از جمله لوازم این مقام صدور خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابت دعوات و
رفع بلیات است که لَئِنْ سَاَلَنِیْ لَاُعْطِیَنَّهُ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِیْ لَاُعِیْذَنَّهُ مصرح است باین معنی و از جمله لوازم
آن ظهور نکبت و وبال بر عدو و بدسگال این صاحب حال است که مَنْ عَادٰی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ
مفید همین مضمون است افاده ۳ باز اگر لطیفه دیگر از غیب و جذبی جدید از پرده لاریب باو میرسد
ادراک او وسعتی بس عظیم و پهنائی بس فخیم پیدا میکند که بسبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیه و موجودات
امکانیه در جنب ذات بیچون هویدا میگردد و نسبتی که مابین نفس طالب و حضرت حق ظاهر شده بود
همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود بظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد با انبساط
قیومیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقایق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و مضمون
هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیْطٌ وَلَوْ دَلَّیْتُمْ بِحَبْلٍ اِلَی الْاَرْضِ

ادا امور رضاجوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه باشد
پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن بالجمله
خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطرة را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهده آن عده النعم
به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت و جزای
تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک تامل کنی هیچ فردی
را از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم قرار خود باشد خالی ازین نخواهی یافت و تمارج
بحب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از آن و تشابب و تشاتم بآن
در ما بین افراد این نوع جاریست مثلا اگر کسی را بر والدین و خیر خواهی موالی و نمک حلالی آقا
و تعظیم استاد و انقیاد سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدایح خود خواهد
شمرد و او را باین مدح سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حبی و سعی در نفع رسانیدن
در دل او به نسبت این قایل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی
و نمک حرامی از آقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را ذم
و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در ایذای قایل بهم رساند و از فروع حب منعم است
تعظیم شعائر او یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت
باشد از آن امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتاکه
مرکب او و مسکن او چنانکه هرکسیکه ممارست این امور کرده و مجالست با حقوق شناسان از امرای
عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را مر فرمان پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده
پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه موید حب و مروج
شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این
محبت میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد رو بافراط و غلو می نهد تا باعث
تعظیم اموری میشود که از محبت در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوال

امثال آن از لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق ازان واستغنا از معین و مدد بر و شریک و مشیر
وآلات و وسائط وامثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از جواسیس و مهر کارها و خفیه نویسان
و وقایع نگاران وامثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق ازان واستغنا از علت خواه
فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوبست مرتبه ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه
را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج بغیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در عطا
استحلال مشکلات واستدفاع بلیات مرتبه ایست و در عطای بهیمیه از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست
فوق ازان و در عطای حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق ازان
و در عطای نفس وجود و بقای او یعنی در خروج از کتم عدم و ظهور بر منصه وجود مرتبه ایست فوق
ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از صمدیت مرتبه ایست
از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صمدیت عالی تر و احتیاج بسوی
او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیت و تعظیم را
مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر که یک پله علو و رفعت بهم میرساند همون قدر
پله دیگر بانحطاط و پستی رو می نهد ایا نمی بینی که هیچ یکی از متدینان ملتی خواه حق باشد خواه
باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیت او یعنی استغنای او
از حاجات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در حوایج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلا بر
صمدیت بر استحقاق آنها مر عبادات را استدلال می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان
باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جابجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم
احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوایج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت از علمای
تفسیر پوشیده نیست و ازان جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور بدینحد
بمرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل
علم و ذکا و قوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از دل

آن بمحض فضل وکرم خود بہ بیان بلاغت نشان افصح العرب والعجم الیضاح کرد تا آن موکیه
درخیمه فطرت مستور بود بر منصه ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تفصیل فطرت مثبت است
که منطوق فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّيْنِ حَنِيْفًا فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِيْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيْلَ
لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ و مدلول بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيْفًا
است نصیبه الشان شود تمہید ثالث باید دانست که ہر چند اقوال و افعال از فروع و
توابع احوال است لیکن به بعض وجوه آن از متممات احوال و تکملات آن نیز توان شمرد
چه افعال و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح چنانکه قالب بی جان معدود داز
جنس جمادات است ہم چنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلاً سب و شتم و ضرب و
جلد اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبه تکملات
و متممات آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحی طاری شود و از ظهور آثار آن از
سب و شتم یا نغمه و سرود سرائی و از ضرب و جلد یا از آرایش اسباب عیش و نشاط و
ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و اقوال فرحیه یا غضبیه مانع
آید ہر آئینه آن غضب و فرحت از جنس وساوس نفسانیه معدود شده در ساعتی لهب آتش
غضب منطفی شده و انبساط فرحت رو بانقباض نهاده باطل خواہد شد و اگر آن حالت قلبیه
را باقوال لسانیه و افعال جسمانیه تائید کنند البته آنها را قوتی و ترایدی بهم رسد و وسعتی و
احاطه دست دهد ہم چنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد و انداد
باشد اگر چه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز
آنرا دو بالا میسازد و آب و تابی می بخشد که بر اہل وجدان سلیم پوشیده نیست و بدون این امور
آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الیدین شہسوار ہالک الفرس خواہد شد چون ایں مقدمه ممهد شد
پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم افاده اول باید دانست که مرد سلیم الفطرة که در ازل الازال او را
از اہل سعادت نوشته اند و عنایتی خفیه درباره او گماشته اند چون بگوش ہوش خود می شنود که

میکنیم و از انکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانی در باره احوال نفسانیه تاثیر عظیم بهم میرسد و آب و تابی فخیم وسعت میدهد پس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث ازدیاد امور اربعه فطریه خواهد شد و الفتی و تعظیمی جدیدا از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن جوش حب و تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که بمضمون تهلیل که تفرد حضرت حق است بالوهیت و ربوبیت و فضایل ذاتیه و فواضل متعدیه و اقصای مراتب استغنا د او سع جود و لغا و سقوط وسائط تاثیر و انعام و اعراض از التفات بآنها و عدم اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتا که هر کائنی که در عالم کون بظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه منوط داند و هر انعامیکه باو یا بامثال او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلا حجاب شمرد و هر کمالیکه در ذره از ذرات موجودات تافته همه را عکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات موجود است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعة فساعة در بحر عجائب قدرت او غوطه میزند و حباب آسا جز باد حیرت بدست نمی آرد آنا فانا در کتاب انعامات او مطالعه می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمیدهد این است فکر این قوم و این را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم **افاده ۲** چون این فکر بکمال خود میرسد الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل میگرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعام می دریابد و اگر زیر پا می بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند. و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند همین می بیند. و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستر می بر باد داده کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را

مستغرق میدانند بلکه جوارح و قوای خود را هم از جملهٔ نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او
شناخته محبتی و تعظیمی بهم میرسانند بیت نازم بچشم خود که جمال تو دیده است + افتم بپای خود که
بکویت رسیده است + هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را + کو دامنت گرفته بسویم کشیده است
و هرگاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم مثل
بید از نسیم سحری می لرزد + و از هر بن موی او ندای عجز و احتیاج و دادهٔ استغنا و بی نیازی
او فوارهٔ صنعت می جوشد + پس این محبت شدیده را که ممزوج بتعظیم مفرط و مسلط بر ظاهر
و باطن مومن می شود بحب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این حب در صعید طیب
عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
و از بسکه شارع نبوی بهمین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده
و تمام ارکان و آداب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می
نمائیم هدایت ثانیه در بیان مویدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو تمهید و سه افاده است
تمهید اول باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی و اساس مویدات این سعادت جاودانی
اجتبای حضرت حق و اصطناع جواد مطلق است که در ازل الآزال نصیبهٔ این ذره ناچیز گردیده
و او را از زمرهٔ مقبولان معدود کرده + پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از حضیض
خاک تا ذروهٔ سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی لطفی جدید و ترقی مناسب از و بظهور
می رسد + اما چون آن اجتبا در بدو فطرت مستور الاثر و مفقود الخبر می باشد و بنسبت مصادفت
بعضی امور مناسبه پردهٔ خفا از روی او دور می شود و آثار او تدریجا بر منصهٔ ظهور می رسد
بنا بران این امور را از زمرهٔ مویدات و اسباب می توان شمرد اگرچه موید حقیقی و سبب اصلی
همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند + چه از اضعاف
مضاعف این امور موید حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
الطاف بر امثال این موصوفات + تمهید ۲ باید دانست که اگرچه مویدات این سرمایهٔ سعادت

را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطهٔ عد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم
مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهُ لَا یُتْرَكُ كُلُّهُ بر اسلوبی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا
اهل عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند افاده امداد از عمده
مویدات حسب یمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال وفور رغبت بر
موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای
ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضاجوئی حضرت حق جست
بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او لاسیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن
نه آنکه مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن وسواس که عوام الناس
او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت
و رغبت و تعظیم از صمیم قلب نسبت اوامر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق
در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت برفع موانع و عوائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضاجوئی
منعم خود بر باد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال اوامر او باختن در نظر همت عالیه خود
بجوی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در ترازوی همت خود برضاجوئی او موازنه میکند هم سنگ
ذره نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع
و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود بران چیره دست می شمارد اگرچه
آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازهٔ جز نقیبان و
نعرهٔ مبارزهٔ اقران او در است کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر زیان بسبب
سکر شجاعت و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعا میداند که بهر که روی
همت خود آرم و نیروی عزیمت برگمارم فی الحال مثل مورچه بدحال پامال توانم کرد اگرچه
رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق
تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل نیل حقیقت آن سرهنگی می نماید

وجز وجدان را دران بار نیست و غیر قلب سلیم را آنجا کاری نی ع + الذی می شناسی بخدا تا نچشی

افاده ۲۱ از جمله مؤیدات حسب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب
نفس انکساری ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان انقلاعی هویدا گردد و در امور که
باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع تواند شد بحسب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و
تفاوتی فاحش متحقق است مثلا در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل والشرب باشد و مثل مگس نان
و حلوای افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاء لرضاء الله جائیکه نه طمع +
حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گزاری آن غیر و نه توقع امتنان و صیت
زهد و ایثار و امثال این امور دخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول
بر قوت شبق و عشق نساست و او را معشوقه ذات الجمال و الحسب لمال بحسن اتفاق و
یاوری نصیب مستوره عن اعین الرقیب بدست آمده و آن وقت سر درو ساعت ابتهاج را
که ببذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت باوجود توفر رغبت طرفین و هیجان
شوق و شبق و عدم موانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاء لرضاء الله و خوفا من سخطه نموده و شوق
مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبوبه
بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض
ابتغاء لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا مکافات
نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتهار خود بجود و سخا و امثال این
امور نباشد در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه و همچنین
تواضع مفالیس فقرا و مساکین اذلا در حق اغنیای اعزه که در اقران خود بعزت و جاه
ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین اقدام در مهلکه که تلف جان و مال
و بربادی عیال و اطفال دران بنظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار
و نبرد را ندیده و گرم و سرد زمانه را نچشیده اند و هم چنین سکوت در مناظره و ترک منازعت

درحق او اقرار بخطا و نافهمی خود در حق علمائیکه بذکاوت و تبحر مشتهر و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل ید طولی و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل زمان و ترک سعی در اظهار خوارق و کشف و وقایع آتیه و عطوف و استجابت ادعیه در حق مشایخیکه بقوت تاثیر موصوف و بکشف و وقایع منسوب اند و آثار اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت سیرابی خصوصا در بلدان معموره یا بر لب انهار که ... بحر مهره کسی نمی ستانند ناگاه وقتی میسر سد که در میدان لق و دق بی آب و گیاه گرفتار می شود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسهٔ از آب زلال بدست آورده و بهمگی همت خود باو متوجه شده و نجات خود را در ان منحصر دانسته در دست خود پیاله پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بان آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد درین اثنای شخصی دیگر که بهمین حال گرفتار بود او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود بر آورده و لختی از جگر خود بریده بان شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمهٔ حق جان بازی و آبروریزی پیش می آید لیکن دران احیای سنتی یا اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصهٔ این کلمات آنکه همین امور سهل الحصول اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بان اعتنا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد که همین امور افضل عبادات و اشق ریاضات می شود و در نفس فاعل تاثیری بهم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست

افاده ۱۷ از جمله مویدات حب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت طریقه از طرق حقه یا نصرت مقبولی

سولی وانقیاد او کاری نیست واز هجر و بعدی که مخل انقیاد و موجب سخط باشد او را عار
و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نه و از فروع و
نتائج همین استغراق همت و فنای عزیمت انقطاع علائق حبیه و بغضیه از ما سوی الله
لغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن
از لوازم خوف و طمع فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را
بوثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه باعتماد عبد معتقد بر تربیت مولای مشفق خود که آن
عبد معتقد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و
افواج غموم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای خود در
دل او راه نخواهد یافت و در ممالیک او از بهائم و ناس لی دفع عدو و سواس باذن او
تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام لی جبن و انجام مثل شیر زیان و
پیل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سائر امور قوالب آن
ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب است بیت گفت پیغمبر
باواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند افاده ۲ از جمله آثار حب ایمانی شجاعت بر
بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از ان تفصیلش آنکه چنانکه
شخصی برای رضا جوئی منعم خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و
تب و تاب غزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما چون رضای منعم در تحمل آن مشاق
میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که
محض برای رضا جوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع
نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده
و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر
کرده و مسند شاهانه و حلهٔ عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت

وافتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی و ابتهاج و کامرانی
پشه بنیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود دردی باو رساند هرآینه آن بنده منقاد که از سر
تا پا مملو از انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر حبه
و هم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز رنجشی ازان بدل او نخواهد رسید و اگر احیاناً حرکتی که مشعر
باضطراب و مخبر از پیچ و تاب باشد ازان [illegible] شود هرآینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد
کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان و سبک مزاجان خواهد شمرد
همچنین صاحب حب [illegible] بسبب ملاحظه کثرت نعم یزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را
از مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور
او هیچ گونه اخلال و فتور نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم
وصول اثر مصائب بدل آن مومن و کمال سرور و ابتهاج بنعم منعم را شجاعت بر بلایا
باید دانست و ازینجا دانسته شد که کار صاحب حب [illegible] شکر در شکر است و گاهی کار
او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکاثره و آلای
متوافره سر بر زده و سائر افعال و اقوال تعظیمیه توابع آن و از فروع شجاعت بر بلایا
دوام سرور و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه
نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات والا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتی
از غبار و ذره بی مقدار است و پر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات لم یزل
ولا یزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین شجاعت است رضا بالقضا چه آن
[illegible] حقیقی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالامال
[illegible] حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض
حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم
استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی

نعم یا گله جدید شد فتوری در بعضی از آن صادر از و نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف گله را در
ذهن خود موقعی نخواهد یافت بیت: برد وصاف ترا حکم نیست دم درکش ؛ که هرچه ساقی ما
ریخت عین الطاف است ؛ لهذا صاحب حسبا یالی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که اساس
اکثر این کلمات بر گله و شکایات میباشد التذاذی نمی برد و حلاوتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال
این اشعار او را تاذی بهم میرسد افاده ۔ از جملهٔ آثار حسبا یالی عدم اعتنا است بریاضات
شاقه در ماکل و مشارب و ملابس و امثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از
مکملات خود نمیداند و تحمل آن قصدا نمی نماید آری اگر بر آن غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم
کمال او و از آثار حال وست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانسته
بکمال جرات دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از مهمات
دین متین و مهمات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در ته دل جا گرفته
و علاقه بآن در بیدای قلب قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی
الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسا است که نیل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ
جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشند که مصداق کلام لازم الوثوق یا ایها الذین آمنوا کلوا
من الطیبات واعملوا صالحا است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیده
خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اظهار
یگانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را الی دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای
دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گردانند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید
هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر از آن اجتناب و احتراز نماید البته
نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات موالی و علیه
مخصصین ایشان نیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و اشد بجای امثال این عبید
بلکه اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خ و علاقه عبودیت را آب و تاب

می بخشند که حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه بسا است که بنده برگزیده مهیا اند که همه
اسباب عیش و عشرت و امتعه تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض
برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت +
استعمال آنرا براستدعای همان عبد موقوف گردانیده پس در امثال این احوال استدعا و طلب لذائذ
و حظوظ لطفی وارد که خارج از بیان است بالجمله چون نیل حظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه اکثر احیان
در معاملات حب ایمانی که مطمح نظر شیخ همان است موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفعی
عظیم می بخشند و لا اقل در دروازه شکر که اعظم آثار حب ایمانی است بر روی اهل ایمان میکشود بنابرین
کلام ربانی و آیات قرآنی با باحت این لذائذ و ترک اعتراض اهل آن ناطق گردید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ۵ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ + قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ افاده هم از جمله آثار حب ایمانی وجدان حلاوت
مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چه حب ایمانی الفتی است
مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال التعظیمیه ضرورت میشود بلکه مدح لسانی
و تعظیم جنانی را سجده می تقاضا میکند که بدون صدور آن دل صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد
مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا
در صدر کلام مذکور شد القصه باطن شرع که عبارت از تعلق بالله است با ظاهر آن که عبارت
از افعال جوارح است در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال و ممتزج با فعال او
میشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید و افعال ازدیاد قوت و کمال ترقی در باره
احوال می بخشند بسبب همین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد دور از تقشف و محترز از
الحاد می باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند افاده ۵ +
از جمله آثار حب ایمانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست

سفر لی با ملی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و تحمل ایذا در تربیت ایشان امثال این را از امور مخالطت
مع الناس و عزلت و فرار از خلق و سکوت براری و فیافی و شغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح می
دهد چه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده و مکالمه تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای
حق جل و علا مدخلی زیاده از امور ثانیه است و صاحب این حب هیچ کمال را هم سنگ اسباب جلب
رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افاده** ۲ از عمده ترین آثار حب ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت
تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند چنانکه فرمود و من یطع الله والرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
و در حدیث التقوی ههنا و یشیر الی قلبه اشارتی بآن رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت
امور ضاره متفاوت است در کمال و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است
قول او مخالف وجدان و برهان است و کلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس
شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او در ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه
از اذعان که ضعف مراتب وست حاصل است و این را بمحض اذعان عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را
اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را ممانعت در ملابست آن امور ضاره
تواند کرد اگرچه مقتضای میل آن امور ضاره و میل بملابست و جبلت نفس او کامن باشد اما اذعان
مضرت او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را باثار خبث مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبه ایست که اذعان اقوی از مرتبه اولی و این را باذعان فعالی مسمی باید
ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور
ضاره رو بروی او حاضر می شود و او را وهمی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی پیش
آید که باعث اقدام این شخص بآن امور ضاره باشد سر آینه در باطن این شخص از آن خوفی و انجذابی
می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و گاه
استرخایی در اعصاب و تشنجی در اعضا بظهور میرسد و این را باذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین

مراتب ثلثه اذعانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه
مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعبد باعیاد انها و مخالطت با اهل بدع و اهوا و شمول در [illegible]
بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی از اذعان ایمان است که بدون آن از خلاص
نجات از درکات نیران متصور نیست . و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی
ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده با نفس بهیمیه است و روح آن ایمان
مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت با نفس و شیطان تواند کرد . و مرتبه
ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبعی بنسبت ممنوعات
شرعیه است . و روح آن همون اذعانیست که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است
انبساط خود جی از آثار صاحب این مقام و هر صاحب وجدان سلیم و ذهن مستقیم که بصیر بصیرت
خود دران امور مذکوره تامل نماید البته استنباط آثار کثیره ازین امور کبیره تواند کرد . .
هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فائده است .
افاده ۱ . چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خود میرسد
و رضاجوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین
میسازد و شکر و توکل و صلاح و تصمیم قلب و جا میگیرد و ملاحظه تفرد آن ذات بابرکات بایجاد
جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار
و مشتی از غبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید فعالی
که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتی که جمیع امتعه و اقمشه خود را از مملوکات
[illegible] می شمارد بلکه خود را مثل بهیمه که در سبزه زار مالک خود می چرد معدود کرده انتفاع از مزخرفات
[illegible] و اسباب زندگانی بر میگیرد حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را هم از آن
[illegible] دانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که او را بیش از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور افعال
از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و ربوبیت رب الارباب صدر او را منشرح می شود

که رَضِینا بِاللهِ رَبّاً رمزیست ازین مقام و تحمل مشاق شرعیه سینه او وسعتی میگیرد که وَبِالْاِسْلامِ
دِیناً و هکذا اَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ ایمائیست باین کلام و در اتباع سنت لذتی می
یابد و بِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً بیانیست از احوال امثال این کرام پس لابد بحکم وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا
لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا و اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی بِی وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَاِنْ
تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ وَذٰلِکَ بِاَنَّ اللهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا
آثار محبت حق جل و علا هویدا میگردد و انوار رضا منبسط اگر اَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ
لِلْاِسْلامِ فَهُوَ عَلَی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ اشارتیست بآن جلوه گر میشود و او را در کنف ولایت
خود گرفته و زیر سایه کفالت تربیت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود میسازد القصه
او را اتصالی به حظیرة القدس و تلقی از منبع تکوینیات و تشریعیات چه در علوم عقلیه و چه در عوارض
قلبیه بدست می آید تفصیل این اجمال آنکه اهل التشریح روحانی در باطن انسانی دو قوه ادراک کرده
اند یکی قوه دراکه آله دریافت و دانش است یعنی بآن قوت اشیای شهادیه یا غیبیه را دریافت
می توان کرد و آنرا اسمی بعقل میکنند و دیگر قوه عازمه که حامل سایر کیفیات نفسانیه سوای علوم
و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال
آن است و او را بقلب ملقب میسازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت
آن دیگر است و نفس شجاعت دیگر بسا عالم به مفهوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب او در باب
تحصیل دست که مبارز تشنه زنی بلکه متاوست سارقی از و صورت نبندد و بسا دلیر پر دل است که در عرصه
جولانی متوحد و در معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه
ازو متعسر بل متعذر می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست یا شیر ژیان و امثال آن
به مضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری دیگر است و عروض نفس کیفیت خوفیه که از آثار او
زنگ پریدگی روی و چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تعطل اعضاست امری دیگر است چه ملاحظه
را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین در

ورا دراک حسن صاحب جمال در یافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ و تاب
و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه چون این مقدمه ممهد شد و تمایز فیما بین العقل و القلب فی الجمله روشن
گردید پس باید دانست که بعضی اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن
چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه
ایشان را باین مقام میرساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف میسازد او را از جانب ادراک در تدبیر
امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت و کیل مطلق از جانب
ادراک بروهویدا میگردند مثلا در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه عظام
یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسرانجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه
او را ترغیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولها الی آخرها روبروی
او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن
در ذهن او خطور میکنند و امثال این از انکشاف وقائع کونیه یا انکشاف اموری که بتربیت طالبان
تعلق دارد یا مسائل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه
و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین
زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال جمیله و کریهه می یابد و این قسم اشخاص را در
عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند این امور مذکوره
از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه نشود یا نه مثلا بر اشیای مقدرة
الوقوع که بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعت و جرات
می یابد و داعیه و عزمی از قلب او سر بر میزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص
... وقت این عزم و داعیه حیران می ماند و لمیت و را در نمی یابد و بنسبت اشیای غیر مقدرة
... اشیائیکه بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جبنی و انجامی و استبعادی
بوقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل مشاق طلب وقوع

این در باطن او حادث می‌شود و همچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای غضب از دل او فواره صفت
می‌جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق ابر لآل رحمت و شفقت از باطن او باران صفت می‌بارد و گو که بر اموریکه باعث
مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه
مستقبحه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می‌یابد گو که مندوبیت و ممنوعیت آن افعال
را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده‌اند در دل آن رغبتی
پیدا می‌شود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل و تقذری و نفرتی هویدا میگردد و گو که
امر حلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس نماید و بسا است که عقل این بزرگواران به حقیقت آن امور متنبه نمی
شود و در سبب حلاوت این هواجس قلبیه متحیر می‌ماند و این قسم اشخاص را شهدا و حواریین در شرع ملقب
میسازند و عادت محدثین و حواریین در طلب امور محض دعا و توجه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر
گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است
پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبه جز دعا ازین کبرا صورت نه بندد و بعضی اهل خدمات از اقطاب
و اوتاد از هر دو قسم می‌باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید آنست که
دعائیکه بعد از انکشاف مدعوله یا بعد حدوث عدم عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب
الاجابت است چه آن دعا هم از جمله سوانح‌های ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی
در ابطال آن امر مدعوله شده در مقابلهٔ این بزرگان قایم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی
در تحصیل آن امر مدعوله و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل
این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید بالجمله ائمه این طریق و اکابر این فریق در
زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملأ اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند
پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **افاده ۲** و اعلی ازین مقام مقامی
است که بعضی از رجال مفطور بران کمال می‌باشند و حسب امکانی پرده خفا از روی آن مقام دلکشا
میکنند و انوار و آثار آن بقصد تابش و رونق ظهور می‌نماید بتصویر آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار

ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی ردی الاستعداد و بعضی جید الاستعداد
و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پردل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان
میباشند اگرچه گاهی روی نبرد کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار
و ممارست سواری و شکاری نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل وی جوشد
و در مجالست کارآزمایان جنگ و جدال میکوشد و کارآزمایان پیکار را باکرا اوضاع و اطوار ایشان را
در زی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک
سپاهیان و همچنین طریق ایشان در محاورت و مجالست و سواری از ته دل دوست میدارد و هر چیز را
که از لوازمات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه که مشتمله حکایات حرب و اهل حرب
باشد بسمع تلقی و قبول می شنود و بالجمله امور متعلقه بحرب در دل و جا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی میدارد
و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال آنها از اهل جبن و ضعف قلب و از
اوضاع آنها در زی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را
بکمال میرساند و هر صناعتی که یکی از این امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او
استقراری نمیگیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و ما دامیکه محاربت حرب او را بدست نیاید و استاد
شفیق او را تعلیم قوانین حرب ننماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ میشود و ایام
زندگی خود را بالصد پیچ و تاب میگذارد و همین که این مراد او را میسر شد همه تشتت بال و پراگندگی حال از
خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخص حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر
میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و تعلیم اساتذه فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل
لباس شجاعت است لیکن باز تامل باید کرد که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل و تعلیم یا
بسوی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریست چه در دل خود جوش
شجاعتی که میدارد قضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات

ومجالست اساتذه وحضور معارک ممکن نیست ناچار باضطرار خود بخود وطلب آلات وتفحص اساتذه واستقرای معارک خواهد نمود وبعد از حصول این امور ملکه قلبیه او بصدد آمده تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران و امثال ان در امر محاربت ومبارزت طریقه مماثلت ومساوات با او نخواهد نمود وبعضی دیگر بر صفائی لوح جبلت و طهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشانرا مربی مشفق بدست آید بقدر قوت وتربیت وتعلیم وستاد ومساعدت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت وکمال استاد بطریق انعکاس در سوی جلوه گر خواهد شد وشخصی دیگر که نسوان فطرت ومخنث جبلت در بد وفطرت واقع شده اگر هزار اساتذه فن بانواع تربیت وتادیب قصد تعلیم حرب خواهند نمود در هرگز گاهی مبارزت ولائق محاربت نخواهد شد واز تمام شاه نامه غیر از سبب منیژه منیژه منم دخت فراسیاب * برهنه تنم را ندیده آفتاب * یاد نخواهد گرفت * همچنین افراد انسانی بنسبت فیض ربانی ونور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است وحقیقتش بر بدایت افراد انسانی باعتبار نوع خود عموما بر سبیل قرب بحضرت حق وتحصیل رضای آن جواد مطلق واجتناب از عقائد وافعال واخلاق مضره معاش ومعاد وبر اقامت نظام صالح در تدبیر منزل ومدینه بیش نیست در طبقات ثلثه واقع اند پس آنانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشانرا بایمان حقیقی ملقب میسازیم وچون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرائع تفصیلیه منشرح میگردد وآن معنی قلبی قوالب ملت میگیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض نمونه عنایات الهیه در ازل الازال فروخته شده بود محیط میگردد ونور بسیط او راهمرنگ خود میسازد وآب وتابی بس عجیب غریب می بخشد پس بسبب اکمل نور جبلی ونور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال وبالا رونق یافته است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت خبر شناسان ملک وملکوت را خیره میسازد واز نهاد شهسواران قیاقر کمالات وسیاحان بحور احوال ومقامات ندای هو سیدنا واعتق سیدنا تا سر بر میزند این قسم از کمال را از زبان شرع صدیقین میگویند بر اهل ذکاوت وفطانت واز ارباب تحدس وکیاست که ملطف سر وصفائی قریحه بمغز این کلام وخلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من حیث مقابله میباشد ومن حیث محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب است برضا وکراهیت حضرت حق در افعال

پس فرق در مابین این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت سلطان و رشاح حکم
و مبعوثیت الی الامم است ولیس نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار یا نسبت ابنا
کبار با آبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقهٔ نبوت است و من وجه علاقهٔ اخوت و ایشان احق
الناس بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبهٔ ایشان نشود و گو که جهلهٔ اهل ملت پاست
ایشانرا مسلم ندارند و همین معنی را بامامت و صایت تعبیر میکنند و علم ایشان اگر بعینه علم انبیا است
لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده بحکمت مینامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف
شده و ایشانرا بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اللّٰه یصطفی
مِنَ الْمَلٰئِکَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ وَاِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ
عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَکُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّیّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنٰهُمْ
وَهَدَیْنٰهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وَاذْکُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ اُولِی
الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا
لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ بیان همین معامله است بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در
رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان
تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت و ولایت و پرتوهٔ از آن عظمت و عزت نصیبهٔ این حکمای
ربانیین و وراث انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این حصه یقینست
ممزوجه بذکای عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما و سید العلما اعنی الشیخ
ولی اللّٰه بقرب الوجود تعبیر می فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود وهبی محض و جبلی بحت است
از کسب و اکتساب و حدوث و تجدد و را در آن راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزد یک مضاد قسم
مویدات و اسباب آن تدریجا تحقق میگردد چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با از منیاز
او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و بهائم
هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امراد اک بسیار ضعیف از بهیمه میباشد و بعد از مرور دهور

از آن امر مستور بسبب اولیت علوم در ادراکات ظهور می فرماید و از اینکه در صدر کلام مذکور شده که بیان
عنایت ایزدی که در ازل الآزال درباره صاحب این کمال مبذول شده در هر وقتی از اوقات و هر
مرتبه از مراتب ورود لطفی جدید و ترقی تازه بر سر افعال مرضیه و عقاید حقه و اخلاق محموده و معاملات و
رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم
فاسده بوقایع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصون میدارد دلیل آن باب او را به محافظتی مثل محافظت انبیا
که مسمی به عصمت است فائز میکنند تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق
صاحب جمال یا طلب هنر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و انهماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق
فتور و خللی در قوای بهیمیه او راه مییابد و بسبب همین فتور بسوی قبایح عرفیه و شرعیه التفاتی از صمیم قلب
ایشان سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد نمیگردد و بعضی اشخاص را که بر
ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه معلمین در حق ایشان
مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبایح مذکوره بنابر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود
و تقذری بنسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقذر صاحب طهارت جبلیه مر انجاس
و الواث را و اگر احیانا از ایشان بطریق خطا و نسیان از غلبه میلان بسوی قبایح مذکوره واقع
خواهد شد هر آینه آن مربی مشفق بهزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز
خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاهده حضرت ذوالجلال
و انهماک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف حقایق اشیا بفنای ارادات متشتته و انطماس عزایم
مختلفه فائز میشوند و بسبب همین فنای اراده و انطماس عزیمت از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق
مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب ارباب قرب النوافل است و بعضی اهل
کمال بسبب نور جبلی و عنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا و منزه میدارند
و اگر احیانا از ایشان بجانب امر مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت ازلیه دامن عزیمت ایشان را
گرفته بمعاملات عجیبه و وقایع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد که ولقد همت به وهم بها

لَوْلَا اَنْ رَّاٰى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلَصِيْنَ ○ حکایت ہمین معاملہ است واین حفظ نصیبہ انبیا و حکما است وہمین را عصمت مے
نامند بدانی کہ اثبات وحی باطن و حکمت و وجاہت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت واز جنس
اختراع بدعت است چہ بسیاری ازین امور در احادیث رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام در مناقب
صحابہ کبار منقول است چنانچہ بر مہرہ اہل حدیث پوشیدہ نیست واگر خوف ملال بسبب تطویل کلام
نمی شد پارہ ازان احادیث درین مقام ذکر کردہ می آمد و بدانی کہ ارباب این کمال از عالم منقطع
شدہ اند و قریبا لوجود از روی زمین منطمس گردیدہ بلکہ تا وا ام کہ ابلق خوش خرام نور و ظلام در تگ و
پوی است عرصۂ وجود جولان گاہ شہسواران میادین این مقام است آری طریق حصول علم قطعی
بکمال صاحب کمال کہ منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد از انقراض زمان نبوت منقطع گردیدہ چنانکہ حصول
علم قطعی بحکمی از احکام شرعیہ در مسائل غیر منصوصہ بعد از انقراض آن زمان برکت نشان مقصود نیست
حالانکہ امر استنباط مستنبطین و اجتہاد مجتہدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوہ گر شدہ کہ عشر
عشیر آن در زمانہ صحابہ بوقوع نیامدہ بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال
تفصیلش آنکہ چون آن عنایت ازلیہ در بارۂ [illegible] حضرت بلا استحقاق و اکتساب بدون واسطہ و حجاب این صاحب
کمال را از زمرہ مقبولان قرار دادہ و در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن
مقبول گردیدہ پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب آن
مقبول سر بر میزند و در تہ دل بآن چیز علاقہ بہم میرساند یا چیزی را از امور یکہ بسبب مصادفت آن امر
ہمان نور جبلی او ظہور کردہ واسطہ تربیت او می انگارد ہمان عنایت ازلیہ آن علاقہ را بنوعی از انواع
تدبیرات بہم میزند و آن خیال را از ہم می پاشد و از جملہ آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای
بنی آدم است کہ اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰى جِبْرِيْلَ اِنِّيْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهٗ فَيُحِبُّهٗ
جِبْرِيْلُ ثُمَّ يُنَادِيْ فِي السَّمَآءِ اِلٰى اَنْ قَالَ حَتّٰى يُوْضَعَ لَهُ الْقَبُوْلُ فِي الْاَرْضِ
اشارتیست باین معنی و حقیقت این قبولیت انعکاس وجاہت این صاحب کمال است در آئینہ قلوب

صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که
بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب و فرحت و حزن هر آئینه آثار آن عارض بجوارح و اعضای ظاهره هویدا
میگردد همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ماسوی الله صافی باشد بنسبت
حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزیکه وقوع آن در حظیرة القدس مقدر شده البته اکثر صلحا از قبل
از وقوع در منام یا در معاملات میبینند و لااقل غبطتی بسوی وقوع آن یا همتی در جمع اسباب آن خود
مییابند چون این صاحب کمالی نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة القدس مستحکم کرده
و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود و هر
هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید بر حال و کمال او مطلع میشود و البته از ته دل او را دوست
میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته می
شود و گو که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی
نمی نماید بدانکه مقصود ازین کلام محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد
شده که انتم شهداء الله علی الارض و بر ظاهر است که اهل شهادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب
مروت و عدالت اند نه ارباب غفلت و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه اگر نیک تامل کنی دریابی
که محبت امثال این کرام خود شعار ایمان و محبت و علامت تقوای او است ذلک و من یعظم
شعائر الله فانها من تقوی القلوب و بغض امثال این عظام امارت نفاق و بغض و
نشان شقاوت او است که لا یحبه الا مؤمن تقی و لا یبغضه الا منافق شقی شارتی باین
معنی رفته **افاده ۳** + و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات
شرعیه و در اقامت اشباح و منطبقات حکم مقام حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مفسدات
نوع انسانی عموما و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است از انبیا و مرسلین و بتبعیت ایشان
ظلی از آن مقام نصیبه بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان را در عرف قوم مفهمین می
نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره

مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افاده ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله
است در ایقاظ غافلین و ازالهٔ عذر جاهلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بمجرد دلیل و برهان
بلا مع السیف و السنان که بوجه برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد
و این مقام بالذات مقام انبیای اولو العزم است و بعضی از کبار بتبعیت آن اولو الایدی و الابصار
بظلی ازین مقام و پرتوی ازین افتخار بهره ور می شوند که ایشان را در عرف قوم حجج الله میخوانند و این
مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوتی می نامند **افاده ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام
مقام ریاست ادوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان
از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجهی از وجوه واقع میشود و عنایت یزدانی که بسوی افراد انسان
عموماً مبذول است در همان کسوت ظهور می فرماید و هر صاحب کمالیکه در مقام نیابت عن الله در
تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بلیغ می نماید و چون آن وجه بکمال خود میرسد
لطف جدید و عنایتی تازه از دریای رحمت ازلیه سر بر میزند و وجهی دیگر از وجوه تربیت معاشیه بر روی
کار می آرد و در اجرای همان وجه نفوس کاملهٔ بنی آدم را متوجه می سازد که در آیهٔ کریمه يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ
بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان حضرت آدم صفی الله علیه الصلوة و السلام تا زمان حضرت
ادریس فیض ربانی در هدایت افراد انسانی بسوی طرق اسباب عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت
و طحن و عجن و خبز و طبخ سایر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید
از زمان حضرت ادریس تعلیم مکاسب دقیقه و علوم عمیقه مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صیاغت و امثال
آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام علویه که خلاصه طب و نجوم است بر روی
کار آمد و از زمان ذوی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و تقنین قوانین حکومت و
و جمع عساکر و جنود رو نمود همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم ادوار و اطوار متعدد
میشود و ارباب اهل کمالات که در دوره از ادوار بکمال خود میرسند علومی که مناسب دوره ایشانست

در قلوب ایشان می ریزند و ایشانرا در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال
خود میرسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلا دوره اولی از ادوار
این امت دوره فقها بود و بعد از ان دوره اهل کلام رو نمود و بعد از ان دوره صوفیه ظهور فرمود
و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد نه برای حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره
دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الیق بفیض رحمان دران جزوی از زمان متحقق باشد
بوجود برکت آمود او بهدایت دوره سابقه را بنهایت الکمال میرسانند و او را ترجمان خود ساخته
ولسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت
رحمان می فرمایند و باو امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات مقام حضرت خاتم
النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و بتبعیت ایشان نمونه ازین مقام به بعضی کرام
از اتباع او می بخشند که ایشانرا بفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت کمال دوره
سابقه و بدایت کمال دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام
فردانیت ملقب میسازند و همه اهل کمال که دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند
اگرچه ایشان آن امام را دانند یا ندانند و معنی اتباع ایشان آن امام آن نیست که ایشان قصد تقلید او میکنند
یا سلسله تربیت ایشان باوی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین
دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسب آن شان که اولا در قلب همان امام ریخته بودند
ثانیا در قلب این بزرگواران از مخزن غیب پرده لاریب میریزند چنانکه عزم اشاعت این علوم اولا از
قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیا از قلب این بزرگواران سر بر میزند **فائده** +۱۰۱+ از
جمله این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیاست و غیر ایشان را حظی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات
رسانیدنی نه با وجودیکه امثال این اکابر که باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع
و کمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه باشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن بنابر مقام دیگر حواله
کرده شد و نیز الکتفا ازین مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آن آثر و وصول بآن مفاخر خصوصا

نه بندد بیچ جلد وجهد در تبیین آن سر رکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطایل می نماید فرد در بنا بد حال
پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات نسبی
عجیبه و منتج نتایج بس غریبه است که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی است و عنایت حضرت جل
و اجتبای جواد مطلق راحدی دریابی فرد داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند صدر ولایت
شود بنده که سلطان خرید فائده ۲ بدانی که در میان راه ولایت و راه نبوت تباین است
حتا که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات
ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل از حالات
عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیاء دق. وه ارباب فنا و بقا ذی
المناقب و المفاخر اعنی الشیخ عبد القادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده که
خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات بیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا
والمرسلین علیه افضل الصلوٰة والتسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و
نیازی و استغنای نازی که فیما بین گذشته رشک افزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی و
نوری از ان سعادت جاودانی اندازکان ایمان و شروط اسلام است پس حب ایمانی را بمثابه اسب
شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بادیه ازین طریق یا منزلی از منازل
این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات
و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشند و در راه ولایت کشان
کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهوری نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرو نشستن
هیجان عشق بصرافت و محوضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید القصه حب ایمانی
را مثل آساس بنای سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات
او را مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد
بناء علیه از سلک انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان

عموما مبعوث اند لابد بسوی همین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط
و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی اکتفا فرمودند و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات
او و تعیین طرق تحصیل و التفات نه نمودند مگر باشارات دقیقه و لطیفه و چون اولیای کبار از صحابه
طرق کرامت در فن باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد در قواعد صلاح قلب که خلاصه دین متین
است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور
اهل ملت مضبوط یافتند حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته
انقیاد حضرت حق و امتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر
ذمه خود فرض میدانست و حسن شکر منعم و حب او و قبح کفران منعم و منافقت او را از ابده بدیهیات می شمرد
بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را مفرغ عنه دانسته و در از مان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشته روی
همت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند و درین امر سعی بلیغ
بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جاهی عظیم و عزتی فخیمه در بارگاه
رب العالمین یافتند شکر الله مساعیهم و رفع درجاتهم فی اعلی علیین پس بعد ازانقراض
زمان ایشان جماعه از اغبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا
الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ برحال مآل ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی را بر باد
داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال باطل و طلب محال است چه
امن ثم جاهد خبر بیت او روثیت العرش ثم انقش مثلیست مشهور که عارف بلند
سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال امثال این گروه در مال فحر میدهد جائیکه می فرماید بیت تقلید دو صد
قلندر معنی + بدنام کند ره جوانمردانرا + و این معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال واضح نقریب باید
کرد مثلا عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی در ازل الازال مبذول بود در بعضی اوقات
چنین اقتضا فرمود که پاره از عقاید و احکام و معاملات و سیاسات که در هدایت افراد انسان و در
نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر دخل قوی ما هری

عظیم میداشتند زبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن به بیان هدایت نشان افصح العرب
والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط
او بسوی همه حضار تبلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرموده بود وجه ثانی
شد یکی آنکه امور یکه در اصلاح معاش و معاد تاثیری دارد و در نجات و رفع درجات دخلی می نماید
تعلیم همان امور را قبله همت خود کرده بکتاب و سنت متوجه شود و در اذعان بحقایق مذکوره و امتثال
احکام ماثوره و اکتساب اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد
در اتمام این امور بیش از بیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب و سنت و همین است مبنای
هدایت و اساس سعادت و شارع صلوات الله علیه همین را با وضح بیان تفصیل فرمود و مبادی و طرق
تحصیل آنرا بکمال اعتنا مضبوط ساخت وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقائد
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر
خود ساخته و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود
شارع نیست و لهذا التصریح بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون
عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره
و تقنین قوانین اجتهاد از مباحث فقهیه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانی
و شرح احوال اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور
نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آنجناب بحجت و برهان
و سیف و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقلبات
تکالیف نموده آری آن علوم دقیقه نازک نسبت ببعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت حکم
اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشانرا منصب امامت و مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا چون
کتاب و سنت بغایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و سر عام و خاص بقدر نصیبه خود از آن
آثار گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن

علوم دقیقه نسبی اساتذهٔ فنون عربیه دائمة اجتهاد و دانشمندان کلام و ارباب تهذیب اخلاق
و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این کار بسبب همین سعی در زمرهٔ عُلَمَاءُ اُمَّتِيْ كَاَنْبِيَاءِ
بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله
بکار بردند تا آنکه علوم دقیقه طویلة الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان
این بزرگواران قومی از مقلدان بی معنی که بر حب جاه است و طلب ریاست مجبول بودند بر روی
کار آمدند پس همین قیل و قال و مکابره و جدال را فضل و کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت
انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این امور لا حاصله برباد دادند و راه فلسفه و اعتزال پیمودند
و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند و بآخر غیر خیبت و خسران در گور تنگ خود
مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِيْنَ اَعْمَالًا اَلَّذِيْنَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ
يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا اعاذنا الله وجميع المسلمين
مِنْ حَالِ اُولٰئِكَ الْجَاهِلِيْنَ * **باب دوم** در بیان اجتناب از بدعات طرق
ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل * و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک
خاتمه است **مقدمه** و آن مشتمل بر یک افاده است **افاده** * اذکار و اشغال و مراقبات
و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسا باشد که سالکان را
همان امور پیش می آیند و به همان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فاما آن
عنایات و برکات که درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی در پی می رسید شمه از آن
بتمام آنها نمیرسد و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد هر چند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات
و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش
میباید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفحص امری که مانع از آن گردیده ضروریست تا تدبیر
ازاله آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود) و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس طالبین بدعات و خوشت رذایل اخلاق
و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات و اعمال شرعیه بوضعی که مقصود شارع است [illegible] یافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان [illegible]

لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد **فصل اول** در بیان اجتناب از بدعات
و آن مشتمل بر سه هدایت است **هدایت اولی** در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صورت
شعار متشبهین به صوفیه کبار قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته و آن مشتمل بر دو تمهید و ثمر
افاده است **تمهید اول** کشف و شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان
کافر و مومن و متبدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت او
و کفر کافر و الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف این کشف و شهود را کمالیکه مطلوب از انسان
است دانستن خطای محض است آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله و طریقه کمال مطلوب است
پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که
هر کس و ناکس با آن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام احیا
است و علم او بزرگتر از علم همه علما است و علی هذا القیاس چه این قدر معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی
ناقص حکم عنقا میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت حقیقت ذات و صفات
اوست که بدرکه انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت رزاقیت او کما ینبغی
بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی ~~آن را~~ هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه تا منتهایش رسد
اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع میگردید پس مراد معرفتی است
که خدا تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث به همان
معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آنانکه آن معرفت بدون عزت و
اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت علمی است نه معرفت عینی و انسان کامل بسبب این عزت
و اعتبار مثل خدمتگاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار عزت و
اعتبار وی هویدا گردیده مثلا امانات سپرد وی میشود و مامور برسانیدن آن به بعض عایله و
لشکریان و یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او محل اعتبار و پایه راستی میرسد و سفارش او در
حق مردم مقبول می افتد چون از این قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود

همان است انسان کامل و با وجود اجتماع این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که حصول
آن ممکن نیست از ادنای مرتبهٔ ولایت تا مرتبهٔ خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی
را منحصر در همین طریقهٔ مقرره سلوک نه پندارند بلکه راهها هم بسیار است منجمله آنها این هم یک طریق
اوست نیز مقبول است این طریقهٔ مقرره منوط به مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحب این
طریقه است بظاهر کتاب و سنت + **تمهید ۲** از عمدهٔ مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند
که از مخالفت شرع پاک نمیکنند بلکه التزام آنرا طریق خود میدانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک
آمیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا میکنند حسب افعال و اقوال ایشان با ایشان
معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشد و هر که لائق تعزیر است و تنبیه او را تعزیر و تنبیه کند و
اگر عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان
نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را از قبایح انکارد اگر احیانا ناگاه هدایت کسی از آنها در ملاقات خود
با وی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز
پیرامونش نگردد که احتراز از صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خدا است جل شانه + **بیت** +
نخست موعظت پیر صحبت این حرف است + که از مصاحب ناجنس احتراز کنید + **افاده ۱**
از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه تعرض حال بعضی مقبولین هم
گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را باید که از استماع
این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمرهٔ بی ادبی هرگز نیک
نیست اگر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه + **بیت** + حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه +
هر که را نیست ادب لائق صحبت نبود + مثلا شخصی گفته که خدایا بجز مهره خریده ام آب یک خرمهره
در دو فتح از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب او گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هرچند
مدعا درست لیکن تعبیر بیجا است اگر میگفت که یک خرمهره داده در زمرهٔ بندگان داخل شدم
خوب میبود همین طور تعبیرات صحیحه موده بانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان

بلکہ کمترین بندگان بادشاہی بی پروای عالیجاہ وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقاب سریع الانتقام
دانند و ہر دم در ہر حرکت و سکون ترسان و لرزان مانند اگرچہ حالات عجیبہ وارد شدہ متقاضی صدور
کلمات بی ادبانہ گردد **افادہ ۲** از جملہ بدعات ملاحدہ وجودیہ کہ در خواص و عوام اشتہار یافتہ و
باقوال اکابر طریقت مشتبہ گردیدہ گفتگوہای توحید وجودی اتحادی است کہ بگمان اتحاد خود با خدا ان
لذتہای نفسانی برمیدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثہ بیان آن گفتگو را معارف و حقائق
می پندارند و لااقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزہ خود را بالاطائل محض صرف می نمایند پیشوای
ما یعنی محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم بآن امر نفرمودہ و ہرگز لب بیان آن نکشودہ پس ما را ازان چہ
سود اگر امری کار آمدنی ما بود لطور صوم و صلوۃ بران آگاہ می فرمود حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ
رَؤُفٌ رَّحِيْمٌ شان اوست پس سکوت ازان بہتر است کہ ما را غرضی بآن متعلق نیست چونکہ
بسبب رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آنرا مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست
کہ این مخلوقات عین حق نیستند اگرچہ قیوم آنہا ذات پاک اوست پس تمثیل و بصفات آن باید کرد
کہ چنانکہ صفات نہ عین حق است و نہ غیر آن بلکہ قائم بوی است ہمچنین مخلوقات دیگر نہ عین صفات
اند و نہ غیر ان بلکہ مظاہر آن پس صفات اگرچہ فی حد ذاتہا مستغنی از مظاہر است لیکن بنا بر مقتضای
حکمت الٰہیہ با وجود استغنا در مظاہر مختلفہ کہ عبارت از مخلوقات است ظہور نمودہ و ہمین معنی مقصود
اکابر طریقت است کہ ملاحدہ وقت اقوال آن بزرگوارانرا برخلاف مقصود ایشان حمل کردہ راہ
تحریف و تلبیس پیمودہ اند پس اینقدر دانستن مضایقہ ندارد و اما اوقات خود را باین گفتگو صرف
کردن بی فائدہ محض است بلکہ موجب حرمان از کمالات پیروی انبیاست علی صاحبہا الصلوۃ
والسلام **افادہ ۳** از جملہ بدعات ملاحدہ صوفی شعار کہ در عوام اہل اسلام اشتہار یافتہ قیل و
قال و بحث و جدال در مسئلہ تقدیر است باید دانست کہ ایمان بالقدر از اعظم عقائد اسلامیہ و اوکد
واجبات شرعیہ است و از لیکہ مسئلہ تقدیر با مبحث تکلیف یک گونہ در ابادی نظر تعارضی میدارد
بنا بر علیہ شارع از تعمق این مسئلہ دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرمودہ پس لابد

راکه بیشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه آه ازین تفاوت راه دو راهن یا ره
از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آیینه شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل
خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت واجبیه امر سهلیست لیکن تسویه و نسبت کار حکمت
بس سهل اما حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات
فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان اجل کارخانجات الوهیت که عبارت
از جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل
جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده بمحض عنایت خود نمی فرمود هرگز
عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و تعذیب عصاة است
پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی میبود یا اصلاح هر استعدادات
فاسده میفرمود هر آئینه صفت حکومت بر وجه خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود یا نمی بینی که کارخانه
مملکت بدون زندانیان و زندانبانان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هرچند کمالات
ذاتی حضرت حق و صفات کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور مظاهر و مبرا از احتیاج
است که إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال اقتضای
ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در
کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از
کمالات او معدود نیست بلکه کمال و همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار
میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور آن
نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیه واجبیه با وجود استغنا از مظاهر
اقتضای ظهور می فرماید و حضرت حق جل و علا را از تحقیق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ
سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگذرد

ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل و علا بندگان خود را منشاء
الا استعداد در اصلاح دارین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت و آرام معاش
و معاد میگذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا نفرمود که این اصلاح در حق ایشان
لطیف و جود است و قدرت حضرت حق و جود و انجواد مطلق را پایانی نیست وجه اندفاعش آنکه
حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از آن جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه
ایست بس وسیع و آن انتقام از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود
هر آینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید سببش در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است :: دوزخ که السوزد
گر نبود بیهیا شد :: باقی ماند این جا سوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات
ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت البشریه پس کفار متمردین و عصاة مصرین طریق الزام
و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفرید قسمی آنست که در
ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده
مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم ودیعت نهاده اند از سلسله ذات و صفات و اعضاء و جوارح و
اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میدانند که
این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد پس افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صادر میشود
گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان میشناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و
چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سایر احکام شرعیه صراحة از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان را لازم
است که چنانکه سایر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمه قبیحه
خود را بخود نسبت کند و دریافت همین امر که این فعل باراده ما صادر شده در توجه توبیخ و سرزنش
کفایت میکند و اما اینکه علم چرا ودیعت در او نهاده اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده
از راه چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش آنکه این همه امور از قبیل ظهور آثار استعدادات
ازلی است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس سببش در صدر کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال هم

رسد وقتیکه ثابت شد که سببیت هر یکی را بهر کاری ساختند و میل ورا در دلش انداختند ::
پس حکمت بعث رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعیت جهاد
و حدود چیست پس میگوئیم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا
واسطه و آلات است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را به بعضی موجودات
مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو
چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباط
خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب شعاع و را مسبب می نامند پس همین قیاس باید
کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود از مخلوقات آن قادر مطلق
اند لیکن در میان ان افعال و در میان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
حکمت خود ایقاع فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکورة الصدر از بعث رسل
انزال کتب و امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که اراده امور ماموربها در دل مطیعین
بسبب هدایت هادی و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد
و اقامت حدود مضمحل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه
است اما مجازات بر صرف استعداد کامن نمی تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدرا میرسد
که از بدی خود انکار کند و نیکان ابرار خود دانند و عقاب خود و ثواب نیکان را بلا وجه خلاف عدل و ظلم
شمارد و نیز عادت اصحاب حکومت و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشند همین است که گاهی
بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند مثلا وقتی که امیر ذوالاقتدار رفیق مخلص خود
را میداند که بلا شبه اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و جوانمردی خواهد داد لیکن
بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و
در تمثیل ضدش همین قدر کافیست که شخصی بچه گرگ را بپرورد و بالیقین میداند که جبلتش حمله
کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش خونش نخواهد زد و قصد هلاک نخواهد

ذهنی که حمله بر انسانی از وی صادر گردد آنقدر پر از خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد
و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد کارخانهٔ مجازات حق تعالی را از همین تمثیلات
یک گونه تصور باید کرد هرچند استعدادات از نقیر و قطمیر معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون
ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید
بیت تا نگرید کودکی حلوا فروش * بحر بخشایش نمی آید بجوش + **افاده ۱۳** از جملهٔ بدعات
مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموماً و در دیار هندوستان خصوصاً اشتهار یافته
و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت
یا نبوت او باشد پس لابد جدا اعتدال این امر را باید فهمید بدانش آنکه مرشد بلا ریب وسیلهٔ راه خدا تعالی
است قال الله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوْا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَ جَاهِدُوْا
فِیْ سَبِیْلِهٖ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید
در راه وی شاید که شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوی
و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را
میدانند پس تلاش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی بیش از مجاهده ضروریست و سنة الله بر همین
منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادر است پس می باید که مرشد کسی را گیرد که بوجهی مخالف شرع
شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است بنهایت راسخ القدم باشد او را مرشد و
هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع
شریف را دانند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را
بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن
نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوْقٍ فِیْ مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ یعنی
اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باین طور باید که مال و جان خود را برای
رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائده منفعت

که از مرشد حاصل میشود بهزارها مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد ممنوع است که
نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است
اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خدا تعالی است در جنب محبت حق او سبحانه هیچ محبتی حقی را
بخیال آوردن مجهول از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد بیعت با مرشد
طالب حق را امری منکر در ان مرشد واضح گردد پس ورا ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی
کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت از وی
خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی
نکند لیکن مبتلا ببلا دانسته اتباعش را در ان کار حرام نگذاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی
از ان بلیه کما ینبغی بجا آرد **افاده** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در
انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات منکره بر قبور اولیاء الله است هر چند آن بدعات بیشمار
است لیکن در سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره
قیاس توان کرد از انجمله قصد زیارات قبور آنهاست از دور دست اقطار زمین به کشیدن متاعب
و مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این اسفار هم باوجود یکه در ارتکاب آن صعوبات حج زیاده
بر ظلمات شرک میکشد و لوای تخطا ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر
حج میدانند و صورت احرام و محرمان شنیده یا نشنیده بعینها یا بمثلها بر خود می بندند و علاوه بر ان
قیود زائده واهیه خود آن مسافران بد انجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند
القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن
بر عوام مومنین آنقدر مضرت عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لابد بهمه خواص و عوام را لازم
است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند و از انجمله استمداد و استعانت از اهل
قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجا داد شرک میدهند و در
افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان

منظور نیست که بارادهٔ استفاضهٔ فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند لیکن باید دانست که هر چند
اولیا و مقبولان بارگاه حق را موت تغیری است که حجب را بر جانب میرساند و ذات ایشان را آنچنان
اللطافت لطیفه معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیا و زندگان را کمتر نصیب میشود و بنا بر
علیه ایشان را احیا میتوان گفت لیکن بلا ریب بنسبت احکام این عالم مردگان اند قدرتی و قوتی
که احیای این عالم را حاصل است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق
میبود در مجاورت مزارات مدعا حاصل می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله
تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الله در تربیت و ارشاد خلق بر همین
منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیانا کسی را این چنین زنده که کشود کار
از وی متصور بود میسر نیاید پس قصد مزارات از امکنهٔ بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را
لازم گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود ترکتُ فیکم الثقلین
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی
یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر را که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من
گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من و در روایتی دیگر است ترکتُ فیکم امرین لن
تضلوا ما ان تمسکتم بهما کتاب الله و سنة رسوله یعنی گذاشته ام در شما دو چیز را که
هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهر و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع
از آل طاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال
او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که تحقق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به
مثابهٔ اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که بهترین ذریعهٔ نجات است هر جا موجود
و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر لیس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین را ولایت علیا
پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است اگر بر تقدیر ایشانرا

قوت و قدرت ہم می بود پس در غیر انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکہ ظہور آثار
ارواح امری متغیب است لہٰذا اکثر شیطانی حکایت صوت یا صورت آنہا کردہ بامری خلاف شرع
حکم نماید و این بیچارہ نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کردہ آنچہ در آیہ
و حدیث بتواتر و یقین ثابت است ازان چشم پوشی نمودہ در مغاک ہلاک افتد و حکایت صوت و صورت
ہم بنا بر شناسندہ صورت و صوت ایشان میباید و ہر کہ شناسا نباشد پس صرف آوازی یا القای
در قلب یا وقت تغیر حالت و ظہور توجہی و کیفیات در مراقبات بنا بر لغزانیدن وی از جادہ حق
کفایت میکند و احیاناً بعضی سفہا می پندارند کہ برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت اسفار
بعیدہ کردن البتہ رواست پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکہ
این طریق سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکہ مقام بربادی مایہ ایمان و خوف از دست رفتن اصل
سرمایہ کسب سعادات است از تعدی و تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنہا + و ازان جملہ است
کہ روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر کہ آنرا روشنی میگویند بلا شبہہ حرام است و لعنت برین کار
در حدیث صحیح صریح وارد است ہمین مردم می باشند کہ آنرا مثل وقت ظہور انوار لیلۃ القدر و لیلۃ البرات
ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان
از مقاصد ہم می پندارند معاذ اللہ من ذٰلک در حدیث شریف وارد است کہ ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقہ
از آنہا جدا می شود زیادہ تر ازانہا ایمان اینان بمجرد دعا آنوقت برباد میرود بلکہ اگر جہل عذر نباشد
پس صاف کافر شوند آنکہ جاہل نیست پس البتہ کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمدہ اعتقاد کردن و صرف استحلال
حرام کفر است چہ جائیکہ آنرا عبادت شمرد **افادہ ۶** از جملہ بدعات مشرکین صوفی شعار کہ در خواص و عوام
اہل اسلام بلکہ جمہور آنام غایت اشتہار یافتہ ادای نذور و نیاز اولیاء اللہ است بوضعیکہ شرک خفی و اسراف
اموال و اختراع بدعات بوجوہ متعددہ دران راہ یافتہ بیانش آنکہ اگرچہ اصل این امر بہتر و خوب موافق
حکم شرع شریف است لیکن چون عوام ظنون و اوہام خود را دران دخل دادند خلف آنہا تابع سلف
خود شدہ درین امور تجدید و تحدید نمودند و قاعدہ ہر کہ آمد بران مزید کرد را دستور العمل ساختند آن اصل

محمود مخفی نماند متعجب گردید و فروع خبیثه که از سعی و تراشیدن مردم بهم رسیده ظاهر و رایج گشت و آن فروع
در خبث خود متفاوت الحال نداد نا آنها تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحدیکه ترکش متعذر شد
و التزام بالا یلزم درین امور نزغه شیطانی و بعید از مرضیات رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت
التزام انقلاب از یمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که از نماز فارغ شده
بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تعبیر که
اقبح از نصیب شیطان میباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر
قدس الله سره مثلاً از عوام این زمان این دیار مشاهد و محسوس میشود تفصیل این اجمال آنکه اموات را
بلا ریب ثواب عبادات احیا میرسد بدو سبیل سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان
مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخلی هست در عبادت زنده ثابت متحقق گردد مثلا علاقه
ابا با ابنا و ابن بوت و بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند
ابای او را هر قسم که باشند ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیاتیکه
دران کوشش مکنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصانا و زیادة مختلف میشود پس مسلمان
هر قدر که کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل
شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آبا و امهات که
مومنات و مومنین گذشته اند از ذمه اش ادا میشود و بهمین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق
تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رشد و سعادتمندی روبروی سائر اهل
حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که بر واقفان احکام
شرع هویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا بر علیه هر که بموجب معمول رایج فاتحه و ایصال ثواب
ملت او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر ترک این رسوم فاتحه و ایصال
ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشد لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سائر
طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از اشتهار این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف بنسبت

سلف خود باشند یک همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین بنسبت امام الانبیا تخلیل
با صفای حضرت خالق الارض و السماء در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس بنا بر وضوح
این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال بیانی موکول بر
بران هر چند این معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صاحبی
کاملی آن اذعان اجمالی بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته سبب سوء ظن یا اعتراض در حق آن صاحب
کامل گردد و لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را در پیرایه سلف صالح
اعتقاد باید کرد **سبیل دوم** آنکه زنده فعلی کند که مقصود از ان نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور
باشد و اظهر و اشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم دعا است و یک صورت از ان که نماز جنازه است
واجب است و صور دیگر آنکه در اوقات پنجگانه و اوقات متبرکه و غیرها بالعموم یا بالخصوص دیگی یا از دو
وقوع آن میشود بلا شبه مسنون و مندوب است و در احادیث مشهور و معروف و شرح آن احادیث موجب
اطناب البته دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کار آمدنی درینجا هم باید شنید که
اتباع پیغمبر را صلی الله علیه و سلم مراتب است و در آن افراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن افراط و تفریط
قبحی نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلا ریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات
در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مروی و ثابت شده بهمان
وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلا آنجناب صلی الله علیه و سلم در شب برات بتنهائی بی اطلاع
و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند و کسی را از صحابه امر نفرمودند که درین شب بمقابر
باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور
داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره کند او را بمخالفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملام کردن
نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده رسم انجامیده حقیقت کار در آن باقی نخواهد ماند مثال
موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست و اگر تداعی باشد مکروه است و اما صور دیگر سوای
دعا پس مروی از ان کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن عباده را بعد التماس ایشان که مادرم

ناگاه فوت شده و باز می گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی کنم نفع
بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو که این برای مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بقصد
روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها از طرف برادر خود یعنی
عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش برده ها آزاد کردند و بر همین قیاس باید کرد سایر عبادات را پس هر
عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر
بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب بروحش میرسانند از اهل حقوق
اوست بمقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور
مرسومه فاتحها و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و قسم طعام و وضع آن و سائل
کنندگان هم از قبح خالی نیست آری ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ در مراتب قبح تفاوت
بسیاری است صرف تعیین التزام ما لا یلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت خللهای
هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند بلکه احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد
صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش [illegible] عمل
می آید و از آن بدعاتیکه نام نهاده اند اصلا بر نمی آید و اینان اگر از عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان
و حال صالح کامل تارک این رسوم بلحاظ ادای حق اسلاف خود بمثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت
بخاری است در زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی
کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقی است که برسوم ملوث نگردیده این تفاوت مثال و ممثل را بمیزان
شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریافت
نموده از التزام رسوم تائب باید شد رزقنا الله التوبة وجميع المؤمنين من كل
المكروهات و اداییکه بحضور طعام فاتحه در بازی بجا می آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است
چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشده پس چرا ادایکه در استحسان آن نسبت صاحب فاتحه هم
گفتگو بود بعمل باید آورد و در ملک وی نکرد دیده چه اگر بملک وی است پس چرا فاتحه کنندگان دخل در آن میکنند

و بموجب خواهش خود می خورند و می خورانند تاآنکه از ثواب آن صاحب فاتحه بیابند نیاز حضرت سیدة النساء
را بسادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم باولاد و امجاد ایشان حواله نمایند و علی هذا القیاس و اگر این آداب
بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا گمان عطش وی است آن طعام را بسبب آنکه تناول کرده بیش خورده
او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدیر چیزی
ازان معلوم شود پس حدیکه در آداب طعام می باید آن طعام ازان تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن
طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود که احیانا خوبی غلات اجناس طعمه را پرستش میکنند و از قید
اکلین و ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می
آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وَقَالُوا هٰذِهِ اَنْعَامٌ وَحَرْثٌ
حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ و میگویند که این چارپایان و زراعت ممنوع است نخورد از انها مگر
کسیکه خواهیم ما بزعم خودها و ایضا حق تعالی می فرماید وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰى اَزْوَاجِنَا وَاِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ
وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و معنی حجر بخوبی دریافت کرده باید دانست که
همین معنی مراد مردم این دیار درین زمان از لفظ اچهوتا می باشد مصرف طعام هر گرسنه و محتاج است
آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس صحنک و توشه آنها ساخته و پرداخته پیشینیان است و تلاحق
افکار رویه حقیقی بنهایت دور از حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت و ارشاد
در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاهرت انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید انگاشته
خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده شده بقبائح انجامید
و آن قیود ضروری تر از قیود شرعیه در اذهان جهله قرار یافته که التزام آن را اجزاء اسلام و ایمان می پندارند
و تارک و ساعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسید بالکل
مطلوب و حکمی مقصود گردیده واجب الترک میگردد و بنابر تمیز سنن از فرائض تاکید که در حدیث مشهور
یاد کرده درین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام وغیره گذشته

جاهای نجا لوران که نیاز میکنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانه قصد کرده مطابق حدیث
شریف که لَعَنَ اللهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ ملعون میشوند و بقول اکثر علما این لعنت بجهت کفر است
پس امریکه کفر شد آنرا عبادت پنداشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی خواهد بود و حقیقت آنست که کسانیکه
سور نذر و نیاز ارتکاب معاصی کفر میکنند ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدانند
که این کار برای بزرگان میکنیم یعنی عبادت خدا هرگز در ذهن شان نمیباشد دلیلش آنکه هرگاه توشهای نیاز
بزرگان مبلغان کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت
که نه بالجمله خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب و رضا جوئی می نهند و بیان حال همین بعض است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ اَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ
حُبًّا لِلّٰهِ ط و بعضی ترجیح میدهند و بعضی آنها را کافی حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجاء و
دعا بجناب حضرت حق جل شانه بی نیاز میشوند پس چاره کار طالب حق صواب و متبع مرضیات خدا و رسول
درین جزو زمان آنست که بروح هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و
متناولات آن هر چیز که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آن وقت باشد و بصفائی نیت مقرون تر بود
صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کند بهتر است و تمام قیود و رسوم بیک
قلم دور کند **هدایت ثانیه** در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط رفضه در جمهور انام اشتهار یافته و آن
مشتمل بر سه افاده است **افاده ۱** از جمله بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالف سنت
سلف در عقیده تفضیل است پس طالب حق را که متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود
اعتقاد نماید که چهار یار کبار رض بهترین بنی آدم بعد انبیا علیهم الصلوة والسلام اند و تفضیل ایشان باهم
موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است مرد مسلمان را باید که بهمین ترتیب معتقد
... باشد و تفتیش وجوه تفضیل نه نماید چه تفتیش وجوه تفضیل از واجبات دین بلکه از مستحبات هم
نیست خصوصا عوام مومنین را در صدد این تنقیر و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض است
... بجهت شهرت این مبحث در عوام و خواص اهل این زمانه و افراط و تفریط ابنای روزگار در دین عقیده

نوشته می آید که جناب شیخین رضی الله عنهم قطع نظر از خلافت در بارگاه الهی وجاهتی است پس عظیم و
قربی است نهایت لطیف و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان رض قطع نظر از خلافت
آنقدر جاه و قرب نیست که مقدم بر حضرت مرتضی علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت و قرب
تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت راشده نبویه باعث آنست که در مقام تزاحم اهل مناصب
و مراتب و وقت ظهور عنایات باهره الهیه حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو ایشانرا جاه و قرب زائد
بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعتها صاحب منصب متقدم را متقدم بر صاحب منصب متاخر خواهند ساخت
اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب و ارتضا زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را
الیوم تفضیل بر حضرت شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و ساطت مقامات
ولایت اهل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا همه بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا ها هست ایشانرا دخلی
است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیه الهیه بمقابله آنست که گاهی انتظام خلافت و مملکت
و سلطنت در آل اطهار ایشان صورت نه بسته بلاوجود یکه بعضی کبرای ایشان أَعْلَى اللهُ دَرَجَاتِهِم فِي
الْعِلِّيِّينَ مساعی وافره درین کار مبذول فرمودند و رنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند
و اکثر سلاسل اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری
در آنها صاحب منصبهای بلند و مراتب ارجمند خواهند بود موکب مرتضوی بآن نهبت و جلال نمود خواهد
شد که تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام
بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض باعث آن گردیده که در تفضیل جناب شیخین رض ترددی بهم رسانیده
از عقیده راسخه اهل سنت متزلزل شده اند و اگر نه فی الحقیقت شانیکه جناب شیخین را رض بسبب انتظام خلافت بلکه
قطع نظر از ان ثابت است با این ابهت و جلال نسبت افضلیت و مساوات ندارد بلکه شان آن هر دو بزرگوار
جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی
اعتدال در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک و ملت که آنرا بتشبه بالانبیا تعبیر توان کرد

پس بلفظ به نسبت آن مهابت وجلال مذکور است تمثیلش ظاهر مرتبهٔ امیر کبیر است که حقوق خدمت خود
بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم بادشاه گشته به نسبت کسیکه قائم بر خدمات ومشغول بکار
[illegible] دانی است پس اگر چه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات واشتغال بحضور بادشاهی وانهماک در
ملازمت و حشمت و شوکت ظاهریه وکثرت اتباع درحق این مصاحب به نسبت آن امیر اعظم که قائم بخدمات
است محقق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت و وجاهت منصب این مصاحب فوق منصب امیر اعظم است
چه فی الحقیقت آن امیر با همگی شوکت و حشمت و اتباع خود گویا که از جملهٔ اتباع آن مصاحب است زیرا که مشوره
وتدبیرش در همه اتباع بادشاهی جاری وساری است و حضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند و
عنایت الهی در اعلای درجهٔ ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا
ایشان را هم مرتبهٔ هم جنب مراتب مثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید **افاده ۲** هر یکی از صحابه
کبار به نسبت سائر امت مصطفویه علی امامها الصلوٰة والسلام هر چند بسبب صحابیت فضیلت ثابت است لیکن
بعضے را از آحاد که امت بر بعضی از آحاد صحابه در امر نشر هدایت و ترویج دین متین و فوز بمراتب قرب عند الله
بلاشبهه فضیلت متحقق است لیکن برین کار تعظیم جمیع صحابه لازم است بمثابه که پسر که اکمل در علم و هنر از پدر خود
باشد هر آئینه تعظیم پدر بر ذمهٔ او واجب است در حدیث شریف است فَاِنَّ مِنْ وَرَاءِکُمْ اَیَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ
صَبَرَ فِیْهِنَّ کَانَ کَمَنْ قَبَضَ عَلَی الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِیْهِنَّ اَجْرُ خَمْسِیْنَ رَجُلًا یَعْمَلُوْنَ مِثْلَ عَمَلِهٖ
قَالُوْا یَا رَسُوْلَ اللهِ اَجْرُ خَمْسِیْنَ مِنْهُمْ قَالَ اَجْرُ خَمْسِیْنَ مِنْکُمْ **افاده ۳** از جمله
بدعات رفضه که در دیار هندوستان اشتهار تمام یافته ماتم داری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت
حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس [illegible] احوال قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا
مومنین کامل از آن اجتناب ورزند و هر که مرتکب آن ماند پس در اخذ جهل و غفلت نماند و صور ظاهر این
بدعات چند چیز است اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و [illegible] وغیرها و این معنی بالبداهة از قبیل بت
سازی و بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن و بجهت نام نهادن قبر حضرت
حسنین همایون صلی الله تعالی علی جدهما و علیهما آنرا بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین [illegible]



است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بران نهاده با او همان
معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است عمل آرند و درین مقام اگر فی الواقع قبور باشند
بجز دعا و سلام علیکم چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور واقعی هم نباید
کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحة خود را بسر حد شرک قبیح میرسانند
و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردد همه در معنی بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال
این مراسم باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازاله آن کوشش بلیغ نماید و بجبر و زور شکستن آنرا هرگز مکروه
نداند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزله بت شکنی انگارد و بسبب آنکه اهل بدعت و جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما
السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پامال کردن آن باکی نکند چرا که رضای حضرت حق تبارک تعالی
در ازالت این افعال و اهانت فاعلین و مصرین برین افعال است و رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه وی تعالی
بمثابه همراه رضا او ست و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و گر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمترین درجات
ایمان است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه ها یابد و بر آن دستیاب شود پس بدون اهانت و تذلیل آنرا نابود و بی
نشان نماید فاما در مقابله قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه بسرهنگی پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی
اهانت آمیز صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بد صورت نه بندد پس از آن حرکت باکی نکند بلکه
اقدام بر انهدام آن نماید چنانچه در حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصویر حضرت
ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سائر اصنام با اهانت نشکستند پس سببش آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از
اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب ایام فترت در ورطه جهل و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت
خلیل مظنه بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل حمل کرده از دعوت نبی
وقت که دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چه آن ایام قریب بانه و شیوع جهالت
بود و این زمانه تواتر علوم حقه و شهرت هدایت .:. صورت دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و رخسار
و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیون مطلقاً حرام است و بر فوت هیچ کس
این افعال روا نیست صورت سوم مراسم احداد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباحات

بجهت فوت شدن احدی بنا بر اظهار غم و اندوه و احیانا بعضی جهله فرائض و واجبات را ترک می نمایند و
قبح این پر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک زین حلال است چنانکه مرشانه نکنند یا جامه سفید و بهتر
نپوشند یا سرمه نکشند یا خوشبو استعمال نکنند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نپرسد و علی هذا القیاس این امثله
کثیر است و همچنین زنان ترک زین خود کنند معصفر نپوشند و حنابندی نکنند و غیر ذلک از اسباب زین هیچ
چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر ست احداد
مباح است اگر شود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر
نکند گناهگار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید در ایام موت
و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دهٔ محرم مباحی از مباحات به
قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود پس هیچ گناه نیست
مثلا کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر دران ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که معتاد آن بود و در همان
ایام ترک کند پس مظنهٔ قصد مذکور قوی است و همان قصد مدار گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال و آن اینجاست که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن
نه بقصد احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را دران ایام ترک نکند مطعون
مبتدعان بلکه سائر عوام زنان گردد و او را بعداوت و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند
و بچشم حقارت در وی نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی
از خلل هم نیست چه ارتکاب امری است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده را فعلش
که ظاهرا ممنوع است متبوع خواهد ماند و پسینیان فعل و راجحت گرفته نیات جنیه خود بآن منضم خواهند کرد و
عذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست قال الله تعالی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و ضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است و آنرا در امور دینداری لحاظ کردن بعید از کمال
ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل التیام اهل بدعت بامید توبه ایشان

ده شود مضائقه ندارد + وصورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصهٔ شهادت
ست بشرح و بسط عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آنرا بشنوند و تاسفها نمایند و حسرتها فراهم آرند
ریه و زاری کنند هر چند در نظر ظاهری خللی دران ظاهر نمی شود اما فی الحقیقة این هم مذموم و مکروه
ست چرا که در وقت حدوث صدمه یا تذکران استرجاع و صبر مامور به است نه اظهار تاسف و حسرت و تکلف
رپیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت یا بخاطر گذشتن آن انچه طریقهٔ صابران است کو به
ملف بود التزام باید کرد و اسباب اری و گریه و جزع جمع کردن البته خلاف طریقهٔ صابرین است و این
عور را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی عنهما در دلهای
خود می انگارند و این خود مغلطهٔ ظاهر است چرا که تکرار مصائب و تذکران موجب ناخوشی اهل مصائب میباشد
مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و
اندوه پیدا خواهد شد و برهمین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم که اگر بالفرض این
مقالات را بشنوند البته ملالی بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت و رنج ظاهری چند روز موجب کمال
علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سائر شهدای کربلا و حضار ان مشهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه
مقام فرحت و خوشی است و آنانکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده
صریحا امور ممنوعه محرمه بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چه ایشان بنا بر اقامت امور
مشروعه و موقوف کردن امور نامشروعه جانبازیها کردند پس هر که امور مذکوره بعمل آورده خوشنود کردن ایشان
منظور دارد گویا بمنزلهٔ یزید مقابل حضرت امام حسین است رض زیرا که سبب مقابله با یزید نبود مگر ظهور امور نامشروعه
از وی و چون این کس هم ارتکاب نامشروع نمود و مصر بران گردید و آن کار یزید را بهتر و عبادت پنداشت سزاوار
طرد از جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعدا و مبغوضان آنجناب داخل گشت + و اصل منیت که مسلمانرا
اتباع ظنون فاسده خود سهم قائل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته هرگز آنرا نگذارد چونکه شارع بچیزهای
از رسوم شیون و ماتم و احداد اجازت نداده و مطلقا ازان منع فرموده پس بگمان محبت خود مصدر آن حرکات
ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است لیبا است که از تسویل نفس صفات قبیحه کامنه

یعنی تزیین ۱۲ — یعنی مستتر

شرعیه می پندارند باعث برهمی امور دین و دنیا است که نهایت انسان را در ضیق می اندازد و از فرو رفتن
دین و دنیا باز میدارد مثلا التزام طمطراق شادی ختنه باین حد می کشد که انسان نامختون بالغ کلان بسال
میگردد و بعد آن ختنه میشود و سبب بی حیائی و بی پردگی میگردد و احیانا این شعار شرع موقوف می
ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر بکار میشود و باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز
بعد بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشوار می افتد و همچنین در ماتمها هرچند تاخیر را
دران گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و
تجهیز و کندن قبر مساهلتها می ورزند و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم
و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت و کشادگی میکنند و بنابر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای
حقوق واجب غفلت می نمایند و معرض میشوند لبا میباشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در مهلکه
می اندازد و اسباب معاش خود را برای محافظت رسم فروخته مفلس محض می ماند محتاج تان شبینه گشته گاگر
میشود و گداگری که مذلت وارین است بر خود گوارا میکنند و این مفسده نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم
آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلا نمازی عمدا ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد
شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می آید که تکلف بسیار
در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان صغیر السن از
گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت اینست که این امر معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند
و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جا بیجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمی نمایند و چونکه مال
بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعمل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف می
کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام داری است و هر کاری که بنایش این
چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه از ملکوت آوازه نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهده آن موجب
ظلمت و کدورت بواطن صافیه اهل ایمان کامل میگردد و مرتکبان آن روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار
خواهند شد که این قدر اموال کثیره حرا بیجا و بی محل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر با حج

ارتکاب نامشروع و هدم مبالات از حرام مضطر شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس
اگر ابتدائاً واختیاراً لا انتهائاً واضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب اصلاح معاش و معاد ایشان
شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که مبتری و بیزار ازین رسوم شده در برهم
نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر
و اقلیم هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است ماجور و مثاب خواهد شد و ازین نترسد که سعی من
مشکور نخواهد شد یا اتباع من خویشان و اقربای من نخواهند کرد در اتباع مرضی الهی قصور ورزیدن
باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار را حق است فکر و اندیشه هیچکس نمی باید آری هر وضعیکه در
برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد همان وضع را در ازالهٔ این
امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهُدٰی مَا اتُّبِعَ یعنی
بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نپندارند که نفع رسانیدن باموات باطعام
و فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد لی التعین تاریخ و روز
و جنس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب حرج نبود بعمل آرد و هرگاه ایصال نفع بمیت منظور
دارد موقوف بر اطعام نگذارد اگر میسر باشد بهتر است و الا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهترین ثواب
است در تعین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتنا و اهتمام آن موجب اضاعت اوقات
میگردد و دیگر کارهای اهم معطل میماند و یگانه و بیگانه و آشنا و ناآشنا بروز تاریخ منتظر و مترقب میمانند و
اقربا فراهم می آیند و النساء ناخواه نخواه انچه کردن دشوار می بود سرانجام آن ضرور می افتد پس در حق
میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت
موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام
درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی
بآن شده تمامی رسوم هند و سند و فارس و روم را که خلاف وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیاد بر آن از طریقهٔ
صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آن اظهار کند و رسومیکه در جاهلیت رائج شده بود در عهد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتهی گشته و در ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام تاکیدات منقول است
اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا ذبح کردن جانوران و امثال آنها رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ
نماید **افاده** ∗ ۱ ∗ ازجمله رسوم فاسده که در اهل اسلام دیار هندوستان بسبب اختلاط هنود و اشتهار یافته
ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این امر مشروع عمل مندوب
را زیاده تر از محرمات شرعیه میدانند پس در ازاله آن کوشش بلیغ کنند اگر در اقربا باشد این صورت پیش
آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد و اگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و برادر داری
لبد از ایشان کند چه ظاهر است که انکار از این کار غالبا بنابر التزام رسوم هنود است و الا هیچ معنی
نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و اقارب خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروای ندارد و جانب
حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود
سازد **افاده** ∗ ۲ ∗ ازجمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت
یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزاده‌ها دران گرفتار اند افتخار بمکارم آبا و مناقب اجداد است
و اعتماد بر شفاعت ایشان حتا که بسبب همین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را که شعار اهل اسلام است و تقوی
و صلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است نسیا منسیا ساخته و بجای آن تکبر و تجبر و جرأت بر اظهار بدعات
و ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله و کلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گویا که آیه لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ آیة ∗ وَلَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا آیة ∗ فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ
بَیْنَهُمْ آیة ∗ یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنٰکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَّ اُنْثٰی وَ جَعَلْنٰکُمْ شُعُوْبًا وَّ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوْا
اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ آیة ∗ تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا کَسَبَتْ وَ لَکُمْ
مَا کَسَبْتُمْ ∗ حدیث ∗ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَذْهَبَ عَنْکُمْ عُبِّیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ وَ فَخْرَهَا بِالْآبَاءِ اِنَّمَا هُوَ
مُؤْمِنٌ تَقِیٌّ اَوْ فَاجِرٌ شَقِیٌّ اَلنَّاسُ کُلُّهُمْ بَنُوْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ و امثال آن را بگوش هوش
خود گاهی نشنیده و بمجرد اوهام و ظنون خود و به مسلمات و مشهورات باطله در امثال خود تمسک نموده در ورطه
هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله زهی سفاهت و خهی حماقت که اسباب نجات را که بالیقین و بالقطع مو

نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده باسباب وهمیه وظنیه تمسک شدند حال سفاهت مآل این جهال
بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضه خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی می انگاشت
بتحصیل حیل اکسیریه و اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است برباد دهد القصه اگر این علاقه
نسبیه با کابر از امور نافعه معاد است پس ظاهر است که غفلت ازان و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اخلال
در نفع آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برهم شود پس
وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبیه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت
غیر مترقبه سرور و ابتهاج دو بالا دست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبائی
خود باوجودیکه این وارث ازان غافل بوده و اگر این امر در معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود
را در امید حصول منفعتی ازان امر گذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و
بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه و عدم اعتماد
بر امثال این امور وهمیه بهر تقدیر احسن و اصوب است والسلام علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که
در جوهر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام ایشان ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد
در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر بهمان استعداد بروی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم
و تشرع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد گردید این استعدادات مکنونه را مشابه
استعدادات ازلیه که نصیبه هر شخص در ازل الازال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردیده باید فهمید
اما بنای مجازات بر محض این استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد در منصه ظهور نرسد در کارخانه
مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت
آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباطی خفی با استعداد
هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و با آثار بس ظاهر و قلیل التخلف مثلاً منافع
حرب بآلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر فولادی زنگ خورده را کاری نمیکند که
شمشیر مصقل از آهن خام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است تمهید ۱
از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیه ایشان
است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص ۲ سلف صالح
تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع میکرده
اند تا اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین
تصفیه که از رضاء الله تعالی العمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که با وجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار
عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن در وی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود
عنایات الهی است تمهید ۲ سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق همین اعمال
صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا
بطور طب تحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود شدت وضوح کفایت نمیکرد و ملاک ارباب
همم قاصره بمطالعه آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و به حظیرة القدس پیوستند
و حقیقتی دیگر داشتند که با این اعمال کثیره و مشاق عسیره قیام ورزیدند خود را بمحل بعید ازان می انگارند و بعضی
بغلط فهمی خود را متخلی ازان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای
روزگار اینست که چنانکه اشغال و مراقبات بنا بر وصول بمعرفت الهی می نمایند همچنین مراقبه برای این امور
هم پیش گیرند و بدون آن وصول را ببارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب
عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه ارباب دیگر آنجا رسیده اند که پرسش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان و نفس
بمنزله سگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و
شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل
بمنزله چوبدار و نقیب است که خود بخود انسانرا بمقام مقصود میرسانند و احیانا اجتبائی ازان بارگاه میرسد
که بدون تداول اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حاجت
بتربیتی و تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون منتهای حدی از

سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بوده اند که مفتوح العنایات
او سبحانه میشدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند در راه رضای او را گذاشته اند
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ازان خبر میدهد شعر هر چه هست از قامت ناساز و بی اندام
ماست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست * و باموارت و منهیات الهی را دامن دراز است
سبیلش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند بطهارت تام تلاوت
قرآن پیدا کند و از ترجمه موضحه معانی آن آگاه بوده بتدبر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت
کبری شمرد که بهترین عبادات و فاضلترین وسیله تقرب وست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک
و تعالی است و صفتی از صفات اوست که در لباس این عبارت عربی معجز هویدا شده و هرگاه صفات حق غیر
او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول واصل بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و
مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد و غفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد واصل
بوی شود * ع * حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ * **تمهید** * در اعمال اتباع مذاهب اربعه
که رایج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین نداند
بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بهر کس رسیده و بعد ازان که کتب مصنف شده جمعیت
آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یابد اتباع هیچ مجتهد دران نکند و اهل حدیث
را مقتدای خود شناسد و دل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان علم پیغمبر اند و بنوعی فائده
مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاصل کرده مقبول جناب رسالتمآب گشته اند و مقلدان تعظیم و توقیر مجتهدان
بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند **افاده** * هر که از امرا و ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی
در راه سلوک قدم نهد او را با وجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکان را میباید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف
ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادتهاست و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند
بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین رض کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است
و فرق درمیان آئین بادشاهان و خلفا این است که بادشاهان اصلاح دنیا را مقدم میدارند و پروای

واهتمامی باخرت نمیکنند وخلفای راشدین باوجود کمال انتظام دنیا دین را هرگز از دست نمیدادند و
اصلاح و از دنیا دآن را قدم و اهم می شمردند و سلاطین و امرا عزت خود در شوکت و حشمت ظاهری در مکان
و پوشاک و سواری گمان میکنند و این خود غلط است هرقدر که در دینداری صلابت ورزند بهمان قدر
بعنایت حضرت حق عزت و شوکت ایشان و رعب آنها در اعدای ایشان زیاده ترمیشود افاده ۲ مسلمان
از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلندتر داند و مدام تعلی و بزرگی خود جوید چه
این خصلت قبیح انسان را به کبر میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال و خصایل در حدیث شریف است
لا یدخل النار احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان ولا یدخل الجنة احد
فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر دوم افساد و خرابی انداختن درمیان جماعتی از مسلمین و
این مراتب بسیار دارد باعتبار عموم و شمول اکثر از منه افساد اهل یکخانه است و افساد اهل یک شهر است
و افساد اهل اقلیم و افساد اهل چند اقلیم و همچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از ان و اعلای آن افساد
است که تا مرور دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رض که تمام
قرون این امت را اثر آن افساد محیط شده و اول افساد یست که درین امت پیدا گشته و افساد را انواع بسیار
است گاهی قتل می بود و گاهی اهانت و گاهی تجسس عیوب و گاهی مشورت بد دادن و این امور هم به نسبت
اشخاص و بعضی افساد متبدل میشود مثلا کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش و معاد بود مرتبه دارد
و قبح کشتن بادشاه عادل ضابط که موجب بهبی امور خلائق باشد افساد یست که قبح آن بهزارها مراتب زائد
از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چندکس از مسلمین بسبب او در مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قبیح است و کشتن عالمی
باکمال که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام خلایق بوده مصداق امام اعظم وقت و بخاری عهد و غزالی زمان
گشته باشد قبحی و وخامتی دارد که پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد اهانت و تجسس عیوب او هرقدر
افساد سخت تر بر بهی ایمان بیشتر و سبب فزونی قبح این کار زشت آنست که اکثر افساد اتلاف حقوق ناس و تخم
گناهان کثیر که تا مدتها باقی مانده میشود و آنقدر و بال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام
بد و خاتمه سوء از دنیا میرود و مایوس از مغفرت و رحمت الهی میگردد و از ظلم هم احتراز لازم است که فی الحقیقت

منشأ ظلم یا کبر است یا افساد پس در ظلم شعبهٔ کبر خواهد بود یا شعبهٔ از افساد و اجتناب از کبر و افساد تمام نخواهد شد مگر با اجتناب از ظلم در حدیث شریف است اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّدَقَةِ وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰى قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَاِفْسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ

افاده ۵۲ مسلمانرا بنا بر تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت سر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصا آن نعم که بمقتضای اِنَّ لِلّٰهِ فِيْ اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوْا لَهَا بر سبیل نفحات در مطاوی ریاح می وزد و بجز او مغز عالی و ما غان که محیط رحمت خاصهٔ الهیه گشته اند میسر نشد قدر قدرت آن قادر بی مثال کما ینبغی مذعن و منقش خاطر کردن ضرور است چرا اهمال همین اذعان است که جمعی را با وجود مسمی بودن باهل کتاب رکتاب مهین بداغ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ اِذْ قَالُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ داغدار ساخت و در ذیل تقبیح حال بد مال گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام انام بدنام اند نشان وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِيْعًا قَبْضَتُهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌ بِيَمِيْنِهٖ سُبْحٰنَهٗ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ که نشانه انتقام شدید است بر افراخت پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازمهٔ ایمان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای دراکهٔ وی و جاگیر قلبش نمیباشد دلیلش آنکه هر گاه امری عجیب می شنود آنرا استبعاد میکند آری که بعد مراجعت بعقیدهٔ اسلامیه آنچنان انکار نمیکند که او را از دائرهٔ اسلامیه کشیده به فهوات کفر اندازد فاما استبعاد شدیدا از خاطر نمی رود هر چند این قدر معرفت قادریت ایمانرا کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که بهرا بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه و جاگیر قلبش باشد و هر گاه امری گو نهایت عجیب و اغرب بود چنانکه اگر کسی گوید که نیمهٔ آسمان شکسته فرو افتاد و نیمهٔ آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت کامله اش خاطرش آنرا ملتقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقاید دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط قیامت چنین و چنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید اِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا معنی این است

قدر دانی الله تعالی کند و در صورت توجه بخطش او تعالی را نا قدر دان پندارد چه او طلب هیچ قدری نیست از سبب
آن الله تعالی را بقدر دانی و نا قدر دانی خود خیال کند **فائده** از جملهٔ اخلاق مند و به لطف و رحمت
عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی الله علیه وسلم الراحمون یرحمهم
الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء و معنی رحمت آن نیست
که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع بهتر در حق آنها است گو در آرای
کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند و سعی در حق
عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای هدایت و توفیق دریافت مرضیات الهی در حق عامه
ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت و وسعت و بمقتضای الخلق عیال الله
خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جملهٔ مخلوقات امت
محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواجه تاش داند که نوکران یک
آقا بلکه بندگان یک مالک کریم و مخلوق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور باید سلوک و خدمت بهر نوع کند
و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود بجا آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ نه نماید و از
دادن چیز با که پارچه خرما بود باک نه دارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل
فضایل و مزایا ضرور است هر شخصیکه وصفی از اوصاف دینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و
اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند
و هر که از اهل دنیا بنا بر دنیای خود تکبر ورزد و بجاه و حشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاهری نمی
باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسوی او نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه قوم
شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق **فائده** هرگاه که انسان را تحلی بفضایل و تخلی از رذایل و آراستگی
صوم و صلوة و سائر عبادات حاصل شود می باید که آن را محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند
و بر سعی خود و بکمال خود در علم و عمل هرگز ناز نه کند چه پر ظاهر است که ابنای جنس او و امثال او در عقل و
دانش موجود اند که از فضایل و رذایل غافل اند و بسا آگاه اند که بلا جهد و کمال تمیز در حقایق آن

ودانست اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل متخلی نمی تواند شد واز حلیه فضایل مطلقاً
بهره حاصل نمیباشند پس هر صباح ومساء بلکه هر ساعت وهر لحظه بمضمون اللّٰهم ما اصبح
بی من نعمة او باحد من خلقك فمنك وحدك لا شريك لك مقر ومعترف باشد وخود را عاجز صرف
وناچیز محض انگارد وگاهی از مکر الهی ایمن نبود خائف از غضب وی ماند وجانب رجا راجح دارد.

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلاً

وآن مشتمل بر یک
تمهید ویازده افاده است. تمهید از خبث اخلاق ذمیمه رذایل دهگانه است پس طالب حق را
لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سایر اخلاق ذمیمه تخصیص کند بحدیکه هیچ گاه هیچیک
ازان در دلش خطور نکند ومیلانی ببوی آن در دلش نگذرد وهر یک را ازان رذائل موجب بغض
وغضب وسخط حضرت حق وباعث نهایت دوری از بارگاه قبول ورضای او داند تا از ته دل دشمن آن
شود ومانع عظیم وعائق عمده از وصل محبوب خود انگارد ودر اهتمام مامورات ومنهیات آنقدر تعمیم کند که
ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین وهمچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب دهن
در مسجد از لحاظ اهتمام ونظر اعتبار او ساقط نگردد واز صدور امثال این امور بی پروای وبی اعتنائی
نورزد زیراکه بهمین کمال اعتنا وفور محبت است که موجب قبولیت میگردد وکار سهل بهتر از کار مشکل و
مقبول تر دران بارگاه می افتد در حدیث شریف وارد شده که شخصی بهمان عمل نیک که شاخ خاردار را
از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد واگر احیاناً در اهتمام مامورات یا منهیات سستی وغفلتی مظنون شود
نفس را بران سستی سزای معین مناسب آن رساند چراکه هر نفس آرام وراحت خود می خواهد چونکه تکلیف و
تذلیل در مخالفت مامورات ومنهیات خواهد یافت رهائی خود بدون مواظبت بر طاعات وقیام بر
امتثال اوامر واجتناب از نواهی یقیناً متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه در وی نخواهد
چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف وتذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست
البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود ونمونه تعیین سزا اینست که بمقابله کسل از نماز که از بسیار طعام وشراب
پیدا شده روزه دارد واگر در صحبت یاران مالوف وسخنان دلپذیر لغو ایشان رو داده خلوتها ورزد وترک

صحبت با آنان سکوت از آن قسم سخنان لازم گیرد ✤ و رذائل مهلکات درین رباعی منظوم است رباعی
خواهی که شود دل تو چون آئینه ✤ ده چیز برون کن از درون سینه ✤ حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت ✤
کذب و حسد و کبر و ریا و کینه ✤ و فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص در اشیای حاضره میباشد و طمع خواهش
چیزهای مغیب محتمل گو بعید الوقوع بود **افاده** ✤ ۱ ✤ علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید می
باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار شی موجود
بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلا یک آثار موجود است و نفس بسبب حرص
خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق
کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس و نفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد همین طور
خلاف تو خواهم نمود و همین منوال در لباس و مسکن و هر چه دران حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود
یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص
باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد و باز
اگر آن رذیله از نفس بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بر
قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت
همین طور بعمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد **افاده** ✤ ۲ ✤ علاج طمع آنست که هرگاه طمع
چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آن چیز یا مثل آن در خانات و منافع زر وی موجود بود همانرا بصرف نماید مثلا
اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هر چه برای تجمل مهیا است ببذل کند و اگر طمع عام
در دلش خطور کند هر چه پیش وی موجود بود در بجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود شی خرج
نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا اینکه نفس از این رذیله پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او
رود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلا لباسیکه ساتر عورت یا وقایه سردی و گرمی
است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف کردن
هرگز روا نیست چرا که در معالجه طمع باین وضع صریح امر نامشروع لازم می آید و احتراز از نامشروع

و دیدن آن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که
إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ أَعْجَبَتْهُ
الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ إِلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُوَاقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَرُدُّ
مَا فِي نَفْسِهِ یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان
وقتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس باید که صحبت کند
با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن دور و در حدیث
دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زنی را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده
و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از آنجا رفتند تا که مکان خالی شود پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که أَيُّمَا رَجُلٍ رَأَى امْرَأَةً
تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش
کند پس باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی
هر دو برابر اند این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک است
و بیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست
مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوَى یعنی و لیکن هر که ترسد از ایستادن بحضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش و کنه
مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است
بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصا وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در
حرام بیشتر مثلا شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت
جماع اداها و صداهای شهوت انگیز بوضعی میکند که داد بیحیائی میدهد این شخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل
بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از انهماک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی
با وجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان کرده فرماید بیت

در بیان ادای حقوق نفس ست معالجهٔ مذکوره برای تزکیهٔ آن از ابتلاء خطوط **افاده ۵** علاج غیبت
آنست که اگر صرف خطرهٔ آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله شده به همگی همت خود دعای برای
بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که برای نفس خود نهایت
خواهان بود و دعا هم بکیفیتیکه بنابر اهم مهمات و اشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس درین کار تقاعد ورزد در نفس شدهٔ خواهی
دعا تعلل کرده اهمال نماید بلک یک روز یا دو روز یا سه روز دریی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای
دعا عفو تقصیر از ان شخص خواهد و بحل کناند و در خلوت از و بگوید که من غیبت تو کرده ام فایده اظهار آنکه نفس از
اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف عیب خود نمی شود در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فایده خلوت
آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح از ان لهذا در خلوت
گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید **افاده ۶** علاج کذب آنست که اگر کذب بنابر لذت زبانی است نفع و
نقصان احدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس ز گفتگو پرهیز کند تا که لذت
کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نماید بلکه در مجالس ننشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت
بر نفس گران است و اگر کذب بنابر افساد ذات البین و فتنه انگیزی درمیان دو شخص است پس علاجش
بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود
که درمیان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کناند و ایشان را از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه
در صلاح آنها کوشد و هر امریکه موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در آن سعی بلیغ کرده باشد و اگر زائد
از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند و احتراز از اختیار بطور سابق و ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت
یعنی غیبت و کذب قبل استغفار از اهل حق توبه نصوح بحضور حضرت حق که حق ادا اعلاترین و اصل همه حقوق
است بجا آرد من بعد استغفار از اهل حقوق بعمل آرد **افاده ۷** علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف
بر دعای مزید کمالات محسود و مزید فور عزت و جاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در ان حسد کرده است کوشش
کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان بمساعی
جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچگاه

داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچ کس را از ستر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود
دو دو رکعت و اگر چهارگانی بود چهار چهار رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر دران وقت هم خلل شود
هر نمازیکه دران خلل شده آنرا از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص بمعنی از ریا بشمار لمحات
مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی ندهد و همچنین اگر در صدقه دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند
کای حب مال ترا ده چندان خرچ خواهم کرد و صد خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی
نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت
باز سزای معادل سرهنگی بار در ساند و در ادای فرائض ریا نیست مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن
و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا چنان که مذکور شد بعمل آرد
افاده ۱۰ علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص با آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دلش اخلاص پیدا
شود و صرف اخلاص ظاهرا بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده علاجش
استعفا و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا مشروح گردیده **افاده ۱۱**
چون بطور یادداشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بمواظبت خواهد کرد امید واثق است که تصفیه حاصل
خواهد شد لیکن به مجرد اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نه کند بلکه امتحان آن کند
و طریق امتحانرا بخوبی فهمیده خود را با آن ممتحن نماید مثلا درویشی خانقاه نشینی پادشاهی یا امیری را به کمال
شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دیده رشکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت
وی ازین خصلت رذیله وقتی هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او بهمان اشغال و اعمال
مشغول شود و بعد اندک زمانی او را فوائد بیشمار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص بر همی
آن مدت دراز محن کشیده در اسرع ازمنه بدون محنت عشیره مشار الیه و ممتاز گشته در ورود او تقدم و سبقتش
واضح گردیده و از زبان دانایان انکار خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش
در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشایخ عظام گردیده با وجود آن او را انشاشتی و فرحتی
نظر باتحاد است مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی در دلش نگذارد آنوقت البته اندرونش از رذیله

یا امور دنیویه ممنوع و حرام است که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج
محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین دران مختلف میباشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه
فرق در نار مبین شده پس شرحش آنست که ادای افعالیکه از ان رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا
هم ازان میتوان گردید دو وجه میباشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض بسند
بجا آورده ام و حالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا ازان کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه
الهی است و قابل دخول نار و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه همان
افعال مذکوره را بجا آورد موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محقر در بارگاه الهی
باشد لیکن نه این قدر که امر ادخال نار در حق او صادر شود و نیز باید دانست که همین اشغال و اعمال دنیا است
که به نیات صحیحه عبادات عمده میگردد مثلا خواب که سراسر غفلت و حجاب می نماید باراده صحیحه و نیت درست
بهتر از عبادات اهل ریا میشود مخلص فی العبادت را هرگاه سهر و بی خوابی موجب کلال حواس شود و لذت مناجات
و کیفیات عبادات را مختل سازد و آن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و بار دگر حصول آنرا
منحصر در خواب پنداشته بهمین اراده و نیت در خواب رود بهتر از نماز خوانی صدها مرائی و غافل خواهد بود
بلکه خواب و را با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب دوری و نارضامندی حق است
و از ملکوت لعن بر وی میرسد و بران نام صدها رحمت الهی و رضامندی و خوشنودی حق فائض میگردد
شَتَّانَ بَيْنَ الْمُتَبَتِّنَيْنِ و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید کرد دیر چند
اغراض اخروی همه بهتر است لیکن دران همه تفاوت مراتب و منازل بیشمار است از تفاوت مراتب و منازل
اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همین خصال فطرت که مسواک و مضمضه و استنشاق و فرق
و قص شوارب و استنجا و استحداد و ختنه و نتف الابط و قلم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن
صلی الله علی نبینا و علیه بآن ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری
رسانیدند و همین صلوة و صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق
و امثالهما بسبب تفاوت عزائم و ارادات متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی

رضاجوئی وی است بنا مش جز رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه
کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام
پاک او یافت همین انعام را الشرح و البسط تمام که صرف بقوت و توفیق او دست فهمیده و در دل خود جا داده
از ته دل شادان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن این است که مبادی و اسباب ذکر را
ملاحظه کند که همه از خدا است تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره و باطنه که هر یک ادخل در ذکر است همه از انعام
عام اوست من بعد توفیقی که انعام خاص خاصانست هم از دست اوست تخصص است که همه اعضا و قوا
و دل و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزار ها تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او
میگذرد و همینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید ثقلی در زبان و وهمی در دلش پدید
می آید که هرگز بر ذکر و فکر نمی آید بالجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را
بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب دیگر اغماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد
همه کمالات است **افاده ۲** از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام با وامر و عبادات شرعیه است و اصل
بنیادش همین است که راه رضاجوئی حق از دست شان گم میشود بدو صورت اول آنکه رضاجوئی حق بخاطر
خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضاجوئی او سبحانه میباشد
لیکن از طریق آن خطا واقع میشود و هر چه بخیال ناقص ایشان میگذرد که موجب رضا او ست همان را وسیله اش
میسازند و حقیقت اینست که خود را از راه رضاجوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا یا بصیر را خلل بدیده
را و ر در زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام ازلی حضرت حق را که خطاب با کمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ
ضَالًّا فَهَدَىٰ و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود می فرماید كُلُّكُمْ ضَالٌّ
إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ طریق رضای او را منحصر در اعلام و آگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و عروة الوثقی است
فائد خود انگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند گو گمانی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت
و ظهور انوار و تجلیات و مصاحبت با رواح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد.
فائده علامت تحقیق این امر در سالک نامقبول این است که آن اهتمامیکه در ادای اوامر مسلح عنها نماید

عشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوۃ مفروضہ نمیکنند بلکہ ہر گاہ شیطان لعین برین جماعت چیرہ دست میشود و بمقتضای وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ آنہا را از راہ حق دور تر می برد نماز را مثل بیکار سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را کہ در نماز و وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ اللہ من ذلک و این حال جماعتی است کہ متسم باسلام اند و آنانکہ خارج از دائرہ اسلام اند با حالی آنہا درین مقام گفتگو نیست

ہدایت ثانیہ در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معالجات

آن ❊ و آن مشتمل بر سہ افادہ است ❊ افادہ ❊ ا ❊ مخل نماز نفس و شیطان ہر دو میشوند نفس باینطور کہ کسالت میکند و آرام خود میخواہد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلد تر فارغ شدہ بخسپد یا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمیگذارد بلکہ مثل نافہمین و مفلوجین کسالتی و استرخائی در اعضای او راہ مییابد و جوارح خود را کیف ما اتفق بسبب عدم مبالات بارکان صلوۃ یا بوضعی کہ مناسب راحت بدنی باشد میدارد و ہمچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنہ و تشتت وہم و خیال متعرض حال او گشتہ اخلالی عظیم در توجہ قوای باطنہ و اعضای ظاہرہ بسوی نماز می اندازد اما شیطان پس وسوسہ می اندازد اقبح وساوس وی سبکی شان صلوۃ و قلت مبالات بآن و چندان کار آمدنی ندانستن آن و این وسوسہ جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد و ادنای وساوس آنکہ از حضور مخاطبہ و مکالمہ و لذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق کہ شمار رکعات یا تسبیحات را بخوبی باید دانست مبادا سہوی و غلطی واقع شود و یاد متشابہات قرآن مجید حافظ را می اندازد کہ از راہ خیال دارد بنا بر صیانت از غلطی باوجودیکہ ہمان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کردہ کہ در بقای حضور ہم نہ تخللی در رکعات میشود و نہ در تسبیحات و نہ تشابہ در قرآن می افتد این مکر شیطان است و غرضش باد ہی رکعات و تسبیحات و متشابہات نیست بلکہ تنزیل و فرود آوردن است از مرتبہ اعلی بمرتبہ ادنی وَهَلُمَّ جَرًّا تا کہ بمقصود اصلی رساند و مقصود اصلی آن رجیم ہمان انکار و کفر است اگر بفضلہ تعالی آن مقصود سرانجام نشد پس بنا چاری بمقتضای اِذَا فَاتَكَ اللَّحْمُ فَاشْرَبِ الْمَرَقَةَ آہستہ آہستہ بخیال گاو و خر می رساند تا کہ این صورت متحقق گردد کہ ❊ ع ❊ بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر ❊ گاو و خر تمثیلی است ہر چہ سوای حضور حق

هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط
بفضل الهی است و سبب از همین قبیل است دفع این وسواس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانا
تر این کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان
سوای وسوسه مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت
در خلوت و تنهائی بجد و جهد اینکه وسوسه نگذرد شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود
و اگر در تمام رکعات خیالات نمانده بعض به حضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بالودگی خیالات
گشته پس مقابل هر رکعات که دران وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد
مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن و علی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل نامشروع نشود
و چون این کار بر نفس شاق است البته ازان باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس در کاری تقاضا آید
شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و مکافات آن بترفیه و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رساند
بعمل آرد و اگر تهجد ملتزم آن بسبب تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه
مخلی از مخلات شرعیه نفس و شیطان بر روی کار آرند تنبیه آن شب بیداری همه شب که بآن روزه پیوسته است
میباید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود و نفس را شریک خود میسازد تا مدعای او بر آید در تنبیه و تادیب
نفس خود نفس و شیطان هر دو از شرارت باز می مانند بلکه نفس منقاد حکم الهی میگردد و شیطان را مجال فرمان روائی
در انسان نمی ماند **افاده ۲**: اگر در ادای زکوة نفس تعلل ورزد و آنرا گران فهمد و بر حکم حق تعالی راضی
و شاکر نشود چهار چند از قدر زکوة مال خود جسته صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و او را بفهماند که هر قدر تعلل
خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد **افاده ۳**: حج و جهاد وقتیکه فرض گردد و بر ادای آن نفس سستی
و چالاکی نمینماید پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد تقاعد میورزد همان چیز
را بگذارد مثلا اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی که بر صدها مردم دارد نمی گزارد که حج و جهاد را بجستی
و چالاکی عازم شود پس نرمی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را بطور غربا و اذلا سازد هر چند حج و
جهاد بلکه جمیع عبادات باوجود منازعت و کشاکش نفس ادا می شود لیکن رونقی و برکتی که در فرصت و اطمینان

حاصل نشود و صلاح درین صورت هویدا نمیگردد چونکه نفس رام شده و در عبادت بنشاط قدم نهاد موجب
برکات و رونق عبادات میگردد و اگر او جود در آمدن در امور جهاد نفس بخوبی ادای حق آن نکند و محافظت
خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن رئیسی کافر بخفیه در خلوت همان کار مشکل را نیز و دلازم و ضروری
بینند بشنده بجا آرد و نفس را بفهمانند اگر تقاعد خواهی کرد بهمین طور ترا در تهلکها خواهیم افگند تا آنکه باز آید و کوشش
در کارهای جهاد درین زمانه از اهم المهمات است **فصل چهارم در بیان طریق ادای
طاعات** و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است + **تمهید** اصل مقصود از تهذیب اخلاق
و غایت مطلوب از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطهیر شر
از رذائل عین اتصاف اوست بفضائل و نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است
چه کشتن نفس نه مامور از طرف حضرت حق است و نه با وجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مامور یعنی
نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاهل را عالم کند پس کشتن غلط است و آنچه در کشتن
نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطاست باین ریاضات نفس کشته نمی شود
بلکه بنیه انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا که نفس بر جستی و چالاکی باشد
و اگر در وی شکستگی پدید آید بوجهی شکسته خواهد شد و بوجوه کثیره تازه خواهد گردید + **افاده ۱** + بهترین طریق
اصلاح ارکان اسلام آنست که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و عزت در آن بسیار خواهد دانست
اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصا نماز که عمده ترین آنها
است بادراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم **مالا یدرک کله لا یترک کله** شمه از عظمت نماز
تحریر کرده میشود من بعد انموذجی از ارکان دیگر هم توان گفت پس از آن تمثیلی باید شنید بادشاهی است وسیع
الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار ملک بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن
متباینه قائم اند و بهر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مدخلیت است
مثلا مزارعان با وجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و [illegible] در جوامع بیشمار [illegible] نه سخره
ذلول و علی هذا القیاس اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرتی معین

وجاهی مقرر و هر یک بسبب آن کار علاقه در ربطی میدارد بجناب بادشاه و بدریافت آن علاقه درخودی بالد و بر سعی و کار خود مینازد چونکه میداند که بادشاه بی پروا محتاج هیچکس نیست بس علاقه که مرا باوی است از عنایات اوست و مایه افتخار و عتبار من است لیکن اهالی این تمام کارخانجات را باوجود تفاوت مدارج و مراتب علو بعض آنها باعلای مدارج کار سیت معین که از ان تجاوز نمیتواند ممکن نیست و بنا را علیه جز ... جاه ایشان را زیادة و نقصانا تفاوت نمیشود بلعد چیله خاص که بمقام نیابت و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کارخانجات کرده برای حضوری او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوائج خود نموده و احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات در بارداری معین است و بحضوری دربار حسب تعین وقت بر وی قدغن شدید است ارباب تمام کارخانجات نگران حال و مشتاق مقام او میباشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع میباشد و در تعین اوقات و تاکید حضوری در آنها عنایتی خاص که حالش از طرف بادشاه برآرای سائر ارباب کارخانجات هویدا و منکشف میگردد و همین سبب آن چیله خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد بهمین منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین را مناصب عمده و کارهای بزرگ مقرر است فاما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور و راحتی و منصبی که حضرت جبرئیل راست ایشان را نه از ان نزول است و نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که معصوم اند و عدم عروج قصه معراج گواه است بیت اگر یک سر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ حضرت آدم صفی الله را الله تعالی بنابر خلافت پیدا فرموده و مستعد کمالات بی غایات ساخت و مظهر کارخانجات کشیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسانی معزز فرموده اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت تا در سائر افراد این حقیقت سر که و دیعت حال دست سریان کند و لهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصدر سائر امور کلی از امور مملکت که منقسم بر همه خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کار یکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل مکس رانی و لغان داری

حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید شدید در بار داری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج باستیذان نگذاشته و از منت برداری حاجبان و نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطهٔ عالمین است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبه جهل و سفاهت است این قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة بکمال اداب و خشوع که شایان قبول بارگاه بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار الهی داشته اوقات نماز را علاشبه وقت دربار حضوری بندارد و تلاوت و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود بندارد این است حقیقت جمالیه صلوة اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم آن تمثیلی تصور باید کرد بیانش آنکه وقتیکه چیله خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل خود مصمم کرده در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می استد و از ماسوای او اعراض کرده و هیبت و سلطنت او را نصب العین خود ساخته دیده امید مناجات باو می ورزد پس لابد بمجرد یکه آن بادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه در باره او مبذول می نماید و بدیده قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه ازان چیله منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او دوبالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب خود بیش از بیش متوجه می یابد برای بجا آوردن تخت بوسی یا امثال آن از تعظیماتیکه تقدمه استیذان مناجات و توطیه عرض حاجات میباشد انحنامی ورزد و بسبب صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات باو ارزانی میکنند پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را بثنا و مدحی که شایان مولای اوست کشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از انبساط این وقت و وقت نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت ضبط و سطوت مملکت است بنظنه سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرمایند که لمحه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب

خود را می ازان مقام رفیع فرد تر آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک ما فات من عرض
استجاجات عود کند وچون آن مومن پاک باین حالات مرضیه باربار متلبس میشود کراونای تکرار در
دو رکعت محقق میگردد قابلیت دائمی شستن سیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد
می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یک بار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی انفاقا ازان
صادر شده باشد لیکن بنابر محافظت قوانین عظمت قعود صلواة را خالی از عبادات نگذاشته
به تشهد که مشتمل بنهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند ونیز در قومه بسری دیگر هم مودع است
بیانش آنکه هر رکنی از صلوٰة مشتمل بر حلاوت جدیده ولذت تازه است پس لابد رکوع را از سجود
بفعل اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن برا سها نصیبه مصلی گردد وهمچنین در جلسه مابین
السجدتین سری است بس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی قلیل القدر به مقامی رفیع و پایه بلند دفعة
فائز میگردد مثلا دست او بپایه تخت شاهی رسد یا بدستار سر بسته بهره ور گردد پس البته اقران
وامثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد وچون این امر به تکرار متحقق
می شود خیال باطل مضمحل میگردد وهمچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناسب
قرب که در سجود بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در
قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم است پس بنابر ازاله این ظن در هر رکعت
این مومن پاک را باین خلعت فاخره دوبار می نوازند این است اشاره اجمالیه لبعوی
اسرار ارکان صلوة واما تفصیل آن پس بنابر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده
شد چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب
استعداد خود مورد الهامات صادقه خواهد شد واز ینجا لی باید بر دلسر قول فاروق که أُجَهِّزُ
جَيْشِي وَأَنَا فِي الصَّلَوٰةِ در دربار خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید ثوت شوکت دین
متین باشد میفرمود ولهذا هر قدر که فتوح وازدیاد اسلام در عهد او رو داده در هیچ عهد معلوم نیست
القصه تحقق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه متکلم بکلمه شهادت

عزت و محبتش که در بارگاه بادشاه است میباشد و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند غفلت او را از عین
اشتغال با موال رونق می دهد **فائده** چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال نذر و نثار را
در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سائر اهل عزت و افتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار
و امرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال نزد ایشان ذوی الحاجات فی الغایات اند
و بس همچنین حضرت ملک الاملاک اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مخارج آنجناب فی الحقیقت از
مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی هاشم که علاقه اخوت و بنوت بآن جناب میداشتند
تحریم فرموده مصارف آن اموال را ذوی الحاجات معین نمود پس کسانی را که برایشان صدقات تحریم فرموده
اند عزت و افتخاری حاصل شده که شکر آن هیچ زبان ادا نمی تواند کرد اگر فقط در مقابله همین نعمت صدها انواع
عبادات و هزارها اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می سزد و بسبب مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران ارتکاب
عصیان بکدام پایه میرسند **افاده ۳** در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه و التفات مرد
مومن تمام سال بسوی حکم الهی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظاری میکشد و استعدادی مینماید که هرگاه
رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روزه و نماز تراویح و قرآن ادا خواهم نمود و درین انتظار و استعداد
و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند و حسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و بجهت این
انتظار تمام سال مشابهتی بزکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند روزه بر هر امت معین بود لیکن
تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت حق است که برای این امت مرحومه فضائل
است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت و توفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف و لیلة القدر مقرر شده تا
بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان
بلکه زائد از آن شوند و در هر سال یکبار لکدکوبی قوی بر نفس میرسد که اثر آن تمام سال میماند و شهوت و غضب
و حرص او را اصلاحی پدید می آید گوهر انسان از آن آگاهی نشود **افاده ۴** در حج پس بمنزله آنست که
بادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و هر که در آن مکان طلب نماید
آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتا که اگر کسی بدون طلب هم در آن مکان

داخل شود او را هم ابتدائی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عزتی و عظمتی او را هم در
اقران خود حاصل شود او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد القصه آن مکان را خوان یغما کرده باشند
هر کرا بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال و معزز و منعم سازد و هر کرا بدون طلب آمده باشد او را
موافق حال و بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه را و اطراف او را که مسمی بحرم
است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته
پس هر کرا بنا بر طلب آنجا حاضر شود و آن بنی آدم اند پس بانواع نعم الهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است
که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بر وی نیست
و آینده را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب در آن مقام متحقق گردد
مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن
پاک را باید که این امر عظیم الشان یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز محض برای اعزاز و اکرام
تصور کرده عظمت حج را در دل خود راسخ گرداند . افاده ۵۵ + باید دانست که جهاد امریست کثیر
الفوائد اعم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده بجمهور انام میرسد مثل باران که منفعتش بنبات و حیوان
و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین مطیعین و کفار متمردین و
فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در ان اشتراک میدارند و منافع مخصوصه بجماعات
خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس بیانش آنکه
چنانکه بتجربه صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخاوت ارباب اموال
و سیاست جمهور انام برکات سماویه مثل نزول باران بر وقت و کثرت نبات و نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایا
آفات و نمو اموال و ظهور ارباب هنر و کمال بیش از بیش تحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چند از ان بسبب شوکت
دین حق و عروج سلاطین متدینین و ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار
احکام شرع و ترقی مصالح بظهور میرسد چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران در زمان [illegible] سماویه تمام
بسنجید بلکه حال هندوستان در [illegible] زمان که سنه یکهزار و دو صد و سی و سوم است که اکثر [illegible] در ایام دار الحرب گردیده بحال همین [illegible]

پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس
باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت شهدای مومنین و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار
و جوانمردان کارزار مستغنی از بیان است و اما بنسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول ترقیات عظیمه
در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب جاهت بریاضات یسیره است و اما بنسبت علما پس
انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین و فوز علما بمراتب احتساب و قضا و اجتهاد و افتا و قیام بر منصب
امامت باطنه یعنی دعوت عامه ظاهر بسوی ملت مقبوله و حصول نیابت انبیا بسبب نشر عقاید حقه و احکام
مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما بنسبت عوام صلحا پس فور رغبت ایشان در صلاح
و تقوی بسبب اعزاز اهل صلاح و اهانت اهل فجور و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه
ممنوعه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام
و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما بنسبت عوام مومنین پس
حدوث نیت صحیحه در معاملات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق و التفات
جواد مطلق و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه تقلیدا باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و جود کرمای سخاوت شعار و انتظام امور معاش
و معادیه ایشان بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است و اما بنسبت فساق و فجار پس حصول توبه
یعنی حدوث کراهیت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم
و بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن
از اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات یا خوف لحوق عار بسبب طعن اخوان
و ملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات و بدعات است و اما بنسبت اهل نفاق پس استقامت ایشان در دین حق ظاهرا و
عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان و ذلت اهل طغیان و نیز راسخ شدن محبت ملت
حقه در جذر قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه و بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت با اولیای
عظام و علمای کرام و انعکاس انوار نفوس موعظان بزرگواران در قلوب ایشان است و اما بنسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت بسبب نزول برکات

ونفاق مکاسب عدالت سلاطین و اطمینان از لصوص و قطاع الطریق وامید حدوث رغبت
بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان و بسبب ملاحظه انتظام امور معاش
ومعاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است واما بنسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در جهاد
از دست اهل اسلام مقتول شدند باوجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین
اقل قلیل بنسبت فارین میباشند خصوصا وقت ظهور شوکت جانب مخالف القصه در حق ایشان
مقتول شدن باعث تخفیف عذاب و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی
باقی میماندند پس لابد کفر ایشان متزائد میشد و هر قدر که کفر متزائد میشود باز در ان عقاب متضاعف میگردد
اما در حق ذراری ایشان از نسا و صبیان پس از بسکه ایشان را بسبب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست
می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون میشود این است بارد از ذکر منافع جهاد
اما تفصیل آن پس احاطه اش درین مقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل ایمان و امر باقامت
آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع بمثابه انزال غیث و اجرای انهار است در کارخانه تکوین اما
تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند و راه
مخالفت غزات و مجاهدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند و در ورطه هلاکت ابدی
خود را می اندازند و در زمره اخبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد
چه همین باران است که عموم نفع او در حق جمهور انام بدیهی است باوجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام
عمارات یا طغیان سیول و انهار تلف میشوند خاتمه در فوائد متفرقه + و آن مشتمل بر پنج افاده است
افاده ۱ + باید دانست که استماع غنا بی مزامیر و اختلاط امارد بدون شهوت اگر چه از ممنوعات
شرعیه نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین راه حق خصوصا در حق طالبین راه نبوت خالی از
خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است و هم در حق منتهیان اما
در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق
را ایفای حقوق نفس ضرور است و اتباع حظوظ آن مضر لاسیما حظوظیکه لذات آن

در طلب نفس راسخ گردد و حلاوت آن در سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیجان و سرگردان
گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی
در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی
عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن
مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمیگردد چنانکه بسبب ترک جماع القصه امثال این امور را هیچ یک
از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان قسم
حظوظ که طالب را اجتناب از آن اولی است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است
که لذت آن در ته قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور و الاعصار بذیل نفس متشبث میماند و نفس را
در طلب آن هیجانی و سرگردانی فرا میگیرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که منجر
باتصالی با امور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد
مثلا شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط با امارد در خلوات
بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این
امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است و کسی که بر ملکه تقوی
و صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام إِنَّ الشَّيْطَانَ
يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ در ازاله امثال این ظنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس اعتیاد
استماع غنا مضرتی دیگر میرساند و تعلق قلب با امارد مضرتی دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس
تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت
میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو باهم
متجانس و متماثل میباشند مثلا ضرب و قتل از عروض غضب بهم میرسند و از ملکه شجاعت هم صادر
میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال از آن بی انتظام و ثانی از ملکات
راسخه است و صدور افعال از آن با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات

بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکوره از اکابر سالکان راه حق مثل انبیاء و
صحابه چیزی از امثال این امور ماثور نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بر ذکای اهل فطانت
هویدا میگردد نوعی اجتناب و اشعاری بکراهیت این امور است چنانچه بر جهره اهل حدیث پوشیده نیست
واما عدم تصریح انجناب بتحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت غامضه است بیانش آنکه این امور بهیچ
مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست باوجودیکه بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها و شدت اشتهار
آنها در طوایف انام اجتناب از آن از جمهور انام دشوار مینمود پس اگر نهی صریح از امثال این امور در شرع
وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیتی شرعیه بمجرد اقدام برین امور لازم می آمد
و اکثر امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار میشدند بنا برعایه بر اشعاری بکراهیت امثال این اکتفا کرده شد
پس طالب حق را باید که با امثال این امور اعتیاد نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب آن
هیمان و سرگردان نگردد و التفاتی صمیم قلب بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این
امور پیش آیند مجاهدت بانکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن جائز نه تا تشدد فی الدین
و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بمخلصان خود بلکه سایر طالبان راه حق که کمر همت در رضا جوئی حضرت حق
چست بسته باشند اظهار کراهیت این امر و نهی آن ارشاد کند احسن و اولی تر است فاما اناکه امثال این امور
را از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند پس ایشان بلاشبهه اهل بدعت اند
افاده آنچه درین کتاب از تخلیه و تحلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب
الیمین است بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه
بدست آورده امیدوار اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه
اجتناب نورزد مثلا در فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال و امثال سعی بلیغ از
بلیغ بکار برد اگرچه در ادای نفقات واجبه مثل زکوة و صدقة الفطر و نفقات اقربا تساهل نه نماید و علی
هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت
بر حسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه سابقین است

چه بودی کرد و نسخ زمین پر شدی + مگر دیگرا نزار بالی شدی + القصه چون این معنی یعنی تبری بعض
از امور دنیا و عقبی در خلال دل او جا میگیرد و در جذر طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای اراده بالکل
دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بمثابه چیله خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی
مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیله
خاص باذن مطلق در تصرف امتعه و امتشه مولای خود میباشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت می نماید
مثلا چیله خاص بادشاه هندوستان را میرسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است
همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه باذن مطلق در تصرف عالم مثال و
شهادت میباشند و این کبار اولی الایدی والابصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت
نمایند مثلا ایشان را میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از
عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با همه چیز نسبت متساوی است یا با هیچ چیزی خصوصیتی
نیست تا آن چیز بما منسوب باشد و غیر آن بما منسوب نباشد والله اعلم بالصواب + **افاده** ۳۳
حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بآن شود یا صرف بدرایت
علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین این امور کوتاهی نکند حسب
حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس اولا تعظیم تر
بجهت تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نسنجد و ادراک
بلکه کمال آن نمیرسد و اجر و ثوابش را پایان نیست و ثانیا حال خاتمه و انجام خود را ملاحظه کرده از رذیلهٔ
تکبر متبری شده خفض جناح نماید چه هر کس در ربه و خلقت لا العقل محض و ناکاره بحت بود و انجام خود هیچ
کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه چه از رحمت
و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه انسان را قطب الاقطاب سازد مومن باشد یا کافر یا کافر را در
یک لمحه فائز به نعمت ایمان فرماید و همان وقت او را به نعمت قطبیت بنوازد رحمت و انعام او موقوف بر
محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام اوست اگر احدی را امروز در بهو و لعب

معین هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان از التفویض ایمان خود با د تعالی در هر زمان لازم لیکن تنها ودراین
وقت که وقت طریان غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و دفن
قدر سعی میباید خصوصاً در این وقت که وقت طریان غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و دفن
خود وصیت کرده مقید بقلم ساخته نگاه دارد و مقبر از ابران آگاه سازد که هر که خلاف طریقه محمدیه علی
صاحبها الصلوة در تکفین و تجهیز و دفنم بعمل خواهد آورد مواخذه از وی روز قیامت خواهم کرد و دامنگیر
او خواهم شد هر بدعتیکه در تجهیز و غیره رایج باشد نفی آن باهتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تجصیص و تکلف
در مقبرها و چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائیکه آنرا از اعمال صالحه شمارد ❊
اَعَاذَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنَ الْبِدْعَاتِ وَرَزَقَنَا اتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰی
فِیْ جَمِیْعِ الْحَالَاتِ

باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت

وآن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله است ✚

فصل اول

در بیان اشغال طریقهٔ قادریه وان مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید خلاصه اشغال طریقهٔ قادریه با تغیری که موجب سهولت سلوک
و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نهایت در بدایت دران هویدا گردد درین فصل محرر
کرده شد و از انجاکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لا بد این فصل بر دو هدایت منقسم گردید

هدایت اولی در بیان طرق ذکر وآن مشتمل بر چهار افاده است

افاده ❊ اول ذکر یک
ضربی باید کرد و طریقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر بر آورد
و پیش روی خود ضرب کند و نزدیک تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از
دهنش بر آمده و چونکه ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهریال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان
چند جا آواز بجهر شدت میکند بیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را
صوت خیالی توان گفت و هر گاه آواز بجهر و شدت تمام میگردد بعد اتمام آن و قبل از ان کردم بجای خود
آید و شکل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی متخیل می ماند که از ادراک
آن گوش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز متخیل بسین را زیاده تر کشد و همراه کشیدن
آن آواز نور متخیل را دراز تر و پهناتر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را

بمراقبه بالجمله چون آثار اذکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گردد بفکر مشغول باید شد * **باب**

ثانیه در بیان اقسام فکر * وآن مشتمل بر هفت افاده است * **افاده ۱** * مراقبه اولی

مراقبه وحدانیت است وطریقش اینکه وحدانیت حق تبارک وتعالی را که لا شریک له مبین وست هر جا لحاظ

کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است واین ملاحظه را سه صورت بخیال میگذرد اول آنکه هر چیز

را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو

طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق پرهیز واجتناب لازم شمرد وصورت سوم که مراد درینجاست اینست که

وجود او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند ونه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص میداند

که معنی ازان بلفظ هست در فارسی وهی در هندی تعبیر میکنند هر جا موجود است وعین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر

چیز است باوجودیکه هیچ چیز خالی ازان نیست * **افاده ۲** بعد استقرار واستحکام مراقبه وحدانیت مراقبه

صمدیت کند وآن را دو مرتبه است ابتدا وانتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی وسبحانه

اجمالا واستغنای وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند وآن عبارت

از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش ومعاد تفصیلا ممزوج بغایت محبت والفت ونهایت تضرع وعجز است

یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست وهیچکاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود

کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد وباین مراقبه او را الفتی ومحبتی وراهی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر

وی فدای جان ومال وعزت وآبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل وآسان نماید بلکه آنرا موجب

افتخار واعتبار ومزید عزت وجاه شمارد واین امر را اعتقاد وی کما ینبغی مستقر ومستحکم شود مثالش آنکه شخصیکه

از طرف بادشاهی انعامهای مخلد موروثی ابا عن جد یافته آمده وتمام کاربار معاش وعزت واعتبار بتوسل

بادشاه رو داده اگر بکاری مامور از طرف آن بادشاه شود سرانجام آنرا بجانبازی هم فخر خود میداند وازین

مراقبه معنی إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بخوبی متحقق میگردد واز ثمرات این مراقبه انکشاف توحید

افعالی است که باوجود کثرت افعال وفواعل صاحب این مراقبه را یک فاعل ویک موثر که ذات فاعل

حقیقی آن تعالی است در هر فعل وهر جنبش وهر سکون هویدا میگردد * **افاده ۳** * بعد این مراقبه بشغل دوره کند

حاصل میشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت و امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هرچند روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الهی بدرقه او شده پس جائیکه طاقت رسیدن نمیداشت ببدرقه مذکوره میتواند رسید. **افاده ۱۹** بازشغل نفی پیش گیرد بدانش آنکه بمقتضای اشاره الله نور السموات والارض انوار الهی در هر مکان موجود است بنابر وجود و هستی کسی هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود پس جائیکه وجود است همه جا انوار محقق است و چون احاطه وجود معلوم شد بهمان طور احاطه انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار هر جا موجود است لیکن قوت دراکه انسان بسبب آنکه از خیالات اشیای کثیفه ظلمانیه که اجسام فلکی و عنصری است از درک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طی حجب که عبارت از انوار است واجب و طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و انجذاب ارباب فطرت عالیه ابداً انکشاف انوار و وصول بذات بحت وست میدهد پس در احتیاج اکثر ناس تا انکشاف انوار قدح نمیکند پس برای ادراک آن قوت دراکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک شوند همین که آئینه قوت دراکش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بلا تعب دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن اینست که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن اشیا است از خیال خود اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچه موجود است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم به نفی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صفائی کردن مدرکه خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هرچند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد و مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی یک جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پرپشه و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت است بنا بر علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری

اول آنست که قوت مدرکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت غیر خود احیانا میشود در
نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت مدرکه خود منع میکند و در نفی اول آنچه در مدرکه مستقر است آنرا اخراج
مینماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت
دوم بسیار آسان است یا باین طور فرقش توان فهمید که نفی باران تخیلی که باران گاه گاه دیده آسان
است از نفی باران مرئی که در عین بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنا علیه در نفی
خود نفی جسد سهل جائیکه بران قرار دارد و شوهر تر میشود و گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است
گران می نماید و بعضی اگر بتنفس آمد و رفت دم آگاه تر می باشند نفی حلق و سینه سخت میشود تا بجای هر چیز که
آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس والا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کنند و شروع از همانجا کنند که نفی آن
دشوار می نماید که بر نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل
است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود اثران بر مبتدی این کار بصور مختلفه
می باشد گاهی خلائی به مقام سینه و شکم اولا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد
و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی بی ضخامت و چنه متخیل میشود گویا قصبی است از لحم که دم
بدم دراز و باریک میشود و سهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند مشابه آنکه گولهٔ توپ از
یکطرف بطرف دیگر رسیده آنمقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فراخ تر و
کشاده تر سازد تا کار بانجام رسد و از سخت ترین صور وی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا
است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را استلاشی ساخته مثل سنگ سخت که پاره خزفی سست
رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش برآمده یا گوشت
پارهٔ دل از وی برآمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی می ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل
گردیده هر چند نزد واقف این کار بیان این صور تطویل لاطائل است لیکن بسا است که از معنی
مجمل نفی تعین صورتی از صدرش بر بزرگی قوی الذکاء هم میسر نمیگردد و احیانا با وجود دریافت صور
کثیره غیبی غافل بر اصورتی دیگر ادرای آن صور پیدا آید بالجمله دریافتن اختلاف صورش خالی از فائده

نیست بهر وضعیکه ابتدا رس نمود کرد و آن را بخوبی در خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی
تمام بدن بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه لَا مَوْجُودَ اِلَّا اللّٰهُ لَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰهُ را بجای
کلمهٔ نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این
شغل برای کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلالی بدید می آید بوضعیکه اگر تخیل کند که ضربهٔ شمشیری بر بدنش
رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضرب بطوری که در خلال خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی ریگ
مثل کاجل که گرداگرد داد تا لبتی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد و لیکن آن خط نورانی مکدر ممتزج
بتاریکی میباشد بمشابه سر شعلهٔ آتش که بسبب اختلاط بدخان بس تاریک و مکدر می نماید و نیز آن خط نورانی
بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان
وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این
شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب نا مور مکدره که بمشابه خس و خاشاک است به همین شغل
مصفا میگردد و سالکین را اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد **فائده** در ایام اشتغال شغل
نفی شغل یادداشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون دلی چگون در همه اوقات
در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات
نگردد بمشابه آنکه هر گاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در عین اشتغال بحوائج ضروریه
و اعمال معاشیه دلش کماینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان
یاد حق تبارک و تعالی را باید که بتمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یادداشت حق را از ممتنعات
عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا سهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندد و نیز باید دانست که
چنانکه بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یادداشت آن چیز
متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که مشعر بحصول یادداشت آنچیز باشد مثلا هر شخص را التفات
دائمی بسوی بدن خود حاصل هست و علم بالعلم نه مگر وقت نشستن بکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را
یادداشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر نزد یک عروض غفلتی یا امور مخالف در امر یادداشت

دل بعد ظلّ یاد داشته حق یاد داشت دیگر هم بآن ضم باید کرد که بیانش مفصلا در باب دوم گذشته

افاده ۵ چون نفی خود و تمام عالم بتا تو بی طالب ـ نفی النفی و فناء الفنا از سر گیرد یعنی چیزی که بآن
نفی وجود خود و سائر موجودات می کرد آنرا هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نسبتی محض
است علامت آن غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای ادراکه است حتا که اگر درین شغل کمال ملازمت
نماید بدان معدوم شود و اثری از آن باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد
لیکن آینده را کار آمدنی است آنرا مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی اینست که درین شغل
دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود و دل بستگی انسان بسبب ادراک
است هر چند در شغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود دور میکند لیکن صفائی بخیالش باقی میماند و موجب دل
بستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا مانوس میگردند همچنین در نفی هم انسی میشود بخلاف
نفی النفی که مدار آن است و آن مقام باقی نیست ۱۰

افاده ۶ بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید
گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد مجملش آنکه صاحب این شغل خود را مصدر کثرتیکه در عالم است گمان
می برد و تصویرش اینطور نمودار میگردد که بدنش را فراخی و پهنائی متخیل میشود و آن فراخی و پهنائی تا بجائی
مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز از تمامی جوانب میگردد و تمام
عالم در خود می نگرد افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را جسم خود میداند
و درین حالت اطلاع بر املاک افلاک و سیر بعضی مقامات زمین که دور دراز از جای وی بود بطور کشف
حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع میباشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم هذا اندیل این خیال
مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست
هر چند راهی باشد فاما دور تر از راه راست و مورث صعوبت سیر و امتداد است قصد انتقال از آن
بانوار کند که حجب ذات پاک است و گاهی انوار رنگارنگ بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود
طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل و علا است و طی آنرا اصلی مقرر نیست اگر عنایت الهی
شامل حال باشد در یک لحظه هزار را طی میگردد لیکن سبب عادی برای انتقال سالک از حجابی بحجابی

دیگر آنست که هر یک از زان انوار به قوت خیالیه خود بجدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید
مکان بفضای لامکان نماید بعد ازان همت انتقال ز دل خود برآورده استدعای این امر از جناب
حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بجدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد
و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و ازان بنور ثالث انتقال ورزد و هلم جرا و بسیاری از سالکان در
همین حجب متوقف گردد و او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی
لون که ازان بنسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیانا بعضی طالبین همانرا
مقصود اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند * **افاده ۷** * هرگاه بعنایت ایزدی و جذب
غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد در انجا م لالی بی عمده و اطوار مختلفه پیش می آید
و خوضیکه در انجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند که در آنمقام تفاوت و تبدل حالات نمی
شود بلکه بموجب منطوق **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** هر وقت شان جدا از ان ذات پاک جلوه گر میگردد
و بمجرد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصر بصیرت او نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث
نبوی علی صاحبه الصلاة والسلام که دل آدمی بمنزله پاره پر است که در صحرای صاف باد آن را زیر و زبر
بسیار زد دل انسانرا قرار نیست پس ظهور شیونرا هم ازان طرف سکون و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد
و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات بنی آدم پیش می آید و بیان سیر
فی الله تفصیلی دارد طویل و عریض که تحریرش درین اوراق دشوار است اما سلوکی که متعارف و منضبط
کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد *

فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت اثر و سرعت ظهور فوائد در اوقات قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید *

و آن مشتمل بر دو هدایت است **هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه** * و آن
مشتمل بر پنج افاده است * **افاده ۱** * اول طالب را باید که با وضو دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه
بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی وغیره هما

خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از لب
دعای کشود کار خود کرده ذکر دو ضربی شروع نماید بطریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و برای
انفصال هر دو آخر اول انیش گوید و این دو بار گفتن را یک کرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیمابینهما
لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را با جزم خواند و بقوت تمام از سینه
برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند
که نوری از سینه اش برآمده بر لب رسیده توقف کرده در بار دوم از همانجا برآمده بسبب قوت و کثرت که
هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلندتر بقدر یک دست تصور کند
همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک
است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای پاک و منزه وی ممکن
نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلدتر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر کند
که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت و توجه شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون
و بیرون احاطه کند و بدنش در آن نور گم گردد. افاده ۲: چون این معنی بخوبی حاصل شود و مشق و ملکه آن
بوضعی رود که هر وقت بلا کلفت همین طور کند و بقابوی وی آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ الله الله
است قوت و شدت و جهر به همان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت
درمیان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب
تحت تخیل نماید و آنرا از زیر بالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش در آن گم
شده باشد ثابت گردد. افاده ۳: باز بملایمت و آهستگی ذکر سوم شروع کند و در این ذکر بطور اول
صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود در آن نور که بجای بدنش
هم همان است گردش دهد مانند چارولی و مصقله که اگر کدورتی در آن زخیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی
و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد. افاده ۴: چون این نور آنچنان مصفی گردد
که شعاع آن از هر جهت دورتر از آن افتد و تصفیه و تصقیل آن هم بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند.

وآن نفی واثبات است یعنی لا اله الا الله یعنی لا را بخیال خود کشیده محیط زمین وآسمان سازد و تمام دوره
را فرا گرفته اله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش روی خود ممتد و وسیع تخیل کند تا آنکه بعرش
مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسد و بلفظ
الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لا اله نفی معبودیت هر چیز فی الواقع و فی الحقیقت
و نفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بلحاظ درست و تصور چیست مستقر و مستحکم سازد و در ضرب
الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى
به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت و وسعت بمشابه دریای زخار خواهد آمد که
تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و باین
طریق ذکر نفی واثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید و این
ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد ❊ **افاده ۵** ❊ طریق
انتقال از ین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فرا گرفته در
همین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از حاطه نور مذکور حاصل
کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قابوی خود آرد که اولا بدون لحاظ نور هم نفی خود و نفی
تمام کائنات از روی آسان شود گو که نفی از آن نور منفک نمی شود و لیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته
ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هویدا خواهد شد یا ظهور انوار و طریق ثانی راه مطلب
یابی است پس بطریقیکه در فصل دل مذکور شد از آن حجب نورانیت تجاوز کند تا که بآخر حجب که ملقب به نسبت
بی رنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد مید هند لیکن فی الحقیقت او
رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه در آن غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر
هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید ❊ **هدایت**
ثانیه در بیان فوائد متفرقه ❊ و آن مشتمل بر ده افاده است ❊ **افاده ۱** ❊ برای انکشاف
حالات سموات و ملاقات ارواح و ملائکه و سیر جنت و نار و اطلاع بر حقائق آن مقام و دریافت امکنه آنجا و انکشاف

امری از لوح محفوظ گردد یا حی یا قیوم است یا حی را بذکر خیالی از درمیان سینه خود تا لب آورده روح
خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه بر آرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ
بلفظ اول واقع میگردد لابد که اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شده قوت میگیرد لهذا بعد از
تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هر دو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس بر روح شود و روح درمیان
هر دو اسم ماند روح را ببالای عرش ساند و در انجا رسیده توقف نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور
مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر امکنه متبرکه
و بعد عرصه که بیداری و خبرداری این عالم خواهد باستعانت همین هر دو اسم انتقال از اعلی باسفل نماید
بذکر خیالی یا حی تهیه انتقال از انجا کند و معه نسبت یا قیوم تدریجا بمکان خود رسد و در نزول سموات را
جداگانه ملحوظ دارد + افاده ۲ + برای کشف قبور سبوح قدوس رب الملئکة والروح
مقرر است طریقش آنکه باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفه خفی رسد و باسم دوم یعنی
قدوس از انجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از انجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی
دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه به قبر گردد اگر دعا یکبارگی نه برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن
بحضور و توجه و التجا و زاری کوشش کند و امید واثق از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و
این کشف قبور را نا واقفان موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورث دوریست + فصل سوم
در بیان اشغال طریقه نقشبندیه + و آن مشتملبر یک تمهید و دو هدایت است + تمهید + لطائف
ششگانه ذکر در انسان است مواضع آن معلوم باید کرد لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح زیر پستان
راست و لطیفه سر درمیان هر دو که وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی در
مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از انجاست و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لطیفه اخفی
بمقام کام درمیان مقدم سر جاییکه جنبش دران در سر کودکان محسوس میگردد + هدایت اولی در بیان
در بیان اقسام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رایج است + و آن مشتملبر چهار افاده
است + افاده ۱ + لطائف ششگانه را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه

خود بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کنند که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در
لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطه دعا و التجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید و از نامی
اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش فیض نه باین معنی که نهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد القا
معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال بامور دیگر انسان را بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از آن
غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله الله گوید و حضوری انستی
بسمای این نام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه
آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول بایک
تواند شد و ملقن اگر با زیادت آن فرماید امتثال امر وی کند و هر یکی از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که
در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت اذکار لطائف هر یک بنور او منور نماید هر چند این
تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول چندان ضرور نیست هرگاه
انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنور یکش
بلکه بهر نوری که خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام می
پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بالوان انوار
در ابتدا بمنزله تعلیم تقاریر سکندرنامه است کریما خوان را پس اصلح آنست که از مراتب دون بقدر حاجت استعمال
نموده وقت را سیف قاطع دانسته زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح
توقف نمایند. **افاده** :- من بعد حبس نفس نفی و اثبات کنند طریقش آنکه مودب دو زانو رو بقبله
نشسته دم خود را بند کرده و زبان را بکام چسپانیده لا را از لطیفه نفس کشند و بر لطیفه سر ادنی توقفی کرده
باز بر لطیفه خفی هم توقف نموده به لطیفه اخفی رسد با جمله حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد
حرکت در مقام لطیفه سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته بنا بر امتیاز آنها قراری کنند و اله را از لطیفه اخفی
کشیده بلطیفه روح متوجه گشته الا الله را در لطیفه قلب ضرب کند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری از هیچ عضوی
از اعضا حتا که سر و دهن و لب و زبان بالکل نشود و به عدد طاق آن عمل را یکبار ذکر کرده نفس خود را

بگذارد و بعد اطمینان و قرار نفس باز دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زائد شود در عدد ذکر مزید می کند تا ولی
مراتب مزید آن بست و یکبار است چونکه به بیست و یکبار خواهد رسید و مزاولت آن خواهد کرد در
مجلس واحد شمار بصدها خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و از ان
ذکر جنبان معلوم خواهد کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین ممتد گردیده

افاده ۳۳ ✤ بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است او را
وحدتی ثابت است و علامت وحدت آن بنا بر شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جدا گانه از تمام
کل پس آن جزو بوجهی مشتمل بر سایر اجزای انسانی است بنا بر آن زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد حضرت
حق تبارک و تعالی وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
همه آن اجزا ذکر الهی میکنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام
اجزای خود را بنوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید سبیلش آنکه هر جا را از تمام بدن
بدن خود بالعموم و الشمول منزله لطائف ششگانه بپندارد چه ظاهر است که در نظر مردم مقامات لطائف
و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت بهمان
طور از تمام بدن ذاکر شود و ملتفت باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثرش گاهی
جنبشی نمایان در تمام بدن میشود و بعد که دست یا پا یا دیگر عضوهای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل
میگردد و احیانا رعشه وار حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعریره معلوم میکند یا موها که بر بدنش متحرک
شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت
رفته گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک آنچنان میشود که گویا الایش از تمام بدن دور کرده
اند مثل آنکه کسی بکلیه بالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان
الذکر از اندرون صفائی میاید و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند
کرامت محضه است که از تمام بدن و در و دیوار و حجر و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهره بلا اشتباه بگوش
صاحب سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب

سلطان الذکر را محسوس شود + فائده + طریق دریافت کردن صاحب تلقین وارشاد حصول ذکر
لطائف بسلطان الذکر وغیره را در طالب آنست که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن
وقت هرچه در خود یابد داند که آنچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچه آن وقت در صاحب تلقین محسوس
شود همان است در طالب کمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید + افاده ۴ + چون سلطان الذکر
بقدر مذکور بقابو آید و بروقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و همراه شغل نفی شغل یاد داشت ضم
کند بعد ازان شغل نفی النفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت
هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب عالی است پس سالک را باید که ازان حجب بطریقیکه در فصل اول
مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت مزاولت کند تا که بآخر حجب که مسمی به نسبت بی
رنگی است رسد اگرچه نسبت این طریقه را بآب دریای صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیه
میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت
دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات پس شگرف و مقامات
عجیبه رو دهد و مرشدیکه بحضورش طالب در سیر فی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بر حقائق مقامات
آنجا آگاه خواهد فرمود + فائده + حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند +
بیت + اول ما آخر هر منتهی است + آخر ما جیب تمنا تهی است + طالب صادق را باید که مجسم آن امر باشد
که آنجناب بلفظ جیب تمنا تهی ازان تعبیر می فرمایند و محصلش خالی شدن طالب را از ارادات و عزائم
خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد + هدایت [illegible]
در بیان فوائد متفرقه + وآن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است + افاده ۱ + برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کند
و طریقش در فصل اول مفصلا مذکور شد پس باستعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت
و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل آن مقام ملاقات سازد و با
احیانا گفتگوی با ایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته با اصلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی

معلوم میگردد + **افاده ۲** + باید دانست که برای کشف وقایع آینده اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته
اند و اولی و احسن آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت
[illegible] و ادعیه ماثوره که برای تکفیر سیات بعد طهارت معین فرموده اند بنیت تکفیر سیات بکمال التجا در
جناب خالق الارض و السموات بخواند و بعد ازان صلوة التسبیح بتکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب
بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوة دعای تکفیر سیات و التجای عفو خطیات بجناب خالق البریات
در قلب ملحوظ دارد و بعد ازان از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند که در دل او ظن عفو
خطیات و قبول توبه هویدا گردد و درین حال توقف نشغلی از اشغال طریقه که بان مهارت داشته باشد مشغول شود
و در تمام آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعه مطلوب پیش روی بصر بصیرت خود بحیثیتی دارد که
همگی همت او بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد امید واثق از جناب حضرت حق آنست که انکشاف
آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق ظهور آن واقعه از ته قلب متحقق گردد و فرق در میان ورود
وساوس و نزول الهام آنست که الهام امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسواس را
قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آن را سبیلی معین نیست بطور دزد و کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر
میرود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف
واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم و تو همه چیز دانا
میدانی که من باین طریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان
خود کلامی جاری بکن که ازان مطلب خود دریافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب صوتیکه از مردم در نوم یا تیقظ
[illegible] شود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب
حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز بنیت استکشاف واقعه مطلوبه بگذارد در هر
رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیة الکرسی و پانزده بار سوره اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و
خشوع یکصد و یکبار کلمه **یا خبیر اخبرنی** به نیت استکشاف بگوید بعد ازان دعای استکشاف
نموده در خواب رود ان شاء الله تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحة خواه اشارة

[illegible] برخی از بزرگان [illegible]

[illegible] تعیین

[illegible] حضرات [illegible] صورت شیخ [illegible]

[illegible] خود متوجه بالتصویر میشوند [illegible]

[illegible] از احوال التصویر معلوم میتوان کرد

[illegible] حال این شغل [illegible] حضرت ابراهیم

[illegible] متوجه میسازند [illegible] تعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت

چه ساختن صورت [illegible] و نگاه کردن در آن خصوصا به تعظیم و توقیر البته حرام

علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که قوم خود را خطاب فرمودند ما هذه التماثیل التی انتم لها

عاکفون این آیات خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع است و معنی عکوف لزوم حضور است

و نشست با استاد به تعظیم و ادب [illegible] و شک نیست که هرکه با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گنهگار است

و انقیاد [illegible] عمل آن آثم و گنهگار و شغل این سالک طالب در حق همین قدر هست که در اول تصویر رنگین بر قرطاس

یا مثل آن خواهد بود و در ثانی التصویر تمام صورت بلون جلد و اشعار و خط و خال در صفحه خیال خواهد بود

از ظاهر صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر فائق تصویر را

حکایت میکند که صورت خیالی میکند باوجود یکه هر دو با جان اندیش در معنی تصویری صورت خیالی از زیادت

از صورت قرطاسی چه فرق در میان هر دو نمی تواند شد مگر اینکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرع تخلل

راه مییابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمیرسد لیکن چنانکه نسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است

در صورت دوم زیاد از صورت اولی است پس باین وجه میباید که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی رواج شغل برزخ تا بحصار

بصورت اول میرساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه که پیش اهل صور میکنند روبروی آن تصاویر بعمل

می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست بنا بر این

صورت پرستی تصویر سازی هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام بنا بر پیش بندی صورت پرستی تصویر سازی

مطلقا ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب

درست بود پس وقتیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه

احتیاط را پیش گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند هرکه بسیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد

خواهد دانست که اگر استفتای این امر درین زمانه معتبر کرده شد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله اسرارهم

و این مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است + تمهید + باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه
مثل شیخ عبدالاحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باینطور است که مقام لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه
روح محاذی لطیفه قلب زیر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه
و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی درمیان سینه و لطیفه نفس
در مبدا پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی نزد عزیزان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند
و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب با ادب با وضو بخضوع و خشوع و التجای تمام روبروی مرشد بنشیند
و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آرد و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته
از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را گویاند و مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر
کرده بهمت درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر
بر لطیفه نفس توجه بسیار نمایند از کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان الذکر حاصل میشود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول
سلطان الذکر بحدیکه غفلت رو ندهد ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن
خود است لیکن چون نفی سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخل میدارد لابد اولا نفی تمام
عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش آنست
که لفظ لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا بران بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رسانده
الا الله را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آنجانب بدن را همراه لفظ اله نفی نماید و با لفظ الا الله مقام
لطیفه قلب را و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیال بسیار
بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نه نماید و بمزاولت و تکرار این ذکر بتخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدن انشاء
الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد
ماند و هنگامیکه تسلسل نفی در صفحه خیال طالب مستحکم میگردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد خصوصا انکشاف

دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن کماحقه متصور نیست و بهر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر لمن یاید که بیش از
مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی
بجز چیزی که مدرک انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آن چیز مدرک
هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات دوائر ساعی در مزید نفی ماند و قتیکه بکمال
و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی النفی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابرین
طریقه مصرح نیست لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است اما عدم تصریح این
اکابر با مثال این اشغال پس سببش آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی طاری میشد پس
مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود اما بدون حصول نفی خواه مجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب
پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید والله اعلم بحقیقة الحال * مقصد * در تفسیر الفاظ مستعمله
اکابر این طریقه شروع شغل و اوراد مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی را
که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه بجانب فوق ساخته از
عرش مجید هم بگذرانند تا که اثرش پیدا آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب که ممتد و طولانی مثل
اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس حیرت آن نور بیان
اسطوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در همه آفاق منتشر
شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دائره است تجاوز
ازان امارت اتمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت و فراخی بوضعیکه
مبدا و منتهی مقرر و ممتاز نبود حقیقت دائره است پس دائره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف پهنا شده
عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه و حدش نباشد و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است و دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد
که انوار از تمامی جهات و از هر جای که میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور دائره اول تجاوز از موجودات

در خلوت خود را تنها نداند مثلا
لحاظ معیت او سبحانه در ذہن طالب راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که
اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتے پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده گردد بحدیکه طاقت گناه نماند
یا بہ و اعضا و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردند ہمین طور اثر لحاظ قرب
معیت او تعالی شانہ جلوہ گر گردد و انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام
حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت میباشد مثلا شخصی بازاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه
منجم شود یا آنکه پدر یا اوستاد یا مرشد لازم التعظیم یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آید و انجام
رود پس ہر کس میداند که در انجام اول و ثانی تفاوت بی شمار خواہد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواہد بود
و انجام از استاد بطرز دیگر و علی ہذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است
و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده
شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید
و اگر ہیبت بادشاہی حاجب گردد پس ہیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فہمید که چه نسبت با این
بادشاه ظاہری دارد و علی ہذا القیاس اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب
و مطلوب خود را نصب العین بلکه اقرب از ہمه چیزہا بہ نسبت خود بجدی نه عن خاطر خود باید که سراسر انست و الفت
یابد و اثری از وحشت و نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاد شود و این معیت و قرب
علامت ولایت کبری است که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات
بی شمار ہمراہش باشد حقیقت این است که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضرور است پس حجب
بکمال و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی میشود در دائره
کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظہور آثار دائره مثل لحاظ اقربیت بحدیکه آثارش بموجب
بیان سابق واضح شود یا محبت و غیره در دوائر دیگر اکمال آن دائره نیست گو حصول آن آثار گمانی است لیکن بعجب
و نہایت مرغوب غاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار دوائر حاصل نمی شود و
حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل دوائر ہر دو چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول

آثار کہ قرب و معیت و محبت وغیرہا است و صاحب ہر دائرہ موافق عزیمت سعی خود مطلب یاب میتوانند شد
لیکن صاحب دائرہ ظلی بطور صاحب دائرہ علیا فائز مطلوب نمی توانند شد مثلا ہر چند صاحب دائرہ قلبی مطابق
رحمتہا الشانیہ کہ صاحب دائرہ محبت فائز میشود صاحب دائرہ قلبی نخواہد شد بعد ازان مراقبہ یحبہم و یحبونہ
است یعنی محبت جمیع ذات پاک وی سبحانہ محبت وی سبحانہ مر خود را و درین مقام دو دائرہ و یک قوس یعنی
نصف دائرہ است وجہش آنکہ محبت را سہ مرتبہ است اول مرتبہ ابتدای محبت است بمنزلہ مبادی آشنائی و
دوستی کہ فیما بین مردم میباشد و در ابتدای محبت محب نفع و فائدہ خود در رضا و خوشنودی محبوب ہر دو را
ملاحظہ میکند و پاس ہر دو پاس محبوب ہر دو از دست نمیدہد و این دائرہ اول است و چونکہ محبت ترقی کرد
و جانب محب را اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی دائرہ اول و شروع دائرہ دوم گردید و لابد درین
دائرہ ترجیح جانب حق بر جانب خود بلکہ تمامی مخلوقات پدید خواہد شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست
کہ نفع و نقصان را موازنہ کردہ و فہمیدہ ترجیح دہد بلکہ مراد ترجیحی است کہ از تہ دلش فوارہ صفت جوش زند و چون کہ
اضمحلال و فنا بمرتبہ اعلی رسید و دنبالی از جانب محب نماند اتمام دائرہ دوم و شروع قوس است و بہمین
جہت قوس است کہ نصف ثانی یعنی جانب محب درین مقام اصلا نیست تا کہ ابتدای قوس است خیال اضمحلال
و فنای جانب محب بنا منسیا گردد پس کمال قوس محبت است و در ہمین مقام فناء الفنا حاصل میشود و بعد آن مراقبہ
اسم الظاہر است بیانش آنکہ اللہ تعالی را دو نام پاک است ظاہر و باطن و ہر نام را مظاہر بیشمار است
و مصداق ہر نام در ذات پاکش موجود ہر قدر کہ عرفان تعمق ترشناخت مظاہر وانی تر و امتیاز مصادیق
در ذات پاکش بہتر و کاملتر و مظاہر اسم ظاہر تمام عالم و اجسام و افعال و احکام است کہ در تکوین و تشریع ہویدا
میگردد و کارخانجات کہ متعلق برزاقیت است مظہری است از مظاہر آن و ہمچنین کارخانجات کہ تعلق بشان
ہدایت دارد از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفتہ تا توفیق کلمہ پند آمیز کہ از ہر مسلمان صادر میگردد
مظہری دیگر است و ہمچنین مظہر اضلال از خلق ابلیس گرفتہ تا سرود سرائی و ہمچنین دو مظہر دیگر کہ بر مظہرین
مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب کہ بہشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن و آتش و راحت
و خوف و دہشت کہ منکر بدہا در خواب پدید میشود و بالجملہ مظاہر اسم ظاہر ملاحظہ کردہ مسمای این اسم مبارک

را ذات پاک اوست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال
نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرت تیزتر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از
همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که سُبْحَانَ اللّٰهِ عَدَدَ خَلْقِهٖ سُبْحَانَ اللّٰهِ زِنَةَ عَرْشِهٖ
سُبْحَانَ اللّٰهِ مِدَادَ کَلِمَاتِهٖ از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف
بیانش آنکه مسبح بصیغه مذکوره چون عارف و مسبح المعرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ
خود مستحق ثواب میگردد بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را از اولیت کما ینبغی کند
و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از
فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از دید و نسبت
خود و نسبت افعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه نفس
لفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که ادراک
آن غیر از کشف و الهام را راه نی و از بسکه محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی زائد بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و ثمره ترتب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات
و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از تأثیر واحد
هرگز متعرض حال و نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد و غیر
ویرا اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمثابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع
را صرف بسبب محبت وانست آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره تمامها مترتب
خواهد شد و هرکه در علو همت و کرامت طبع بمرتبه اعلی است بعض آثار بسبب محبت و بعض آن بسبب خوف
حاصل خواهد شد و بمقتضای کُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دائره
هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات و انوار هم پیدا آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر
این دائره مقدم بر دوائر محبت بود بهتر میشد چراکه این دائره امداد عظیم می بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب
مقتضی آنست که مقدم بر دوائر محبت باشد یا بسیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطنا

است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی شانه و مثالش انتظام مملکت است که بر ظاهر هویدا است
و باطنش بعقل و تدبیر بادشاه است پس فراخور ادراک خود باید که مظاهر بطون را در یافت کرده مسمای اسم باطن را
باعتبار سیر باطنش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملا اعلی است
و مراد از ملا اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الهیه اند هر حکمیکه نفاذ می یابد اولا آنها تلقی میفرمایند باز در
عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم اجسام و ارواحیکه مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به
اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در
جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیضش این هر سه هستند و اثر آن تبدل
آنها است در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای
طبیعتش در رضامندی حق ظاهر میگردد مثلا مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند
و گاهی تا بآنکه میرساند و ابلیس را مقتضای آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت
و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الهیه و سعی بسبقت و مسارعت در آن پیدا
خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشها است و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر رضای
الهی و منحرف شدن از زخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و اصلاحش کسالت
است از معاصی و افتادگی ببارگاه الهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن در این سیر
روی نمایند و اتمام این سیر باوجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است
و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشا آن نفس ذات است و غرض از دائمی آنست که تجلی است مستقر و ثابت
تا آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت بسیار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی
ظاهر مراد نیست از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول
بلحاظ آنکه منشا کمالات انبیا است علیهم الصلوة و السلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجه ما
راه نبود و همین معنی در انبیا علیهم السلام علی الدوام متحقق می بود حتی که در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع
فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان بخلائق میرسد گو که ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است

که از روشنی آن فوائد حاصل است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام دائما در کار رو بار خود باشند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نبود والوار و تجلیات که ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود مورد فیض این سیر عنصر خاک است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک هم در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و فروتنی است در انسان و مقصود ازین تواضع و فروتنی است در پیش مالک و عدم سرکشی از قبول فرمان او گو که در امتثال امر مالک خود را اعلای او نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکه بجهت آب است غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر وقت امر نیست جداگانه که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوئی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری شده بنابر بیانش تمثیلی است و آن منقول است که هر دو باهم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه تشخص احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی خلاق ندارد و این سخن بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد نه آنکه اخلاق نداند پس دانست آن جدا است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادات و گاهی از تسویل نفسانی و مکر شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در دوای عضال جهل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قلب خویش زاید نه آنکه بزور بر خود بندد و بنابر اتمام این سیر تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضرور نیست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیت کمالات رسالت است خصائص رسل را فهمید انتقال منشا آن کند و حضرت ذات را از جهت منشائیت آن مراقبه نماید امتیاز رسالت از نبوت بظهور رسالت و ایلچی گریست در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن کوشش

این کلام باید برد یعنی هر که مراقبه اسم محی مثلا بکند گویا متقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه
آنست که البته از شان احیای اثری بآن شخص رسانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده
برگزیده چون کاری از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر چند که بالای
بود لیکن بمنزله مزدوریست و مترتب بر انکار و مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که سببش رضای مولا
است انسان چون بآن فائز میگردد و امتیاز هر دو کما ینبغی مینماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن با وجاهت
در ملاء اعلی و غیرهم یافتن است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت رویت انعام
است و حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ در تفسیر زیادتی
رویت است بموجب روایات صحیحه و مورد فیض در درجه اخیره بهیأت وحدانی انسانی است و عنصر لطیفه
در ورود این فیض خصوصیت ندارد و سببش اینست که منتهای کمالات کمل و اولو العزم بشان جامعیت حضرت ذات
است و صلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیأت وحدانی مقصود اصلی اهل این کمالات است لهذا مورد فیض
این دو درجه بهیأت وحدانی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه و آن مسجودیت حضرت ذات است
مر خلائق را و این معنی بر هویداست دائره مناسب این مراقبه در رساله این سیر معظم بودن است بحقانیت اهل حق
او را التعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی وی تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعض از اصحاب گذشته بود
که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیه خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها
شدند و حضرت یوسف علیه السلام معظمان ایشان که ابوین و برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت
ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و منشاء آن مبداء وسعت بیچونی اوست و لا تصور وسعت بیچونی
باید کرد طریقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور فعال بطرزی دیگر ذهن نشین نمایند اما باعتبار ظهور فعال پس
چنان ملاحظه نمایند پس حرکتی که در عالم ظاهر میشود همان است محرک بحقیقت پس اگر پای مورچه جنبش می نماید
از وست و اگر فلک الافلاک گردش میکند به تحریک او میکند و اگر سبیل طریق تحریک او را خواهیم که دریافت کنیم بجز
آنکه بیچون و بیچگون گوییم و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ را تلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد
که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید این بیان شمه ایست از وسعت بیچونی او ثانیا اثری از وسعت بیچون.

هر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکه حاکی هر چیز است وسعتی دارد که معدومات و موجودات را گنجایش میکند و بسبب آنکه
اثری از خواص محکی عنه در دریافته نمی شود بیچون توان گفت و قرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقائق عالم و مهیمن
بودن وسعتی دارد پس عریض و طویل که علم بشر به منتهای آن رسیدن متعذر است و چونکه ظهور حقیقت ازلی
از دست بیچون است و از بیچونی اوست که با وجود تالیف وی از حروف و کلمات متداوله عرب یک جمله
مشابه آن غیر از خدای عز و جل صورت نمی بندد یعنی اگر در ترکیب آن کلام ذات بیچون امر بیچون موضوع فرموده که هزارها
بلغا و فصحا یکجا آن نمیتوانند رسید و انسان که مظهر خاص صفت کلام است و ابو البشر به همین صفت معزز تمام ملائکه گردید
هرگاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز در مانده شد غیر او را که مقابل وی اعجم و اخرس میتوان گفت هرگز سرانجام نخواهند
کرد و ثالثا وجه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید مشتمل بر غایات و نهایات است لیکن شروع
معرفت اسبیل نیست مگر قرآن مثلا نوکری مبدا تمام مناصب بادشاهی است از نجبتی گری وزارت و صدارت
و امارت و غیرها پس همین نوکری است که وزارت میباشد و همین نوکری است که خدمتگاری میشود همچنین در قرآن مجید
ابتدای وسعت بیچون هم هست و انتهای آن نیز لهذا مناسب مبدئیت گشت و چون سخنهای سه گانه ذهن نشین
شد معنی از مبدا وسعت بیچونی که منشا حقیقت قرآنی است متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ وسعت بیچونی که منشا
حقیقت قرآنی است مزاولت نماید و ظهور آثار و تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید
شد و از آثارش صفائی و نزاهتی است که در اصل این سیر در خود میباید و آن صفا مناسب بیچونی و کمال وسعت بیچونی
منشا حقیقت رنگارنگ نمایش و گوناگون تعظیم که نماز جامع آنها است اشاره میکند بکمال مذکور و بعد مراقبه بلحاظ
منشائیت حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت صلوة کنند و اثرش کمال صفا و نزاهت مراقب است
پس عین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول و براز در خود صفائی و نزاهتی یابد من بعد مراقبه معبودیت صرفه آنست
قطع نظر از مسجودیت مقیده که در ارکان نماز میباشد و تصویرش آنکه نماز مثلا بلحاظ آنکه منعم حقیقی و حاکم تحقیقی بر
ما فرض فرموده امر محتم بآن نموده معبودیت مقیده است و نظر بآنکه عین ذاتش مستحق این تعظیم است معبودیت
صرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت و بی سبب بخلاف عظمتی که در مقام
حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشائیت حقیقت ابراهیمی است و سخن مجمل در آن این است

که هر کامل را نظر بکمال خود با خود نسبتی میباشد تصویرش آنکه صاحب کمال را در وحدت احیانا وحشتی پیش می آید
و آن کامل چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رو دهد در خود مونسی و رفیقی می پندارد و بخود مانوس میباشد
باینطور نسبتی که جناب حضرت حق را با خود است تصور کنند و منشای کمال ابراهیمی اصلی صاحبه الصلوة والسلام
و آن نسبت حضرت ذات بذات خود است ملاحظه کرده مراقبه نمایند و چون این مراقبه بکمال خواهد رسید اثر تحقق
از خلت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد و دیگر آثار که مرقوم شده هر جا باید دانست بعد ازان مراقبه
حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویه علی صاحبها الصلوة والسلام و آن محبیت ذات است
و محبیت را هر کس میداند در ابتدا که مراقبه محبیت بود بلحاظ محبیت سالک حق تعالی را محبیت موسوی تعالی بالک او در این سیر
مراقبه محبیت ذات است مر ذات را و همین است منشای حقیقت موسویه باید دانست که خلت عبارت از علاقه
ایست که در میان دو شخص میباشد و محبیت از یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزله آشنائی
است که هر یک را از هر دو آشنا بر دیگری اعتماد کلی هست و عزت و وجاهت هر یک در دل دیگر راسخ است و این
خلت موجب توسط کارهای عمده می بود مثل وزرا و امرا بنسبت بادشاهان و محبیت را سه مرتبه است اول آن که
محبیت صرفه بود و بسر حد محبوبیت نکشد این محبیت باعتبار عزت و وجاهت دون مرتبه خلت است و باعتبار
قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل خواص که بنهایت خیر خواه و دلسوز در خدمتگاری بود لا بد او در دوام حضور
و قرب اند بنسبت امیر کبیر خواهد بود دوم محبیت که بسر حد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیده و باعلای درجه محبیت
واصل شده اگر ازان مقام که نهایت محبیت است پیش قدمی کند بمحبوبیت رسد این محبیت هم خلت است
سوم محبیت که بمحبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلت است بلا ریب و آن منشا حقیقت محمدیه است
علی صاحبها الصلوة والسلام چنانکه بیشتر می آید و چونکه درینمقام بیان مراتب ولایت است و مدار ولایت بر قرب
و دوام حضور است و این معنی در محبیت زیاده از خلت است گو که در سر انجام کارها و واسطه شدن امور عظام
خلت زیاده اند بود و لهذا محبیت را بعد خلت فرموده اند و اگر از وجه تقدم محبیت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقت
افضل از حقیقت موسویه است بعد ازان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجه که منشا حقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام بعد آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت محض بلا امتزاج محبیت

از حقیقت احمدیست بعد ازان مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن به محبوب یا محب بعد ازان مراقبه لاتعین
است یا تعین که ذات پاک او را مرتبه ایست که تعبیرات و بیانات همه درون وی هستند هیچ تعبیر و بیان بآن نمیرسد
والله اعلم بحقیقة الحال ✤ **تکمله در بیان سلوک ثانی راه ولایت** ✤ وآن مشتمل بر یک تمهید
و یک مقصد است ✤ **تمهید** ✤ طالبان نافهم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام
میرسانند میدانند که ما نیز هم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه بزرگ
نائب رسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد
مجدد الف ثانی و غیرهم قدس الله تعالی اسرارهم اجمعین شده ایم و این مغلطه ایست صریح و عقیده ایست نهایت
قبیح زیرا که درینمقام ممکن که اهل خذلان و بطلان هم رسند و چون درینمقام رسائی اینان هم باشد بچه طور این
مرتبه را منتهای کمال اساطین بارگاه قبولیت ازلی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فهمید ✤ **شعر** ✤
وَسَوْفَ تَرَى إِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ ۞ أَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ أَمْ حِمَارُ ✤ هر چند سلوک متعارف بوجهیکه
درین کتاب محرر شده اهل خذلان و بطلان را درین سالی میسر نیست زیرا که اکثر اشغال آن ممزوج باداب شرعیه
و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعیه است پس حقیقت این است
که بلاریب وصول بمعرفت ذات حاصل شده لیکن رد و قبول چیزی است ورای این وصول مردود درگاه
الهی را باینمقام رسانیدن مشابه آن است که قزاقی مساعی بکار برده در ارک شاهی رسیده نزدیک است که گرفتار
غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب شود و زوال آن ترغیبی عناد که مقابل حاکم سلطانی کرده مهبط
عدالت سلطانی نگردد و همین است حال طالب غیر متدین که بمقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم و امری
فخیم است در حق طالب متشرع که فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال ازینمقام است و این مرتبه بمنزله ابجد خوانی
است و مراتبی که از ابتدای ذکر تا اینجا شده در کمالیکه مطلوب و مقصود است معدود نمی تواند شد و حقیقت این
در ضمن تمثیلیکه مندرج افاده آینده است بحسن وجوه انشاء الله تعالی واضح خواهد گردید پس بدانکه این اساطین بارگاه
قبولیت ازلی را سوای سلوک متعارف ترقیات و مقاماتی است که بسبب آن ترقیات و مقامات از زمره مقبولان

حق گردیده بلکه بسبب امتیازات ایشان در همان مقامات امتیاز از سایر مقبولان حاصل نموده اند پس آن ترقیات
را السلوک ثانی مسمی میکنیم والقابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب ارشاد است
که بواسطه افاضت رحمت الهی بود هرچه فائض بعد بواسطه اش باشد و اکثر ناواقفان که امتیاز در سلوک اول و ثانی
نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند نمیدانند که به تمامی سلوک اول کمال تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول
ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است احیانا بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر و سلوک اول
بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نمونه آنها اینست که شخصی صاحب عقل و همت اگرچه از حضور بادشاه
دور است و امر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن او امر آن چنان کوشش نموده که بلقب نمک حلالی و فدویت
بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیاری از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین
شخص را حضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اول حصول آن متعذر
است و احیانا در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود و این چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیا
است و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که بیش ازین سمت از ماجرای
او رفته و سببش خلوص نیت و صفائی طویت بموجب شرع شریف است که اشغال سلوک اول را محض تعبدا و شرعا
وابتغاء لوجه الله تعالی می نماید هرقدر که نیتش درین کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریعتر والله اعلم
بحقیقة الحال و سلوک ثانی هرچند مقصود شرع و مبین قرآن و حدیث است لیکن بطرز اول منضبط نیست بناء
علیه بطرزی منضبط ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه * **مقصد در میان سلوک
ثانی راه ولایت** * باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول منضبط و بربط مدون
است و ثانی منضبط نیست با وجودیکه اصل مقصود و منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک طی
کرده اند و آنرا سیر فی الله نامند و احیانا بر ناواقفان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه می
شود و هریک امتیاز از دیگری نمیدانند بنابران تمثیل تفصیلی هریک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح
گردد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه
دور است شوق مناسب بادشاهی در دلش جا کرده طریق مطالب عالی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته

ساعی در فائز شدن بحضور بادشاهی گشته وصل مطلوب اگر مرکوز خاطر است مکنون داشته حضوری را مطلوب
خود اظهار می نماید وصل مطلوب ایشان از رسیدن بحضور بادشاه مخفی و مستور میدارد و بنابر مفاسدی که در
اظهارش متوهم میشوند یا بنابر آنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست لهذا از اظهار آن خاموش می ماند
پس بنابر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد از حال طرق رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست
کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته
محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد نمود در اثنای راه چپ
و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجایبی که هیچگاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنابر بعضی از اغراض مثل سیر
و تماشا یا دریافت احوال مردم و شهرها یا تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها و غیره گشته از راه راست انحراف ورزیده
طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخت و دور نیست که در این حالت آنچنان مشغول سیر و تماشا و سیاحت
گردد که مطلوب خود را فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را در همین سیر
و سیاحت برباد دهد و اینقدر مقرر است که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت دراز بمنزل مقصود خواهد رسید
و اگر از راه راست منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه
روز بروز نمودار شده مژده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که
خاص دار الخلافه اند مثل فیلخانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسید بوجهی
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بارام و استراحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسید
آنگاه از نظر بتجمل و آرایش حسب جلال ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حالی حقیقت سلطنت یافت و من وجه
بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده وصل مطلوب اول ظاهری گردیده تجسس طریق
حصول مطلب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانی
است و تطبیق این تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس رشد و طریقه از طرق اولیاء الله قدس
الله تعالی اسرارهم تا بمرشدی رسیدن و طریقه معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا و راهها و تعیین یکی از آنها است و
اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب سفر است و خویش

و تبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزلهٔ شغل نفی است و انحراف بجنب راست بمنزلهٔ استغراق در گشت توحید صفاتی است
و احیانا در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت جلت عظمته غافل میگردد و لیکن
باوجود یاد آوری وصول در همان وقائع ماند و از آن نه برآید و بدشواری و دیر رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی
همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد در راه راست منزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات
دار الخلافت بمنزلهٔ حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و آخرین حجب بمنزلهٔ دیوان خاص است
و آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و بیچگونه است و اخیر حجاب باختصاصی را بد
بآن قسمت پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف و بی کیف است و لهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب
نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب
است و مثالش از پردهای دروازهای مکانات بادشاهی معلوم توان کرد مثلا هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد
بود علاقهٔ آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده مشتغل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده
را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده را تا بحد دیگر بمصاحبت اجازت خود خواهند رسانید
تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آینده را اجنبی نه پندارند و در در آمدنش مزاحم نشوند و حد و صحرای بیابان
از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد پس نسبت بیرنگی را به همین موضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم
ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا که خصوصیت دار الخلافت هم بپادشاه ظاهر است و اما انتهای نسبت
بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات بحت است این است تطبیق تمثیل بسلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک
ثانی پس همان شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هر گاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان بادشاهی
بعمل آرد او را لازم است که حضار دربار را از هر کاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بر وقت حاجت
کلمه الخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار
سرگرم و چالاک باشد و در آمد و رفت دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نه ورزد مبادا بداغ کاهلی
در آن دربار داغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این شخص منجر باخراجش از آن مقام گردد
و نیز خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت میباشد ارضای یکی تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که

دزدی و قزاقی و بغی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزار است مال و اسپ سرکار بلا حیله و تکرار ادا کرده باشد
و چونکه باین مقام رسید لیس رضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب و تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده
باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا
برابر خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود میدارد و حاضرباشی را مراتب است مثلا
ساکنان دار الخلافت من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص
بالاتر از آنها و آنانکه مستعد خدمت پیش برد دیوار ایستاده می مانند زیاده از اینان و آنانکه رو بروی می ایستند فوق
ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر همه
ایشان پس از ین مراتب مرتبه اعلا را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر
و موقع وی در دل بادشاه جاگیر و معلوم بادشاه شود که این شخص بهایت مخلص فدوی من است و باین وسیله
او را اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی و معلوم
اهل دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رضامند خواهند بود ماندن و رادر آن مقام جائز خواهند داشت بعد
اطمینان از اقامت آن مقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده
باشد و وقائع و اخبار که در دربار میگذرند آنرا هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
متغیر میشود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات آنرا بقوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی با نعامی
یا به تعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و درین وقائع
و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را انگاه دارد در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت وزیر اعظم
و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار
آمدن دشمن زورآور و صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای در صحرای دور دراز تا هجوم دشمن بر قلعه خاص
بالجمله احاطه آنها قصد کند و بسا چیزها میباشد که بران جزای یا سزای واحد مترتب میگردد و بنا بران تغیر چهره بادشاهی
دران چیزها متفاوت نمی شود و پیش بندارد که در هر خبر و واقعه تغیری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر چهره با یکسان یابد
معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن نیست بر این عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که

حسب فهم کامل و فطانت وی ملکهٔ مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود و بر مراد بادشاه در وقایع و سوانح آگاه
گردد و این گاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام بادشاهی است دریافت
وی شود مثلا گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی
تعزیر باید داد و هرگاه ملکهٔ مرضی شناسی حاصل کرده کار برا از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت
شاهی اضعاف مضاعفت ازانچه سابق بود بر وی بجوشش خواهد آمد و سعی و سفارش اهل دربار مددگار او
خواهد شد لا بد بخدمتی و منصبی بادشاه او را خواهد نواخت و اصل مطلوب خود که تمام این نشیب و فراز و محن
و متاعب برای آن کشیده بود ان شاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر
خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلی خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم سالک را
لازم است که بعد رسیدن بمرتبهٔ مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است اختیار عزائم
شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمهٔ ایمان است و سالک را لازم که
مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس
نکند لازمهٔ شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را حاضر ساخته
و از ان عظمت بعظمت مصحف انتقال کرده و نارسائی و نا یست خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دلش خسیس این چیز معظم و مظهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده ادا مرنه از خود هرگز لیاقت این
نعمت نداشتم و باین قسم بتصور سینه اش از فرحت مالامال شود و کمال عظمت مصحف نصب العین وی گردد و این چنین معانی
اگر خود بخود در ذهن وی آید از همه اولی و اصل مدعا و الا به تکلف این معانی را در ذهن خود آرد و علی هذا القیاس
عظمت هر هر سوره بفهمد و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و سائر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف سلطان و
تعظیم کعبه و انبیا و رسل علیه الصلوة و السلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقهٔ ایثار قدر زکوة لشهر

کردن نتوانند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم اند بحال آنکه
آنجناب صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن باد آرد که این چنین نعم جلیله بعید و حصول
محض از دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا در نمو است و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چه
گونه بر آنجناب فائض میشد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود با جود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل
حال جمعی کثیر میشد و موجب محبت و اعتقاد میگردید و این نعم که در طفلی و صغر سن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فائض
میشد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم
جلیله فخیمه را الصدور کند که اینهمه بلا سبب بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی
بنده میشود همین قسم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد پس حاصل معنی وجه الله شانی
است از شیون رحمت الهیه که بلا سبب و بی جهت و بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل
مقتضی و مفیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه الله ملاحظه همین شان است و حصول آن انعامات ایجاد
است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما جهت تفاوت و تفوق بعضی بر
بعضی دیگر در وجوه انعامات معنی وجه الله بنسبت هر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که درین صورت عبث در
فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سفاهت است و ذات الهی جل شانه از آن منزه و پاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس بروی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
حکم و مصالح منظور است پس در پیدایش مطلق اشیا است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلا خلق ارباب ذوالشر
عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال میدارد هیچکس و هیچ امر نبود که دست خدا را جل شانه از آن سو منصرف
ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمت‌ها بایشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه اوست که هر کس
بانعامات باهره متکاثره نواخته و بسیاری از نعم هر یکی را تخصیص فرموده همین شان که متبع رحمت کامله الغرض
است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهره و باطنه اند که لا لغرض خالص شده اند و وجه الله از همین
آثار شناخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن بنده بسوی خدا جل شانه و بیان آن اینکه هر بنده
بسوی من خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنابر تحصیل چیزی عبادت حق میکند و اوامر و بجا می آرد الا

[illegible]

پس فلان الہمت عطا فرما ہرچند جلیل و خطیر است و من بنہایت نالائق و عاجز فاما انعام عام ترا ہیچ نمی باید
و موقوف بر ہیچ امری نیست و این مراقبہ گاہی بلا جہت میباشد و گاہی مقید بجہتی از فوق یا تحت موافق
توجہ باطن مراقب متصور میگردد و بسبب این مراقبہ عنایت خاصہ از جانب حق تبارک و تعالی متوجہ حال او
میشود و عنایت خاصہ را صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم علیہ السلام با آنکہ تمام مخلوق از قدرت حق تعالی
آفریدہ شدہ فاما چون عنایت خاصہ در خلق حضرت آدم علیہ السلام مصروف شد صورت خاصہ آن بظہور پیوست
و بہمین خصوصیت اشارت است در قول حق تعالی کہ خَلَقْتُ بِيَدَيَّ و ہمچنین است اختصاص حضرت
ختم المرسلین بمعراج و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوہ طور کہ بسبب ہمین عنایت خاصہ عظمای بارگاہ
ایزدی زیادہ تر از وی راضی میشوند و از مقام در انجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار در اجامید بند پس
برین مراقبہ التزام عزائم شرع شریف و ارضای عظمای بارگاہ الہی مواظبت و مداومت ورزد و این بمثابہ
ارضای اہل دربار و ملاحظہ چہرہ بادشاہ است فاما پادشاہ را بسبب جہل کہ لازمہ بشریت است اطلاع بر
حال ہر آن کسی نمی بود لہذا باوجود حاضرباشی و خوشنودی خاطر بادشاہ از وی بجز تجویز حاضرماندن بسبب
اندیشہ بدطینتی و خباثت و خباثت آن شخص منصبی او را نمی نوازند تا کہ بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربہ رسد
و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب کہ علمش محیط ظاہر و باطن ہر کس و ناکس است در ان بارگاہ
بجز دیگر مراقبہ وجہ اللہ از بندہ بخوبی سرانجام یافت و کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاہ ایزدی گردید و
حقیقت باطن بندہ خود در آنجا ہویدا است پس نوری مقدس ازلی کہ در ازل لنصیبہ ہر مومن مقدر شدہ بود
مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیہ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا بہمین نور
اشارہ می فرماید پس این مراقب وجہ اللہ را آن نور مثل ستارہ تابان از دور نمایان میگردد و آہستہ آہستہ
نزدیک میشود تا کہ بر پیشانی مقام سجدہ گاہ رسیدہ در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری کہ مدرک الوان
و اضوا است خاصہ آن نور دریافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت کہ برای انصرام جنگ مخلوق است
و سخاوت کہ برای نفع رسانی خلائق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و طریق تمیز
آنکہ ہرگاہ قصد کاری خواہد کرد یا بامری متوجہ خواہد شد تغیری نمایان در تجلی کہ محاذی کمال دست

پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که ازان رضا یا نارضا را توان فهمید بعض اشخاص آنچنان میباشند
که معامله ایشان از قلب تجاوز نکرده و ایشانرا از همان راه برضا یا نارضا آگاه میسازند مثلاً هرگاه قصد
میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا بآن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و وفور رغبت بسوی
آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نارضامندی بآن متعلق است سآمت و انقباض و نفرت و رمیدگی
لاحق حال آنها میگردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است و بمقامات عالیه رفیعه رسیده اند سیر
ایشان رضا و نارضای حق جل و علا را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت
مینمایند و این تغیر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا ازان منزه و مبرا است تفصیلش
آنکه آثار عامه که از ذات پاک بیچون و بیچگون صادر میشود دران آثار تغیری اصلا نمی شود چنانکه الآن کما
کان وصف اوست همچنان بنسبت آن آثار بر یک وصف است که از ازل تا ابد گاهی دران تغیر نیست و
اما بنسبت امور خاصه پس تغیری میشود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک
جا است و آثار عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع
و مکان آفتاب نمیشود و در رستخیز اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنابران وضع و مکان وی مبدل خواهد
گردید و قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور آثار خاصه تبدل و تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک
وی نیست تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه میباشد درآن صورت تغیر پدید می آید و این
تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسان است چه آنکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم
موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب میگردید همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می
باشد بواسطه این جسم عنصری مستور و مختفی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و منسوب بآن
حقیقت میگردد مثلا می گویند که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم و ویرا چنین و چنان کردم و همین که انسان
فوت شد با وجود بقای جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مزبوره بران جسم نمی توان کرد آن وقت هیچکس
نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم ذات منزه آن بیچون و بیچگون همچنین در صورتی و لباسی
متستر شده نمایان میگردد این قدر فرق است که حقیقت انسانی مقید بجسم میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم

دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است بهر صورت
که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغیر میشود و از ینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معامله ایست
اخص خصوص در اندیش می آید فاما از آن ذات دور تر میباشد پس این بنده با کمال از رضا و نارضای
حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعیه متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام
شرعیه همان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این
بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن گو
مباح شرعی بود منجر بنارضامندی وی تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد
و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است سالک را چون این کمال دست
میدهد بمرتبه مکالمه فائز میشود و وی من وجه کلیم الله می بود گو کلام حقیقی درمیان نباید چه فهمیدن مدعا و
مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را
هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا سرانجام خواهد
داد و کارگزاری او برمنصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت بر حالش بجوش خواهد آمد و عظمای
آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذاشتن شخص کارآمدنی مخالف حکمت است مقرر او را
بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را توقف و استقرار بر همان خدمت
خواهد ماند یا از منصب عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و درین مقام اهل ولایت را
بر نبوت دست میدهد اگر برسانیدن امور دیگر برایشان منکشف میشود نبی نباشند و اگر برسانیدن آن مامور میشوند
پس پرتو رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولو العزمی مفتخر میگردند
و درین مقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام جمیع مهام
او را مقرر کرده باشند نائب سازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیانا کاری که از دست
خلیفة الله سرانجام میشود از دست دیگری سرانجام میکنانند فاما آن دیگر خلیفه نمیباشد آری حسن
خدمت بلا ریب می بود و مثالش بظاهر آنست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد بی آنکه عو

بحاجت خود متنبه سازی کرفی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در
حال این فقیر نیک تامل کرده آید واز قانون ادب فی الجمله مسافتی در رزیده شود و واشگاف گفته شود که اگرچه
بظاهر در دست آن فقیر یک جانب ستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود بادشاه و بادشاهت او
القصه عظمت آنکلام پاک در ذہن او بحدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آنکلام پاک را بآن
مصحف ملاحظه مینماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آنکلام پاش پاش میشود و با
اگر این ملاحظه میکند که آنکلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود
بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود نهم
البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد مثل آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه
افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره میشود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه
کرده مالکیت خود را بران یاقوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک
در ذہن او کما حقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید
باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که قومی را از امام متبرکه اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی
خالی داخل شود و الحاح و نیاز بیش از پیش بجناب رب العالمین بجا آرد که بار خدایا من بهمه وجوه عاجزم و تو بر همه
چیز قادر توبه که قدم اول راه نبوت است بمحض عنایت فرما و عنایات بنهایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت
مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است ✽ شعر ✽ تو چون ساقی شوی در تنگ ظرفی نمی ماند ✽ بقدر بحر باشد
وسعت آغوش ساحلها ✽ بعد از آن صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه
قلب تا که عزیمت بگزارد و در اثناء ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
دارد و بعد از ان همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تقید مرا به منهیات شرعیه ملاحظه نماید
اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پیدا آمد و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و وهم او در همان
حالت فرو رفت فبها و الا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که
همان حالت رو دهد بعد از ان در اثنای همون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان

خود و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آنکلام پاک و وساطت او فیما بین او و رب عباد
سینه او را مالامال سازد و سرور و ابتهاج بملابست آنکلام پاک کاسه سر او را پر سازد پس نظر کریم ممزوج
بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدایا اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم
و وسیله خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب منهیات
آن بنسبت این طالب تمسک برخص بلاضرورت نیز در حق او از جمله منهیات است مجملا ملاحظه کرده عقد
توبه کند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمه خود میکند و بجهت وثوق
آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب
اشیا نزد یک وی فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود
یاد میکند البته نزد یک یاد کردن این قسم مغلظه همتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب ازان مرا از ته دل و مثل میخ
فولادی میخیزد و با کلام او مختلط میشود که او را عقد یمین میگویند همچنین همت قویه از ته دل خود بر آورده و بقرآن
مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدایا بر عنایت تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب
شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا
من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس محض کرم خود این عقد را با تمام رسان
بعد ازان او را علی الدوام بمراعات عقد توبه التفات ضرور است که در حضور ملک الاملاک که قادر علی الاطلاق
و عالم السر و الخفیات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی ازان تجاوز
کنم و داغ نقض عهد بر جبین من علی الدوام باقی ماند بمثابه آنکه شخصی در محکمه بادشاهی عالیشان صاحب
قدرت و انتقام مچلکه داده باشد که فلان چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و قول
و فعل ملاحظه آن مچلکه می ماند یعنی هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل وی خطور
میکند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد ازان او را
بعمل کاری آرد و نیز او را میباید که خصوصیتی زائد و مناسبتی قویه بنسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در طریقه قادریه قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث

الاعظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن بیعت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد
که خود را از زمرهٔ غلامان آنجناب و از جماعت حلقه بگوشان آن عالی قباب میشمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن
اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن همین توبه را
بر دست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز در آن جزو زمان از امثال و اقران باشد
اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست
و اتباع آن عزیز را فرع آن و بر ظاهر است که چون فرع و اصل باهم متعارض میشوند فرع از درجهٔ اعتبار ساقط
میگردد اینست تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع
بس جلیله است و از عمدهٔ آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه به تجربهٔ صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر
دست عزیزی بیعت میکند عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود و او را از
مواقع ارتکاب معاصی و مظان طلابت منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه
محقق میشود یکی آنکه آن عزیز باوجود وجاهت عند الله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق
جل و علا همان عزیز را بر وقوع آن طالب در مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید
پس آن عزیز تدبیری از تدبیرات خواه در منام خواه در یقظه در میان آن طالب و آن قبایح حائل گردد و دیگر
آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفه بر روی کار آرد که موجب حفظ آن طالب
گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه منسوب بآن عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه
ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پردهٔ غیب هویدا شده
چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه به حال طامع
حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف
علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف
علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله
را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن مجید بر وجه

کرد که طبیعت در اکثر دو ملال آرد و بحصول کسالت انجامد بلکه تدریجاً نفس را بآن معتاد باید کرد اما مراقبه صمدیت
پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و ثالث مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجائب
قدرت آن قادر مطلق است لیکن هیجان سرور و ابتهاج و ورود قصور و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق
و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقصود مراقبه صمدیت است در مبادی احوال بسبب ملاحظه نعم مشترکه و تاثیرات
عادیه حادث نمیشود مثلا انزال غیث و انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد انسانی
اشتراک دارند از ملاحظه این شخصی عامی را حالت مرقومه الصدر حادث نمیتواند شد و همچنین خلق سموات و ارض
و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است
لیکن چون این امور مذکوره پیش روی انسان را اکثر احیان نمایند ازین سبب ملاحظه این امور ذهن را به کمالات حضرت
حق انتقال متحقق نمیگردد لهذا بر طالب لازم است که نعم خاصه که بر تقل این یا بر امثال این فائز شده و عجائب قدرت
که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری
بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار در روی بصیرت خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن
عظیم بالاستغراق و در بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا ثمره مراقبه صمدیت بدست آید و
چون مراقبه صمدیت بر وجهیکه در باب اول و ثالث مذکور شد ذهن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد
اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف
نماید در مبادی حال فکر را از ذکر اهم داند و از ذکر ایمانی مراقبه صمدیت را مؤیدات هست که بسبب آن
مؤیدات ذکر و فکر رونق مییابد و آثار او بقوت و سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مؤیدات و اقوای او
خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح حاجات ذوی الحاجات و خبرگیری
مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسیکه از تحصیل حوائج خود فرو مانده در دروازه های حصول مطالب رو بهی و ممد
گردید و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حب ایمانی است
با و مسلم خواهد شد و حدوث همین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حب معلوم میشود
که ذکر و فکر بکمال خود رسید ** افاده ** چون حب ایمانی بکمال خود میرسد لابد که طایر بلند پرواز همت

طالب باشهر اعلام این راه واظهر علامات این طریق که فنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب
اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت استکمال حب ایمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه
نبوت بمنزله شغل نفی است در راه ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه
کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقه عبودیت است و بر ظاهر است که خود را مثل
سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای
مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد
شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول وجاهت بر همین تقدیر متصور است که
عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی به بعضی اشیا امر میفرماید و این عبد نصیحت شعار بذکای فطرت
خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای او برباد خواهد شد پس اگر این عبد در نوبت
هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب بر خود مسدود ساخته
باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود دران فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی
برهم نشود پس اگر چه شرعا محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی در اصلاح معاملات مولای خود خواهد که اعلای
نصیحت و خیرخواهی است وجاهتی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت درمیان
بنده نادان و جاهل و درمیان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر والخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال
پیمودن خود را در مظنه هلاک و عصیان انداختن است و درینجا نکته ایست که دانستن آن درینمقام بس ضرورت است
و آن اقسام تجلی ارادت است پس باید دانست که تجلی ارادت بر سه قسم است قسم اول و آن مقصود سالکین
راه ولایت میباشد عبارت از بطلان خواهش و ارادت است بیانش آنکه انسان بسبب کمال رسوخ در مقام فنا
رغبت و خواهش بهمه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد پس ایشان خود را
مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جماد از خود رفته میباشند پس گویا که خود را فراموش کرده اند
قسم ثانی و آن نصیب مبتدی سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت خود است مر اراده
حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا و رغبت و خواهش و شهوت خالی نمیگردند و عزم و ارادت ایشان

بالکل باطل نشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه ونفرت از پیش آمدن امور مکروه از دل ایشان محو شد لیکن
بنابر طلب رضای مولای خود آن اقتضای رغبت وکراهت ونفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند
وارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی نمایند واینهمه محض برای طلب رضای مولای
خود بر خود می پسندند قسم ثالث وآن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند وآن
عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون
برارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه وحکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند
که انچه انسب واولی است بهمونرا حکمت الهیه تقاضا میکند وهیچ انسب واولی را آن حکمت فرو نمیگذارد ودر مثل
بندگان منقاد را رحمت الهیه هرگز مهمل ومعطل نخواهد ساخت بلکه انچه انسب واولی درحق بندگان است در
همان مر ما را استعمال خواهد کرد وبهمان چیز ما را مامور خواهد ساخت لهذا عقول وارادات خود را در کارخانهٔ
الهیه دخل دادن محض لغو ولاطائل است پس کسیکه در زمره بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم ورحیم وعلیم منسلک باشد
کار او همین است که عقل وارادت خود را در کارخانهٔ او دخل ندهد بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر
امر او باشد وهیچ خدمت معینه از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم نشمارد وشعار خود نسازد
بلکه مثل خدمتگار دوام حضوری وملازمت را شعار خود ساخته واز اوضاع واطوار مولای خود مرضی او
شناخته دائما در روی نظر او خود را حاضر دارد وهمیشه منتظر ورود امر او بوده باشد تا هر امریکه از جانب مولای
او صادر شود خود را در همان امر بکمال چستی وچالاکی درآرد + افاده سوم + چون فنای اراده بکمال خود
میرسد وعلامت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین وشهداء مراقبه عظمت پیش گیرد بیانش آنکه چنانکه
سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکه یادداشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق وبعد از آنکه
ملکه یادداشت در صلب نفس ایشان مے نشیند آنرا ببعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع
کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صمدیت وکثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب ومعیت وجودیه
با این طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکه یادداشت صفت سلطنت وحکومت را
مضموم نماید ومضمون لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ

و النّهار و هو الله فی السّموات و فی الارض یعلم سرّکم و جهرکم را ملاحظه
کند و معیت و قرب علمی ایش نظر خود دارد و انبساط لباط سلطنت و حکومت او بر آسمان و زمین و برو
بحر و عمران و خراب و بسیط و مرکب در درون و بیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی یا از غیر او صادر
شود به مجرد دیدن آن حرکت و سکون از ته دل و این مضمون سر بر زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می
بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام
شخصی می ماند که آن شخص را نسبت با آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم علاقه سلطنت
و هم علاقه آقائی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و
محض بر قرب وجودی اکتفا نماید یعنی محض معتقد دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت
نمیکند بلکه این هم باید دانست که آن شخص مے بیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول میفرماید و تحسین
و آفرین بران میکند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاهت در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمره خاصان
خود می شمرد و عصیان عاصی را رد میکند و بران لعنت و نفرین میفرماید و عقاب شدید در عقبی و بعد و ذلت
در دنیا نصیبه او میشود و او را در زمره کافرین نعمت می شمارد و عفو معاصی عظیمه بطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص
و شدت انقیاد باشد میکند و حبط طاعات جلیله بادنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد مینماید
باالجمله نکته گیری و نکته نوازی شان اوست نه دانی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که
این مضمون را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چه کاری بر آید بلکه مقصود آنست که
حال آن طالب در تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است ملازم
باشد و همچنین مقصود از ملاحظه انبساط لباط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در
ذهن خود تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات کائنات
و هر موجی از امواج بحر زخار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگردد همچنین تدبیر
واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد در علویات
و سفلیات مجموعا و فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال و مثال

حال کسے باشد کہ شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زخار در جوابه بخته کند پس اگر آنکس دریای را می بیند آنرا قابل تحمل ثقل خودنمی پندارد و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن متعذر می شمارد پس بسبب ثبات خود غیر از آن شخص چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمیتواند رسید و اگر آن شخص دست من گذاشت پس تمامی عالم مهالک من است چه بر هر موجی از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند که اگر شیر زیان یا پیل دمان بران حمله آرد یا عدو آن شمشیر برهنه بر حلقوم او نهد در اثنای این حالت انطباع از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من بر نداشته است هیچ مضرتی بمن از زین امور اگرچه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ مطلق دست محافظت از سر من برداشت هر مورچه پامال و مگس بدحال که متعرض کار من شود در اهلاک من کفایت میکند و لهذا پیشوایان این طریق که بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین جبابره با وجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور و معروف است ندانی که مقصود ازین کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب اسباب امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نمیشود چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه نبوت که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است متصور نیست بلکه مقصود آنست که خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بر میزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بران طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان طبیعی و ایضاح این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لا بد مادامیکه آن چوب بعید از چشم او است هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد دیگگونه تغیر در حال او دست میدهد و لهذا چشمان او باضطرار بند میگردد حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعا میداند که

حضرت این چوب من نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید ولهذا اضطراب و تشویش دل او را فرا میگیرد
و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین این طالب صادق همه کائنات را مثل چوب سنگ در دست
حضرت حق میداند و همه موجودات مقهور عظمت و مشیت اوست اگرچه خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد
اسباب موذی ضاره و نافعه بروطاری شود اما قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید شنیده که حضرت
ایشان باوجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب وهب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند و در اثنای
طلب بجناب ایشان هیچ گونه استبعاد حصول ولد با وجود موانع عارض نشده والا صدور دعا از صمیم قلب بر
میز ندا از انجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر برزد که أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ
مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ÷ افاده ۵ ÷ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست که روح
توکل که در باب ولد مذکور شد بدستش آید و بعض ارباب کمال درین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند
مراقبه الوهیت پیش گیرد و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بیشمار است منجمله آن شان حلم است که باوجود
شدت مخالفت مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هرچند عصات با فحش
قبائح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و با خلاص دل توبه بجا آرند البته
آن رحیم مطلق از جرائم ایشان در گذشته در کنف رحمت خود آن تائب الکمال عنایت و مهربانی پرورش می
نماید و آن جریمه قبیحه را نسیا منسیا میسازد و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل
انزال غیث و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن
اشتراک میدارند و دریای رحمت همه را فرا گرفته که وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن
و منجمله آن شان وسعت است که در نفس کامله انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست از آن بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس
کامله بشریه در مرتبه قصوی از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور متشتته و معاملات مختلفه و
کارخانجات متعدده دل تنگ شده پراگنده خاطر نمیشوند بلکه بهر امر توجهی مبذول میسازند و هر یک
معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه را بحدیکه شایان وست میدارند نه بجدی افراط میکنند

کردر یک کارخانه به همگی همت خود مشغول شده کارخانه دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت

تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چندان

تفریطی ورزند که آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادر مذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل نشینند

و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمه میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه

و متغایر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان او ست و معاملتی بر روی کار می آرند که بنهایه

استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند که اختصاصی که مرا با ایشان بهمرسیده کسی را از دیگران اگرچه

اعلی وارفع با عتبار خدمت و مرتبت از من باشد حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده

معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید که قدریکه فرق در مابین کارخانه خدامی کارخانه

این نفوس کامله است همون قدر فرق در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اکابر است و هر کسیکه معنی وسعت الهیه را

خوب فهمیده باشد هر قدریکه بر کارخانجات رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط و وسعت الهیه

ذهن او قرار خواهد یافت و منجمله اش شان عدم اعتنا بعداوت اعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن

جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادت اوامر آن مالک تحقیقی و مقابله شرایع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه

بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت

خود اخراج نمی نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق بر ایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق بر ایشان

نعم متتالیه فاضت میفرماید بالجمله مواخذه او در دار دنیا در اکثر احیان بمثابه تادیب پدر شفق پسر عاق خود

راست که اگرچه آن پدر شفق بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد امادر عین آن

سرزنش و تادیب خیرخواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را برباد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از

قسم لطف و تربیت است لیکن مقصود درینمقام آنست که این تادیب بوجهی نمیکند که آن پسر عاق محض برباد شود

بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاص او را هم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود ازان

مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات ازان مهلکه بروی هویدا گردد و اصل

این همه شیون علو ذاتی است که پرتو او ازان بر نفوس کامله می افتد و بعلو همت مسمی میگردد چه هر کسیکه در علو ذاتی

در مرتبه تصوری واقع شده باشد این امور خسیسه دنیا را چندان لیاقت نمی باید که بسبب هجوم این امور تشویش
در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب شتم ارذال در دل سلاطین عالی
همت غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن کبرا این ارذال را مثل غبار خس و خاشاک میشناسند و
قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الهی را باعتبار الشرح آن شیون مرقوم الصدر و باعتبار ظهور
آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درخت
تصور باید کرد و علو ذاتی را بمثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و
ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب راه نبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که
مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت نیست بلکه مقصود آنست که
این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد که تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰه
اشارتی است باین و هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلا ریاست قومی باو مسلم شود یا مخالف
متشتته بر و هجوم نماید یا کسی از مخالفان بالو راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده بمقتضای
آن شان الهی محض تشبها بالله معامله نماید بالجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب در نشست
و برخاست و زی و لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را پامال کرده و در تمام بدن او سرایت نموده
است مثلا وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید همان لهجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از او
جلوه گر میشود همچنین اخلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرایت می نماید
فائده : باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور میکند اول آنکه چیزی که طالب حق مراقبه آن میکند
لوازم همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف میخورد و مفلسی گرسنه دیده سوال بران غذا
دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از آن غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت
خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معاملتی از معاملات
ربانیه که در میان آن کریم مطلق و بندگان خاص او گذشته مثل خلت و محبوبیت میدوزد البته چیزی از لوازم
آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که صفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد

مثلا اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل
میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله سیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه
خلت کرده بر وی بعضی معاملات خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب
است در ملأ اعلی و ملأ اسافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب اول در ثنای ذکر
ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است مشابه آنکه مفلسی دیده خود را
بر اطعمه لذیذه و فواکه با مزه و البسه فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همچون امور مذکوره گردیده مالک
آن اشیای مذکوره قدری ازان اشیا هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود گو که از جنس آن اشیا
مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلا آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری ازان
شده بود مالک آن طعام لقمه ازان غذا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوائج ضروریه خود را
بآن نقد انجاح نماید و در بعضی احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را
بران دوخته بود نمیدارد مثلا مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد لیکن بدان مالک آن فواکه آن مفلس
را باعطای چیزیکه از جنس فواکه نباشد مثلا کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعة الحصول
را نوافل عطایا می نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته
بنوافل عطایا فائز میگردد مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا منضبط در
قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول بشریه آنرا ادراک کند نمیتوانند شد چه تعیین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار
آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلا شخصی در بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در اراد ان
طلب راه نبوت مراقبه عظمت را مزاولت نموده لیکن آثار آن مرتبه نشد با اما شدت ذکاوت ذهن و قوت فطانت
در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی و
حاصل خواهد شد اگرچه این امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلا مناسبت نمیدارد بهمین سبب اکثر طالبین راه
حق باشغال و اعمال این طریق مزاولت می نمایند و چونکه آثاران را کماحقه در خود نمی یابند صدای حرمان و
کلمات یاس و ناامیدی از ایشان صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشغال و اعمال

امری دیگر از امور معقود عند الله گو که از جنس آثار آن اشتغال و اعمال نباشد بدست آورده باشد
از جهت عدم مناسبت درمیان آن اشتغال و اعمال و درمیان این امور عقل ایشان بحقیقت کار رسیده
باشد و همچنین بعضی از طلبهٔ این راه که قصص و احوال اهل کمال بشنوند که فلان کس بسبب فلان شغل و عمل
فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند و اثری ازان کمال در خود نمی یابند
در بادیهٔ تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص می نمایند و گاهی در قصور شروط و ارکان
عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که ازان کبرا صادر شده بود حالانکه نمی فهمند که این
کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله اعلم بالصواب وهو الهادی الی طریق
الرشاد ** افاده ۶ * چون مراقبهٔ الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام
کمال و تکمیل او مسلم شد و مرتبهٔ خلافت عن اصل تصفیه گردید بعد ازان بعضی اکملین را امتقاحی روی می نماید که
خلعت تحریر و تقریر بر قد قصور او کوتاه و نارسا است و اینمقام مقام انکشاف وجه است که واصبر
نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه رمزیست
بسوی این معنی غامض هرچند ایضاح این مرام به تقریر کلام متصور نیست ** ع * لذت می نشناسی
بخدا تا نچشی * لیکن تخیل آن هرچند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر
از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلا احساس انوار مشهوده بنور بصر میشود و همچنین ادراک
سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم
مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور که بین التجرد و التعلق
است بقوت واهمه که بین العقل والحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده
بقوت عاقله که مماثل این امور در تجرد و بساطت است متحقق میشود و بر همین قیاس سائر لطائف انسانیه مثل
ادراک تجلی اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفهٔ سر و ادراک وجود منبسط بلطیفهٔ خفی که لب لباب حقیقت جامعهٔ انسانیه
است که او را قلب می نامند پس ازینجا انتقال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بیچون بی چگون بی شبهه
و بی چگون متعالی از تمامی تجلیات حتا که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است و مبرا از همه تنزلات حتا که از

وجود منبسط که اشمل تنزلات است و منزه از مماثلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی در ذات
امر تبه ذات که او را مجهول المطلق و ممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه
در حدیث شریف إنّ الله خلق خلقه فی ظلمةٍ فألقی علیهم من نوره فمن اصابه
من ذلک النور اهتدی و من اخطاه ضلّ اشارتی بآن معنی رفته پس آن نور قدسی در عقول سعدا ودیعه و فطرت
ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور حق بمثابه نور بصر است که در مجمع النور مکنون است و چنانچه سبب ابصار
فی الحقیقت همان نور است و تمامی پردهای چشم بلکه خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ و
شمع و نور آفتاب و ماهتاب از مویدات آن چه اگر آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هر آئینه آن
شخص در زمره کوران معدود میشد و کوری را از جرم چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگرچه عوام الناس
در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم یا بسبب نور آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت
کار تامل کنند البته دریابند که الابصار فی الحقیقة همان نور بصر است اما چون آن نور را از راه چشم بر آید نسبت ابصار
بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار ظاهره موید همان نور بصر است باین جهت این انوار را هم اسباب ابصار
میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت همان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین آلت
ادراک ذات بحت و سبب توجه الی الله همان قطره نور قدسی است که در اوائل ظهور ارواح نصیب اهل
سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح در ته لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانی
بانواع رنگارنگ و الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط آفتاب در شیشهای مختلفة الالوان و
الاشکال و بانوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوی الاحترام و اولیای
عظام انبساط و انشراح یافته انکه تحقق این انوار غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی نمیشود بلکه آن نور
قدسی از ازل الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه
سالکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفه
قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آن ما را حاصل شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیاء ما
ما را توجه الی الله دست داده اما اگر بحقیقت پی برند البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی

تجربهت سنهاده چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکه دیگرانرا باعث کدورت و
قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه آنکه شخصی مزاولت علوم دقیقه میکند و
همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد اموریکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث پرده
روبروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچگونه در کار او خلل نخواهد انداخت و نیست انچه از تصویر اینمقام
در حیطه تحریر و نطاق تقریر گنجایش میتواند کرد اما کنه اینمقام فَوَرَاءُ الْوَرَاءِ ثُمَّ وَرَاءُ
الْوَرَاءِ ❊ فائده ❊ الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلای حب الهی و رسوخ فنای
اراده از نقوش امانی مصفا و معرا میگردد و بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی
از نعم کونین در جذر قلب ایشان استقرار نمیگیرد و التفاتی بسوی ترفهات دنیا و عقبی از صمیم دل ایشان
سر نمیزند حتی که یکبار اسم مبارک الله بر زبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند و
بسوی مبادلت این طاعت یسیره بنعمای کونین ترغیب نمایند هر آئینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود
القصه صاحب اینحال همه اعمال برای رضای حضرت ذی الجلال بجا می آرد و بس وَالَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ بیان شان او ست و چون ارباب این
طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج عالیه ترقی میفرمایند و در مناسبت طبیعه قائم میگردند
در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طلب آنها و کراهتی از امور منافره
طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها حادث میشود لیکن نه باین وجه که بمقابله طاعات خود استدعای
مرغوبی یا ازاله مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند حتی که
بمقابله آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای بادشاه عالیجاه در طلب رضای او مدتی
هائم و سرگردان مانده و در مناصب خدام سلطنت مثل سپهگری و جماعت داری و امثال آن انتقالات
و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه بلند
یافته و بخلعه خاص ملقب گردیده پس اینحال او را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت مولای او موجود و
در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش میتواند کرد نه باین وجه

مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث میشود لیکن بسبب کمال تادب و غایت اعتماد بر کفالت حضرت
حق باوجود کمال اعتقاد احاطه علم ازلی باسرار اشیاء و بواطن امور بلسان حال اکتفا کرده زبان قال را در
اکثر احوال بعمل نمی آرند که **حسبی سؤالی علمه بحالی** بیان شان امثال این اعیان است و حق
جل و علا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید و حوائج قلبیه ایشان را انجاح می نماید بانوجه که مقتضای قلبی
ایشان را خود بخود بلا تقریب ردی کار می آرد و ایشان را بالک سایر عظمای محافل قرب اطلاع میسازد که انجاح
این امر محض برای استرضای ایشان و تنفید اقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این امر باعث مزید اعتبار
و موجب کمال افتخار ایشان میگردد و ایشان را وجاهتی ابس رفیعه بسبب این معامله در امثال و اقران خود بدست
می آید ؛ **فائده** ؛ اگرچه تفضیل یک فرقه ازین فرق ثلثه بر فرقتین اخرین من جمیع الوجوه غلط محض
و خطاء صریح است ؛ ع هر گلی را رنگ و بوئی دیگر است ؛ لیکن قوم ثالث را بنظر ازدیاد اعتبار و جاه
در ملاء اعلی بر قوم ثانی فضیلتی که هست بر هیچکی از اهل فطانت پوشیده نیست همچنین قوم ثانی را بنظر ظهور
مقتضیات علاقه عبودیت و حصول مقام وسالت فیما بین رب و خلقه در وصول فیوض غیبیه بجمهور ناس
بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اول فضیلتی که هست بر هیچکی از عقلا پوشیده نیست والعلم عند الله

خاتمه ؛ در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک هر دو طریق پیش
آمده اگرچه نفس این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع
و برهان ساطع است لیکن از بسکه در حق جزوی از زمان اکثر ناس قال را برحال می شناسند نه حال را
بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلیدا بهم رسانیده اند
میباشد حالانکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب را پاره از کلام
که مبین ماخذ مضامین او باشد تذییل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر ماخذ آن
که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود و آن اینکه نسبت
که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت
مناجات لا سیما در نماز و تعظیم شرع شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و

نمود حضرت دران ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا را علیه ملتمس آنشخص را هم قبول نفرمودند آنشخص
بیش از بیش الحاح کرد حضرت ایشان بآنشخص فرمودند که یکدو روز توقف باید کرد و بعد از ان هرچه مناسب
وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه
شدند و عرض نمودند که بنده از بندگان تو استدعا میکند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست
کسی را میگیرد پاس دستگیری همیشه میکند و اوصاف ترا باخلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس دران معامله
چه منظور است از انطرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد و لکوکها باشند هر یک را کفایت خواهم
کرد القصه امثال این وقایع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای
خود رسید و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید نسبت طریق استفاده کمالات راه نبوت و اما طریق استفاده
کمالات راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و
اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و بسبب توالی ورود ثمرات
اشغال یک امری مستقر در نفس طالب حادث میشود که آنطالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط میدارد و آن
امر موجب علاقه آنطالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود میماند و را لبسوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در جوهر نفس او کامن میماند
و این امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی کی مزاولت کتب دانشمندی یا [illegible] دیگر مثل
موسیقی یا حدادت یا صیاغت میکند البته در نفس آنشخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکه
الصناعه میگویند و آن ملکه دائما در نفس آنشخص مستقر میماند خواه آنشخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری
چون این شخص بان ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در پرده
کمون مخفی می ماند چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگر چه عادة الله برین قانون جاری شده که
نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق
خرق عادت بعضی نفوس کامله را اول نسبت حاصل میشود و بعد از ان مبادی آن مثلا عادة الله برهمین قانون
جاری شده است که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی

التفایق کنند قایق در دقایق آنچیز را کما حقه فراخور استعداد خود دریابد پس گویا که جمیع نسب و لاینات کمال
سالک راه نبوت مجملا مندرج میباشد همین که ادنای التفات بسوی چیزی متحقق شد حقیقت آنچیز بتمامی بشرح و بسط
خود پیش روی بصیرتش حاضر گردیدند الی کمه مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه نبوت است بر ائمه طرق ولایت بلکه
مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت
هر صاحب نسبت گو که افضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت
ادراک هر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود میکند اگرچه اشراق آن جسم اعلی و اقوی از نور بصری باشد
والله علم ٭ و اما اخذ مبادی پس باید دانست که تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع
است و کسیکه در مقام قرب الفرائض قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشد لابد که صاحب شریعت مجدده میشود
و الا تعیین اوضاع طرق موصله الی الله از جذب طبیعت او فواره صفت می جوشد در آن تعلیم و تعلم را گنجایش نیست
فائده ٭ درین کلماتی چند که مشتمل بر اشارات اجمالیه معاملات حضرت ایشان است فوایدیست بس جلیله و منافعیست
بس عظیمه از ان جمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و از ان جمله تحدیث بنعمت الله است که امتثال امر وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ
رَبِّكَ فَحَدِّثْ دران صورت می بندد و از ان جمله ایقاظ غافلین است که هر کسیکه طالب حق جل و علا باشد
و طلب صادق حضرت حق از دل و سر او دامنگیر او را هدایتی بسوی مقام مطلب بی خود متحقق گردد و از ان جمله تنبیه جهلاء اهل
زمان است که ولایت از ممتنعات عقلیه شمرده و منحصر را دایل بن مبتدا داشته قایل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَّظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ اَجْمَعِيْنَ

قطعه تاریخ چکیدهٔ خامهٔ جناب مولانا بالفضل اولانا ظهوری ظهور نظیری نظیر مولوی حافظ محمد حسین صاحب فقیر سلمه الله الکبیر

بعد حمد و ثنای رب ودود
رحمتش از حق قدیم بگو
ره روی کوی عشق جانانرا

نعت پیغمبر کریم بگو
هست ملفوظ سید احمد
این صراطی است مستقیم بگو

طبع گردید این کتاب منیف
حمد این دفتر فخیم بگو
نسخهٔ داروی سقیم [illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۷	۲۱	پیچ دنیا	ہیچ چیز دنیا
؍؍	؍؍	منفعتے	ومنفعتے
۵۸	۲۱	درآنجا	درینجا
۶۲	۱۵	براب	برات
۶۳	۱۳	از عمل	ازجلہ عمل
۶۶	۱۰	امراہاست	امرامست
۷۹	۶	بہ کبر	بکفر
۸۰	۶	ریاح	ریاح رحمات
؍؍	۱۴	فہوات	جہوات
۸۲	۲۰	سازد	نسازد
۸۳	۳	خلقک	خلقک فنک
۱۱۲	۱۹	قطب الاقطاب	بمرتبہ قطب الاقطاب
۱۱۷	۲۱	بذاک	بذات
۱۲۰	۱۰	انا امور	ازامور
۱۲۱	۲	بقابودی	بقابوی
۱۲۶	۳	قبض	نبض
۱۳۴	۱۷	محب	حجب
۱۳۷	۹	ازضا	دررضامندی
	۲۰	وجودباوجود	وجودباجود
۱۳۹	۸	بودند	بوند
۱۴۰	۱۵	گردند	کردند

صفحہ	سطر	غلط
؍؍	۱۹	پس ہر حرکتی
۱۴۲	۱۵	ہم خلت
۱۴۹	۱۱	آئینما
۱۵۱	۱	خبت
۱۵۲	۷	کورہ
۱۵۵	۱۳	قشعریت
۱۵۶	۱۵	عزیت
۱۶۷	۲۰	میورزد
۱۷۰	۱۶	ہانوار
۱۷۵	۱۰	وسالت

تمت